۸۹۷۰ - ن

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب مسلی المصابین

مؤلف محمود بن علی نقی بن الجواد العلوی

موضوع

شمارهٔ قفسه ۹۱۵۷

شمارهٔ ثبت کتاب ۸۵۲۰۶

۱۱۸۸۱

خطی . فهرست شده

۹۱۵۷



بازدید شد
۱۳۸۲

بازرسی شد



مجلس شورای ملی
تأسیس ۱۳۰۲
کتابخانه



بسم الله الرحمن الرحیم



بسم الله الرحمن الرحیم

نحمده علی ما منحنا من المصایب والبلایا کما نحمده علی آلائه
ونشکره علی ان صبّر الصّبر عند نزول بلائه موجبا
لتضاعف الحسنات ومزید نعمائه وفضّل علی الصّابرین
محبّیه والراضین بقضائه فخصّهم بالمزایا الزّاهرة و
ارقاهم الرّتب العالیة الباهرة من بین عبیده وامائه و
اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریك له وان محمدا عبده
ورسوله احبّ خلقه الیه وارضاهم لرضائه صلّی الله علیه و
آله الاطهار الطیّبین الراضین المرضیّین صلوة کثیرة دائمة ابدا

کتابخانه
جعفر سلطان القرائی
تبریز ۱۳۶۵ قمری

بدوام ارضه وسمائه وبعد بنده ضعیف ذلیل ملتجی بعفو کریم
ربّ جلیل اقل العباد عملا واکثرهم زللا محمود بن علی نقی بن [illegible]
العلوی الفاطمی نسبا عفی الله عنهم وحشرهم فی زمرة اجدادهم الطاهرین
بعرض برادران ایمانی واخلّاء روحانی میرساند که بر صاحب شعور
مخفی وپوشیده نماند که این عبرت خانه دنیا نه جای راحت
وسرور ونه مقام آرام وحبور بلکه بمقتضای حکم
بالغه خداوند علی اعلی محلّ رنج وفراق وعنا ومصبّ کدورات
ومحن وبلا سیّما نسبت باهل ولا لذّات آنیه اش فی الحقیقه
دفع الام ومشوب بانواع کدورات وحلاوت فانیه اش بعین
بصیرت مبتنی بصنوف مرارات پس زهی سعادت بلندهمّتی
که در نزد نزول بلیّه بشؤونها ثابت واستوار بصبر جمیل اجر
جزیل را طالب ومرحبا به همّت صاحب سعادتی که در وقت سنوح
هر نائبه وقضیّه بفنونها رضا وتسلیم را اختیار بواسطه
انقیاد تام از انوار اکرام دولت ثمر راغب زیرا که فوز دست
رسی باین مقام بدون بذل جهد واهتمام نه کار هر کس یا ناکسی
وفیض وصول باین مرام خالی از قطع علایق دار فنا بالتمام نه
مطلب هر خار وخسی یا مقصد هر بوالهوسی بلکه با تفکّر و
اعتبار فی آناء اللیل واطراف النهار در فاتحه وخاتمه امر خود
در آینده وان در شیوه وشعار نکرده وتا مصقل مطالعه با

قرآنیه ٭ و مراجع اخبار معصومیه ٭ زنگ زدای مرآت قلوب
مکدره تا رنشو دلکی بمسالک سلوک و عبوری ٭ و کجادهٔ اهتدا بمقام
انقیاد و رضا نوری لهذا این ضعیف قلیل الاستطاعه عدیم
البضاعة بمقتضای کریمهٔ فان الذکری تنفع المؤمنین خواست
که بتوفیق خدا ٭ و برکات ائمه هدی ٭ رساله جامعه بلغت فارسیه
نظر باتمیة فایده و اعمیة عایده در این ابواب تذکرة و ذکری لاولی
الالباب تالیف نموده هم طالب عموم ثواب باقیات صالحات و
امتثال امر خداوند رب الارباب و هم راغب خصوص اجر عظیم
تسلی دهندهٔ مصاب باین رجا که مطبوع طباع و مسموع سماع
گردیده ٭ مصیبت زده کان را انیس و جلیس مجالس مصیبت
و افسرده دلان از ذینه و انیس مقام وحدت و خلوت باشد و اگر
چه این تمنا مدتها در مکمن خواطر مخطور لکن عوایق دهر معوق
و موجب کسل و فتور تا این اوان ملالت اقتران که مثیرة الاحزان
از جمله بواعث مثمرهٔ ذیل همت و دواعی مشیدهٔ ارکان اهتمام و
عزیمت انکه چون حضرت سپهر رفعت ٭ فروزنده اختر برج سلطنت
و شهریاری ٭ درخشنده گوهر درج حشمت و کامکاری ٭ نور
حدقه عزت و اجلال ٭ و نور حدیقه شرافت و اقبال ٭ غرهٔ ناصیهٔ
محامد ٭ و قرهٔ باصرهٔ نبالت ٭ مشید ارکان مبانی عدل و مروت
و انصاف ٭ مخرب بنیان مراسم جور و ظلم و اعتساف ٭ رافع رایات

آیات شریعت غرای خیر البشر ٭ ناصب رایات مآثر سنیه بیضای
ائمه اثنی عشر ٭ باسط بساط فضل و احسان ٭ ماهد مهاد امن و امان ٭
هادم اساس فساد و طغیان ٭ حامی اهل شرع و دین ٭ ماحی آثار
بغاة و مفسدین ٭ ناظم منثور و منتشر امور عباد ٭ ناثر منظوم و
مؤتلف شرور اصحاب فساد ٭ سایق خیر و صلاح دارا ولی
تایق فوز و نجاح موقف مصیبت کبری ٭ نواب مستطاب معدلت
ماب ٭ سپهر قباب ٭ قمر رکاب ٭ فخر القیاصره ٭ زین الاکاسره ٭
ملک زاده اعظم اکرم ٭ انجم کنار علی علم ٭ مین بلاد العجم ٭ صفوه سلالهٔ
دودمان قاجار ٭ ابو النصر و الفتح و العز و الوقار شاهزاده بهمن میرزا
لازال مؤیدا من الله العلی المتعال بالنصر و التایید و الاقبال مدامت
علیه و ابل من الغز و الاجلال بواسطهٔ اصابهٔ مصیبهٔ اعزاوه
نور بصره و ثمر فؤاده ٭ اسبغ الله علیه من نعمته فی جوار نبیه و
عترته اسباغا و جعله سلفا و فرطا و اجرا و ذخرا و بلاغا بفوز
عظیم عنایة ربانیه فایز ٭ و از فیض جسیم تکرمه سبحانیه شطر
وافری را حایز آمده اند ٭ و در این چنین وقت اهالی ممالک تحت
اختیار را بقیام بوظایف مراسم مناسبه مقتضای حال کل علی حسب
شایسته و سزاوار ٭ خصوصا از عساکر دعا انکه در ایام رضا ابد و
سبق شتد عا مورد انواع احسان و صنوف تفقدات ملوکانه
سرکار عواطف آثار کردیده و چون بمضمون صدق مشحون کریمهٔ

هل جزاء الاحسان الا الاحسان این التفاتات را نیز ما بازائی
ضرور و از این ضعیف چیزی که قابل تحفهٔ درگاه و لایق نثار این
بارگاه تواند بود بعد از مراتب دعا چیزی بجز هدیهٔ تحفهٔ علمیه نفیسه
منظور نظر نیفتاد زیرا که طبع شریف پیوسته مایل بمطالعهٔ علوم
و آثار دیده و راغب در مراجعهٔ آیات و اخبار فهمیده لهذا در نفات
تراکم امواج غموم و نوایب و لوان تلاطم امواج هموم و مصایب
تحریر این عجاله و ترسیل این رساله را از صنوف صروف لیالی
و ایام وان دهقت فیها کئوس المحن و الالام غنیمت شمرده و
از برای هر سطری فرصتی دیده سطری نوشته آنرا ذخیره نموده امید
که ... مطبوع طبع شریف گردیده سلیمان وار بعز قبولش مقرون
فرمایند لیس الهدیة قدر من یهدی له ان الهدایا علی مقدار من
یهدی و رجاء عبد واثق مستظهر از منن جود و کرم خداوند
فیاض و اهب العطیات آنکه این مجموعه را در عداد باقیات صالحات
و مثبت در صحیفهٔ حسنات و موجب اجر جزیل در حیات و ممات
و باعث نجات از شداید اهوال روز ندامت و حسرات و عفو از
هفوات و زلات گرداند بمحمد و اله سادات السادات علیهم اطیب
الصلوات و ازکی التحیات و ما توفیقی الا بالله توکلت و الیه انیب
و مرتب نمود این رساله را بر فاتحه و سه فایده و خاتمه فاتحه
در فضیلت تفکر و اعتبار است فایدهٔ اولی در صبر و فواید و بعض

و بعض متعلقات و مناسبات او است و در این بحث عائده است
عائدهٔ اولی در حقیقت صبر و اقسام انست عائدهٔ ثانیه در ذکر شطری
از آیات قرآنیهٔ متعلقه بصبر است عائدهٔ ثالثه در طایفه از احادیث
معصومیهٔ عامهٔ وارده در علو مقام صبر است عائدهٔ رابعه در برخی
از احادیث وارده در خصوص موت اولاد عائدهٔ خامسه در ذکر
بعضی از منامات که مناسب مقام و مؤید مرام است عائدهٔ
سادسه در بیان مجملی از احوال بعضی پیشینیان در فقد احبه
و اولاد ایشان عائدهٔ سابعه در بیان نبذی از احوال بعضی از زنهای
صابرات عائدهٔ ثامنه در آنچه سزاوار است که از مصاب در نزد
مصیبت قولا و فعلا صادر شود و در آن دو فائده است
فائدهٔ اولی در آنچه مناسب است قولا فائدهٔ ثانیه در آنچه او را سزاوار است
فعلا عائدهٔ تاسعه در آنچه لازمست با او که ترک کند عائدهٔ عاشره
در بیان آنکه گریستن فی حد ذاته در مصایب منافات با صبر
و رضا ندارد عائدهٔ حادیه عشر در بیان نبذی از احوال اطفال
بعد از مردن و اشاره اجمالیه بجنت برزخیه که مفرج هم و مؤکد
صبر است عائدهٔ ثانیه عشر در بیان آنکه رنج و عنا در غالب تحفهٔ اهل
ولا است فایدهٔ ثانیه در بیان محبت و شمه از احوال بعض دوستان
خدا است فایدهٔ ثالثه در فضل رضا و تسلیم که از ثمرات محبت است
خاتمهٔ کتاب در ادعیهٔ تسلیهٔ مصاب است و غرض از این رساله غالبا

بتصحیح و تتمیم اخبار بپرداخت تا سامعان اخبار او را موسوم بتسلی الصابین گردانید امید که پیوسته مسمی از مدلول اسمش غیر مفارق و معنی بالفظش مطابق و موافق باد و هو ولی الارشاد فاتحه در فضل تفکر و اعتبار است بدانکه انسان با وجود نفس اماره و شیطان تا در مقام تفکر در نیاید و فاتحه و خاتمه خود و فنای دنیا و ثواب و عقاب عقبا را ملاحظه نکند و هوا و هوس این شریفی و حب جاه و علف مشوب بکدورات و ملاهی را از سر بیرون نکند در هیچ مقامی بترقیات مقصوده نخواهد رسید و از لذات معنویه بتحصیل رضای حضرت معبود شربتی نخواهد چشید و هیچ کمالی علما و عملا او را میسر نخواهد گردید و از این جهت است که در تفکر در کتاب و سنت منتهای ترغیب شده در سوره آل عمران فرموده ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار لآیات لاولی الالباب الذین یذکرون الله قیاما وقعودا وعلی جنوبهم ویتفکرون فی خلق السموات والارض ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار ظاهر ترجمه انکه بدرستیکه در افرینش سماها و زمین و اختلاف شب و روز هر اینه ادله انبرای صاحبان عقول در کار است انانیکه خدا را یاد می کنند در حال ایستاده

ایستاده و نشسته و بر پهلو خوابیده و تفکر می کنند در افرینش سماها و زمین ملتفت یا متکلم باینکه ای پروردگار ما نیافریدی این خلق را بیهوده تنزیه میکنم ترا از ارتکاب امر باطل پس حفظ کن ما را از اتش یس ینک تامل کن معانی ایه مبارکه که تفکر در خلقت محکم اسمان و زمین و عجایب موعده در انها چگونه موجب اعتقاد بجنت و نار میشود تا انکه متفکر در مقام استدعای تخلص از اتش در اید و در سوره روم بعد از مذمت و لوم نسبت بجهالی که بجز ظاهر زندگانی دنیا یا شطری از ان التفات ندارند و از اخرت غافلند فرموده اولم یتفکروا فی انفسهم ما خلق الله السموات والارض وما بینهما الا بالحق واجل مسمی وان کثیرا من الناس بلقاء ربهم لکافرون چرا تفکر نکنند در نفسهای خود اینکه نیافریده است خداوند اسمانها و زمین و انچه در میان انهاست مگر بحق و تا زمان معینی برقرار و بدرستیکه بسیاری از مردم بملاقات دادجزای پروردگار خود هر اینه کافر شده اند و باز در سوره روم میفرماید و من ایاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجا وجعل بینکم مودة ورحمة لتسکنوا الیها ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون یعنی از جمله ادله وحدانیت خدا انکه افریده است از برای نفع شما از صنف خود شما زنها و جفتهای بشما او قرار

داده است در میان شما مهربانی و رقّت دل را بر یکدیگر چنانکه آرام
و شادی با ایشان داشته باشید بدرستیکه در این خلقت آیات و
براهین چندیست از برای جماعتی که تفکّر میکنند از جناب امیر المؤمنین
علیه السلام منقولست که فرمود و من الزم قلبه الفکر و لسانه الذکر
ملأ الله قلبه ایمانا و رحمة و نورا و حکمة انّ الفکر و الاعتبار یخرجان
من قلب المؤمن عجایب المنطق فی الحکمة فتسمع له اقوال یرضاها
العلماء و یخشع له العقلاء و یعجب منها الحکماء یعنی پیوسته کسیکه
دل او با فکر و زبان او با ذکر باشد پر میکند خدا دل او را از ایمان
و رحمة و نور و حکمت بدرستیکه فکر کردن و پند گرفتن بیرون
میاورند از دل مؤمن سخنان عجیبه را در حکمت پس شنیده میشود
بجهة آن کلماتیکه میشنوند آنها را اهل علم و خاشع میشوند از
برای آنها اهل حکمت و دیگر منقولست که در جمله حدیثی فرمود
لا عبادة کالتفکر یعنی عبادتی مثل تفکّر بهم عین شد از جناب
امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که فرمود افضل العبادة ادمان
التفکر فی الله و فی قدرته یعنی بهترین عبادت بسیار تفکر کردن است
در افعال و قدرت خدا و دیگر فرمود کان اکثر عبادة ابی ذر التفکر
و الاعتبار یعنی تفکر و پند گرفتن بیشتر عبادت ابی ذر رضه بود
منقولست که هرون خدمت جناب امام موسی علیه السلام نوشت عظنی
و اوجز یعنی نصیحت کن و پند ده مرا و مختصر کن آنرا و ایشان در جواب

جواب نوشتند ما من شیء تراه عینک الا و فیه موعظة یعنی هیچ
که چشم تو او را به بیند مگر اینکه در او پندیست و انجز هم ناظر بعظم
تفکّر است و از جناب امام رضا علیه السلام منقولست که فرمود لیس العبادة
کثرة الصوم و الصلوة انّما العبادة التفکّر فی امر الله عزّ و جلّ
نیست عبادت مجرّد بسیاری نماز و روزه اینست و جز این
نیست که عبادت تفکّر در امر خداوند عزّ و جلّ است و بدانکه
با اختلاف مراتب تفکر فضیلت متفاوت میشود و لهذا در حدیث
نبوی صلی الله علیه و آله وارد شده که تفکّر ساعة خیر من عبادة سنة
یعنی فکر کردن یکساعت بهتر است از عبادت یکسال و در حدیث
دیگر آمده که تفکر یکساعت بهتر است از عبادت شصت سال
و در حدیث دیگر بهتر است از بپا داشتن یکشب بعبادت پس
این اختلافات منزل بر اختلاف تفکرات در شدّت و
ضعف ثمره مترتّبه بر آنها تواند بود مثلا یکی را تفکّر یکساعت
باعث میشود که عمری بطاعت صرف کند و علوم و کمالات تحصیل
کند و یا خود را بمقام شهادت رساند و یا اموال خود باقیات
صالحات مثل مساجد و نحو آنها بنا کند یا حوائج محاویج شیعه
روا کند که اگر این تفکّر نبود همین نماز و روزه ظاهری اکتفا میکرد
پس بجا باشد که یکی از این امور مترتّبه بر تفکّر مراتب ابلغ و انفع
و ابقی و اکثر باشد از آن عبادت مجرّده سالیانه و از اعظم تفکرات

وانفع تذكرات تذكر موت وتفكر در فنا و زوال دنيا و نعيم او است
از سيد عالم وفخر بنى آدم صلى الله عليه وآله منقولست كه فرمود
اكثروا ذكر هادم اللذات يعنى بسيار ياد كنيد در هم شكننده لذتها
عرض شد كه چيست آن يا رسول الله فرمود الموت فما ذكره عبد على
الحقيقة في سعة الا ضاقت عليه الدنيا ولا في شدة الا اتسعت عليه
يعنى آن مركست پس ياد نميكند او را در حقيقت هيچ بنده در حال وسعت
مكر آنكه دنيا بر او تنك ميشود و نه در حال شدت مكر آنكه بر او وسعت
پيدا ميكند ودر حديث نبوى باز وارد است كه فرمود كفى بالموت
واعظا وبالعقل دليلا يعنى كفايت ميكند در پند دادن مرگ و
در هادى بودن عقل منقولست كه شخصى بجناب امام محمد باقر عليه السلام
عرض كرد جزوه مرا بچيزى كه باو منتفع شوم فرمود كه اكثر ذكر الموت وانه
لم يكثر ذكره انسان الا زهد في الدنيا يعنى بسيار ياد كن مرگ را بدرستيكه
بسيار ياد نميكند او را انسانى مگر اينكه زاهد در دنيا و معرض از او
ميشود منقولست كه از جناب صادق عليه السلام سؤال شد چگونه تفكر
كنيم فرمود تمر بالخربة او بالدار فتقول اين ساكنوك اين بانوك مالك
لا تتكلمين يعنى كذر بخرابها و يا بخانه ميكنى ميكوئى كجا رفتند ساكنين
تو كجايند بنا كنندكان تو چرا تكلم نميكنى و از ابوذر عليه منقولست
كه فرمود اذا حملت جنازة فكن كانك المحمول وكانك سئلت ربك الرجعة
الى الدنيا فتعمل فانظر ماذا انت تعمل يعنى اگر جنازه را بر دارى حيات

تصور كن كه تو را بر داشته اند و گويا از خداى خود سؤال كرده باز
گشتن بدنيا را و اجابت فرموده پس ببين چه انفعانه سر ميزند
بعد فرمود عجبا لقوم حبس اولهم عن آخرهم ثم نودى فيهم بالرحيل
وهم يلعبون يعنى عجب است از قومى كه اول ايشان از آخر ايشان
بريده شده فرياد بار بستن در ميان ايشان مى شود و ايشان
مشغول بازيچه اند ديگر فرمود ما خلق الله يقينا لا شك فيه
اشبه بشك لا يقين فيه من الموت يعنى نيافريده خدا يقينى را
از شكى را شبيه تر بشكى كه يقين نداشته باشد از مرگ واضح
آنكه چيزى مثل مرگ نيست كه امريست يقينى كه هيچ كس را در آن شك
و شبهه نيست و با وجود اين افتاده اكثر مردم چنان شده كه گويا
شكى است كه هيچ يقين باو ندارند پس از اهم مهام آنكه تفكر را
بتمام مقام ابتلا و محل عزم ارتكاب گناه از خواطر نداده تا رفته
رفته قوت اين را از براى خود مهيا كند محروم آسوده كه نه
چنان خواب غفلت بر او مستولى شده كه بهر آيه يا حديث او را بيدار
توان نمود و مرحوم آزاده كه علم همت افراشته خود را بكاسه
مطاعم زهر آلوده دنياى فانى آلوده نداشته از غسلين و زقوم
و ضريع دوزخ و موعد عنايت و سقيهم ربهم شرابا طهورا گرديد
فردا بيابان حسرت وندامت فرس شوم نفس اماره را در مهالك
مطلق العنان نجذاب و علف نموده تمام را مستحكم بنمت جنات تجرى من

تحتها الانهار کشایند و لذت فانیهٔ مشوبهٔ خورد و خوابرا رها
نموده خودرا بلذت حقیقیهٔ معنویهٔ روحانیه و رضوان من الله
اکبر رسانیند چنانچه حر بن یزید ریاحی با آنکه در بدو امر بظاهر
بعزم حرب امام عصر خود راه بیابان پیمود با اندک تفکری با فرط
شجاعت خود را از آن مشاهده نمود عاقبت بنا علی تفکر همت
بلندش حر را ازین عذاب ابدی آتش انگیز ساخت و در سلک اصحاب
احبا رسبط رسول منسلک داشت و از طرف عمر نحس ثانی ابتر
حذو النعل بالنعل نحس اول اکبر غاصب محراب و منبر شفیق
نحسین و سایر اتباع رقاع حمقاء دیگر همت خسیسه خیال ریاست
چند روزهٔ منعکس حر پیچراش داد با آنکه خود گفت فوالله ما ادری
وانی لا وجل افکر فی امری علی خطرین ء اترک ملک الری و
الری منیتی ام اصبح ماثوما بقتل حسین وفی قتله النار
التی لیس دونها حجاب ولی فی الری قرة عین یعنی قسم بخدا
نمیدانم چکنم و بدرستیکه من بسیاری میترسم فکر میکنم در امر خود
بر دو خطر بزرگ ماندهام آیا ملک ری را ترک کنم و حال آنکه آرزوی او
دارم یا آنکه صبح کنم گناهکار بسبب کشتن امام حسین علیه السلام و در
کشتن او آتشی مهیاست که حجاب و مانعی نزدیک او نیست و در ملک
ری فرح و شادی و سرور چشم منست در بعض کتب سیر چنین بنظر
رسیده که سبب نزول معویه بن یزید از سریر خلافت آن بود که دو جاریه

دو جاریه با یکدیگر در منازعه بودند و یکی از آنها مقام بلندی
از حسن و جمال داشت معویه شنید که اندیگری باو گفت که این
حسن تو تکبر پادشاهانرا بتو داده صاحب حسن گفت کدام
پادشاهی شباهت بشاهی حسن دارد زیرا که حسن حکم کننده
بر پادشاهانست و حسن شاهی برحق است اندیگری گفت چه
خیری در شاه و شاهی او است که اگر بعدالت و بحقوق سلطنت
قیام کند و شکر او را ادا نماید لذت و قراری ندارد و زندگانی
او تیره و مکدر است و اگر از پی شهوات خود رود و اختیار کند
لذت خود را بر راحت رعیت و حقوق را ضایع نموده شکر نکند
بازگشت او بآتش جهنم است این کلمه را در نفس معاویه موقعی بسد
و در او اثر نمود و باعث شد که از دعوی خلافت باز ایستاد
اهل او گفتند آیا با کسی عهد کرده که جانشین تو شود گفت چگونه
من کام خود را تلخ کنم و گناه ارتکاب دیگری را بدوش کشم اگر کسیرا اختیار
کنم خود را اختیار خواهم کرد پس از مردم مخفی شده و در را بروی
ایشان بست و کسیرا اذن دخول نداد و بیست و پنج شب دیگر بیشتر
حیات نماند مادرش گفت کاش حیضه بودی گفت کاش بودم و
میدانستم که از برای مردم جنت و ناری هست و از برای نامردمانی
هستند تا بخود آجالی که یزید زاده بقول جاریه دست از چنان سلطنهٔ
عظیمه برداشته شرم باد آدمی زاده را که بمواعظ خدا و پیغمبر از جرانی

هوای خود را منصرف نکرداند **مجملا** بتفکر چه ثمرات عظیمه که مترتب
شده ومیشود بلکه جمیع خیرات ومبرات وباقیات صالحات از علوم
مؤلفه وصدقات جاریات برای هریك از اموات که باقی مانده از
اثار تفکر وتدبر ایشانست چنانچه هر طعن ولعن وعذاب که در
ملعونین واهل دنیا علی مر الدهور بوده وهست ناشی از
غفلات وبی تدبری ایشان در عواقب بوده عاقبت هر دو فریق
جز این اثار نام ونشانی نمانده ونیست ایقظنا الله من رقدة
الغفلة واعاذنا من سوء المال وشر الخاتمة **فایده اولی** در صبر و
بعض متعلقات ومناسبات اوست ودر ان چند فایده است
فایده اولی در حقیقت صبر واقسام آنست **بدانکه** صبر در لغت بمعنی
حبس است واز اینست که هر قسمی که صاحب وملزم باو میشود او را
یمین صبر نامند چون محبوس در او شده است واین معنی یافت نمیشود
مگر بعد از تداعی وصبر مطلوب در شرع حبس نفس است بر مکروه
اگرچه ترك محبوب باشد بجهة امتثال امر خدا ومحتمل است که بملاحظه
مر بودن وتلخی او را صبر نامیده باشند نیز اگر دوای تلخ ومر معروف
صبر گویند الا انکه صبر باین معنی بنا بر مشهور بکسر باء است اگرچه
بسکون هم در لغة نادره تخفیفا امده واین حبس نفس را که بعضی از
او تعبیر بثبات باعث دین در مقابل باعث هوی نموده اند بسا باشد
که او را در بعض مقامات باسامی دیگر یاد کنند مثلا تحمل الم را از جهت

شهوت فرج وشکم عفت نامند چنانچه ضد او را شره نامند ودر
حرب ومقاتله شجاعت گویند وضد او را جبن خوانند ودر غنی
ضبط نفس وضد او را بطر گویند ودر مقام کظم غیظ حلم وضد
او را ضیق صدر وضجر وتبرم خوانند ودر فضول عیش زهد
وضد او را حرص نامند ودر اخفاء امر کتمان وضد او را اذاعه
گویند الی غیر ذلك وباین اعتبار است که محامد اخلاق اکثر بصبر
راجع کرده اند واز رسول خدا صلی الله علیه واله منقولست
که فرموده الصبر ثلاثة صبر عند المصیبة وصبر علی الطاعة
وصبر عن المعصیة فمن صبر عند المصیبة حتی یردها بحسن
عزائها کتب الله له ثلثمائة درجة ما بین الدرجة الی الدرجة
کما بین السماء والارض ومن صبر علی الطاعة کتب الله له ستمائة
درجة ما بین الدرجة الی الدرجة کما بین تخوم الارض الی العرش و
من صبر عن المعصیة کتب الله له تسعمائة درجة ما بین الدرجة
الی الدرجة کما بین تخوم الارض الی منتهی العرش یعنی صبر سه قسم است
یکی صبر در نزد مصیبة ودیگری صبر بر طاعت کردن ویکی
صبر از معصیت کردن پس کسی که صبر کند در نزد مصیبت تا اینکه
بتسلی نیکو او را رد کند مقرر میکند خدا از برای او سیصد
درجه که میان دو درجه مثل میان اسمان وزمین باشد و
کسیکه صبر بر طاعت کند نوشته است برای او ششصد درجه که

غضب گویند [illegible]

مابین هر درجه بدرجه دیگر مثل میان حد و منتهای زمین است
تا عرش و کسی که از معصیت صبر کند نوشته است از برای او
نهصد درجه که میان هریک مثل میان حد و منتهای زمین است
تا منتهای عرش و در کافی از جناب امام محمد باقر علیه السلام منقولست
که فرمود الصبر صبران صبر علی البلاء حسن جمیل و افضل الصبرین
الورع عن محارم الله یعنی صبر دو صبر است صبر بر بلا که نیکو و
جمیل است و بهتر دو صبر پرهیز از محارم خداست و نحو این در
همین کتاب در روایت اصبغ از جناب امیر المؤمنین علیه السلام منقولست
و در ذیل این حدیث والذکر ذکران ذکر الله عز وجل عند المصیبة
وافضل من ذلک ذکر الله عند ما حرم الله علیک و این خبر با
سابق منافات ندارد زیرا که قسم اخیر این که ورع است از محارم است
بدو قسم اخیر راجع است و همچنین منافات ندارد با خبر حدیث
دیگر نقل شده که الصبر صبران صبر علی ما تکره و صبر عما تحب یعنی
صبر دو صبر است یکی صبر بر چیزی که ناخوش داری او را و دیگری
صبر از چیزی که میل باو داری زیرا که هر سه قسم حدیث اول را می توان
در قسم اول این حدیث مندرج نمود و بعضی را در قسم اخیر و در مصباح
الشریعه که بعد از این مذکور می شود اشاره به تثنیه بر وجه دیگر
شده و اعتبارات مختلف است خاتمه در بیان شطری از آیات
قرآنیه متعلقه بصبر است بدانکه خداوند تبارک و تعالی در زیاده

زیاده از هفتاد موضع از قرآن صبر را ذکر فرموده و اکثر خیرات
و درجات عالیات را اضافه بصبر و از ثمرات آن گردانیده و در
مقامی تصریح بتضاعف اجر صابرین فرموده و ما در این رساله بنا بر اداء
پانزده آیه اکتفا میکنیم آیه اولی در سوره اعراف میفرماید و
اورثنا القوم الذین کانوا یستضعفون مشارق الارض ومغاربها
التی بارکنا فیها وتمت کلمة ربک الحسنی علی بنی اسرائیل بما
صبروا ودمرنا ما کان یصنع فرعون وقومه وما کانوا یعرشون
ظاهر ترجمه آنکه عطا کردیم ما قوم آنچنانی را که بنی اسرائیل باشند
که ضعیف شمرده میشدند یعنی از فرعون و قوم او مشارق و
مغارب زمینی را که برکت دادیم ما در او و با بنا آنی و نعمت که زمین
مصر و شام باشد که بعد از فراعنه و عمالقه بنو اسرائیل مالک شدند
در نواحی او متمکن شدند و قرین بانجا نو وفا شد وعده
نیکوئی که پروردگار تو به بنی اسرائیل کرده بود که بر ایشان منت
گذاشته نصرت دهد و در زمین متمکن کند بسبب صبر کردن ایشان
بر شدائد و محنتها و خراب کردیم آنچه فرعون و قوم او کرده بودند
از ابنیه و عمارات و قصور و آنچه بالا برده بودند از بناها یا آنچه
بنا کرده بودند از بهشتها آیه دوم در سوره سجده فرموده و
لقد آتینا موسی الکتاب فلا تکن فی مریة من لقائه وجعلناه
هدی لبنی اسرائیل وجعلنا منهم ائمة یهدون بامرنا لما صبروا

وکانوا بایاتنا یوقنون یعنی هر آینه بتحقیق که عطا کردیم بموسی علیه السلام
کتاب را پس مباش تو ای محمد ص در شک از ملاقات کردن موسی ع
پروردگار خود را در اخرت چنانچه در حدیث نبوی است یعنی ملاقات
ثواب و رضوان خدا و الا لقاء بر تحقیق مطلقا محال است یا از لقاء
خود تو کتاب را زیرا که اختصاص بموسی ندارد و تازه نیست که موجب
شک شود و انک لتلقی القران من لدن حکیم علیم یا از لقاء موسی
کتاب را یا از لقاء تو موسی را در روز قیامت یا در شب معراج
چنانچه در خبر است که در ان شب او را ملاقات فرمود و گردانیدیم
ما موسی را هدایت کننده از برای بنی اسرائیل و گردانیدیم از بنی اسرائیل
پیشوایان و امامانی چند که هدایت مردم میکنند بامر ما نه بامر
مردم که مردم تراشیده باشند چونکه این طایفه صبر کننده و بایات ما
یقین داشتند علی بن ابراهیم قمی ره میفرماید خدا عالم بود که ایشان
صبر می کنند بر انچه بایشان میرسد پس پیشوا کردانید ایشان را آیه ششم
در سوره قصص میفرماید الذین اتیناهم الکتاب من قبله هم به
یؤمنون و اذا یتلی علیهم قالوا امنا به انه الحق من ربنا انا کنا من قبله
مسلمین اولئک یؤتون اجرهم مرتین بما صبروا و یدرؤن بالحسنة
السیئة و مما رزقناهم ینفقون ایات شریفه را بعضی گفته اند که نازل
شده در سلمان فارسی و جارود عبدی و تمیم داری و عبدالله
بن سلام و مانند انکه اسلام را اختیار نمودند و بعضی گفته اند که

کردند چهل نفر از اهل انجیل که با جعفر از حبشه امدند و هشت نفر
از اهل شام نازل شد و بعضی گفته اند مطلق در مؤمنین از اهل کتاب
گفته اند و ظاهر ترجمه انکه انجماعت کسانیکه کتاب برای ایشان
فرستادیم پیش از قران که عبارت از انجیل باشد ایشان بهم باین
قران هم ایمان اورده اند و چون خوانده شود قران بر ایشان گویند
ایمان اورده ایم باو و اینکه کلام خداست بدرستیکه این قران
ثابت واقعیست انچه وعده کرده بما بدرستیکه ما پیش از نزول قران
اسلام اورده بودیم باو چونکه ذکر او را در کتب سماویه سابقه دیده
بودیم انجماعت داده میشود اجر ایشان دو مرتبه بسبب صبری که کرده اند
و ثابت ماندند بر تقیه چنانچه در حدیث جعفری ع وارد شده یا ایمان بکتابین
یا بقران در زمانین یا باذیت یافتن از مانده از اهل کتاب یا بجهاد
و دفع می کنند بنیکی بدیرا موافق حدیث نبوی ص اتبع الحسنة السیئة
تمحها بطاعة معصیت را و خبر جعفری علیه السلام بتقیه اذاعه سر را و مدارا
نفاق نیست و از انچه ما بایشان عطا کرده ایم انفاق و صرف در راه
خیر میکنند آیه چهارم در سوره بقره میفرماید یا ایها الذین امنوا
استعینوا بالصبر و الصلوة ان الله مع الصابرین ظاهر ترجمه
ای انجماعت کسانیکه ایمان اورده اید طلب یاری و نصرت کنید
بواسطه صبر و رعایت نماز بدرستیکه خدا با صبر کننده کانست
بنصرت و اجابت دعا و این ایه شریفه چنانچه در مقام دیگر از همین سوره

بازتصریح شده که والله مع الصابرین از اعظم عنایت وجنت اهل
بلا و محبت است آیهٔ پنجم باز در همین سوره میفرماید ولنبلونکم
بشیء من الاموال والانفس والثمرات وبشر الصابرین الذین اذا
اصابتهم مصیبة قالوا انا لله وانا الیه راجعون اولئک
علیهم صلوات من ربهم ورحمة واولئک هم المهتدون ظاهر
ترجمه انکه هر اینه امتحان میکنیم البته شما را بچیزی از ترس وگرسنگی
وکمی ونقصانی از مالها وجانها وثمرها از زرعها ومیوها
وبشارت ده یعنی محمد یا خطاب شامل باشد هر بشارت دهنده را
صبر کنندگان را آنچنان کسانیکه وقتی که برسد ایشان را مصیبتی بگویند
انا لله وانا الیه راجعون یعنی ما از برای خدا و بنده خدا هستیم
وما بسوی خدا یعنی بدار جزا بازگشت کنندگانیم ایشانند بر ایشان است
صلوات از پروردگار ایشان ورحمت وایشانند ایشان هدایت
کرده شدگانند مخفی نماند که این امتحان از برای اتمام حجت بر بندگان
وانکه مقام صبر خود بر بلا ورضای بقضا را بدانند والا خداوند
جل وعلا سرایر وضمایر برو مخفی نیست و باین ابتلا آیات قرآنیه
دیگر ناطق است چنانچه میفرماید در سوره عنکبوت الم احسب الناس
ان یترکوا ان یقولوا امنا وهم لا یفتنون ولقد فتنا الذین من قبلهم
فلیعلمن الله الذین صدقوا ولیعلمن الکاذبین واخبار در این
باب بسیار است و دیگر پوشیده نماند که از ایهٔ شریفه که بر ابتلاء

بر ابتلاء بقلیلی از این امور دلالت دارد میرساند که در زمان
ابتلا هم معظم تفضلات خداوندی ورحمت او در کار است
وهم نعمت را سلب نمیفرماید و محتملست که این تقلیل ناظر باشد بتمام
عبادتی اهل ایمان در آخرت میرسد یعنی انچه بشما در دار دنیا
میرسد یسیر است در جنب عقوبت مخالفین شما واما این امور یکه
مورد ابتلا شده اند پس بدانکه شافعی خوف را بخوف از خدا وجوع را
بگرسنگی ماه رمضان ونقص از اموال را بزکوات وصدقات و
از نفس را با مراض واز ثمرات را بموت اولاد تفسیر کرده است واز
اخبار اهل البیت علیهم السلام همان معنی ظاهر که گفته شد مستفاد
می شود وجمعی هم ممکنست وشیخ طبرسی ره سبب خوف را ایذا و
عداوت مشرکین وسبب جوع را اشتغال بامر جهاد از امر معاش
گرفته واز بعضی نقل کرده که مراد قحط وجدب است که بایشان
رسید ونقص اموال را باز ایستادن از عمارت بجهة جهاد ونقص
انفس را بقتل در حرب با رسول خدا گرفته واز بعضی تفسیر
این دو را بهلاک مواشی وموت نقل کرده وتفسیر نقص ثمرات
ذهاب حمل اشجار بسبب جوائح وقلت نبات وارتفاع برکات را
از بعضی ومرگ اولاد را از بعض دیگر نقل کرده واز کمال صدوق
از امام همام جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام منقولست حدیثی
که محصل ترجمه او اینست که اینها علامات پیش از ظهور قائم است

که انخداوند برای مؤمنین میباشد فرمود بچیزی از خوف از ملوک
بنی امیه در اخر سلطنت ایشان و گرسنگی بگرانی نرخهای ایشان
و نقص از اموال بفساد تجارات و کمی فضل و زیادتی و نقص از
انفس بمردن سریع و نقص از ثمرات بقلت ریع زراعات و بشارت
ده صابرین در نزد این امور را بتعجیل خروج قائم علیه السلم
بعد فرموده این تاویل ایه است ان الله عز و جل یقول و ما یعلم تاویله
الا الله و الراسخون فی العلم **مؤلف** گوید هذا با حدیث مصابیح
الشریعه که از انور علیه السلم نقل شده و خواهد امد که مراد بشارت
بهشت است منافاتی نیست **و در نهج البلاغه** از جناب امیر المؤمنین
منقولست کلامیکه ترجمه او اینست که بدرستیکه خدا مبتلا میکند
بندگان خود را در نزد اعمال سیئه بنقص ثمرات و حبس برکات
و بستن خزاین خیرات از برای اینکه توبه کند توبه کننده و قلع کند
قلع کننده و متذکر شود متذکر شونده و منزجر و ممنوع شود
ممتنع شونده **و مخفی نماند** که مصیبت در ایه شریفه اگرچه بظاهر سوق
راجع ببعض ما سبق است اما بعض مفسرین تصریح بتعمیم کرده اند
نظر بحدیثی کرده الست که هرچه مؤمن را اذیت کند از برای او
مصیبت است **و در** روایتی وارد شده است که چراغ رسول خدا
خاموش شد فرمود انا لله و انا الیه راجعون با نحضرت عرض شد
که ایا این مصیبت است فرمود نعم کل شیء یوذی المؤمن فهو مصیبة له

له و ممکنست که جمیع مصایب ببعض تقریبات تماما سبق داخل شود
بنا بر این منافاتی نیست و باید دانست که انا لله و انا الیه راجعون
که در مقام مصیبت گفته می شود نه همین مجرد قول لسانی است
و در نهج البلاغه از جناب امیر المؤمنین علیه السلم که فرمود بدرستیکه
قول ما انا لله اقرار است بر نفسهای ما بمملوک بودن و قول ما
انا الیه راجعون اقرار است بر نفسهای ما بهلاک شدن **پس**
باید مصاب بقلب متذکر مقام بندگی و لا شیئیت و قلت
خود بشود و اینکه اصل نعمت وجود او و سایر نعم ظاهره و باطنه
لا تعد و لا تحصی همه از سید و مولای او است و دیگر ملتفت
موت خود و بعث و نشور و بقاء بنعیم اخرت شده تا تسلی حاصل
شود و از این جهة این کلمه جامعه تعزیه از مصیبت شده که بفهمد
که این مصیبت اگر از خداوند فیاض و واهب العطایا است بفیض
خود با تلافی و جبران خواهد فرمود و از دیگری ظلما واقع شده
بعد از بعث و نشور در درگاه بعدل و حکمت خود جزا خواهد داد و انتقام
از ظالم خواهد کشید **و اما** فضیلت استرجاع پس در بعاید تا
اشاره بان خواهد شد ان شاء الله تعالی **و اما** انچه جزاء در ایه
شریفه از برای ایشان عنایت مجتمع امده پس صلوات انخدا را بعضی بترکیه
و مغفرت و رحمت را بلطف و احسان تفسیر کرده اند و اهتداء را
بعضی باصابه راه حق در استرجاع و بعضی اهتداء بجنت و ثواب

تفسیر کرده اند ومیتواند بود که حذف متعلق ناظر بعموم اهتداء
باشد از شیخ صدوق ره در خصال وعیاشی ره از رسول خدا
صلی الله علیه واله منقولست که فرمود قال الله تعالی انی
جعلت الدنیا بین عبادی فیضا فمن اقرضنی منها قرضا
اعطیته بکل واحدة منها عشرا الی سبعمائة ضعف وما
شئت من ذلک ومن لم یقرضنی منها قرضا فاخذت منه
قسرا اعطیته ثلاث خصال لو اعطیت واحدة منهن
ملائکتی لرضوا الصلوة والهدایة والرحمة ان الله یقول
الذین اذا اصابتهم مصیبة الایه ظاهر ترجمه انکه خداوند
تبارک وتعالی میفرماید بدرستیکه من کردانیده ام دنیا را
در میان بندکان خود فیض وعطا پس کسیکه خود بقرض دهد
مرا از دنیا قرضی را عطا میکنم او را عوض هر یک از انچه داده
ده برابر تا بهفتصد برابر وانچه خواهم از عطا وکسیکه قرض ندهد
وخود از او بکیرم باکراه عطا میکنم او را سه خصلت که اکر عطا
کنم یکی از انها را بملائکه خود هر اینه راضی می شوند که ان سه
صلوات وهدایت ورحمتست بعد حضرت ایه شریفه را تلاوت
فرمود ایه ششم ایه ایست که بیان شده در سورهٔ بقره نیز صابرین
در باساء وضراء وحین الباس را مدح فرموده واین ایه جامع
این جمله مشتمله بر فواید بسیار وجامعه کمالات انسانیه است

انسانیه است حق انکه از رسول خدا ص واله منقولست که هر که عمل کند
باین ایه پس بتحقیق که ایمانرا کامل کرده است وایه شریفه اینست
لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق والمغرب ولکن البر من
امن بالله والیوم الاخر والملائکة والکتاب والنبیین واتی المال
علی حبه ذوی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل وفی
والسائلین وفی الرقاب واقام الصلوة واتی الزکوة والموفون
بعهدهم اذا عاهدوا والصابرین فی البأساء والضراء وحین البأس
اولئک الذین صدقوا واولئک هم المتقون ظاهر ترجمه انکه فضل
پسندیده نیست اینکه بکردانید روهای خود را بجانب مشرق انچه
نصاری وبجانب مغرب انچه جماعت یهود یا انکه خطاب بتمام باشد نیست
همه کس ولعل موافقست با انچه در تفسیر امام علیه السلام است ولکن
فعل حسن ونیک نیکی کسیست که ایمان اورده باشد بخدا وروز
قیامت وملائکه وکتاب خدا وپیغمبرهای خدا وعطا کند مالرا
با اینکه او را دوست میدارد یا باید دوستی خدا بصاحبان قرابت
وخویشی خود یا خویشان پیغمبر یا هردو چنانچه بعضی کفته اند ولکن
انچه بفقراء قرابت رسول ص میدهد بعنوان بر وهدیه میدهد بجهة انکه
خدا مقام ایشانرا بلندتر از صدقات که اوساخ اموال است کردانید
وبدهد بمساکین مردم وکسیکه در سفر خود از راه مانده ونفقه
ندارد وبسؤال کنندکان محتاجین بسؤال چنانچه بعضی قید کرده اند

به پناهی کلمن پناهی از زینها غیر را هدیه وبرادر ... خلقهم

وهمچنین در تخلیص بندگانی که مکاتب شده اند تا آنکه ادای حق
سبب نموده آزاد شوند و نیکی کیست که بپا بدارد نماز را با
حدود آن و زکوة را بدهد و وفا کننده کان بعهد خود در
وقتیکه عهد کنند چه با خدا تعالی و چه با مردم و صبر کننده کان
در مصیبت یا محاربهٔ اعداء و در فقر و شدت و در بیم و شک
قتال این جماعت اند آنچنان اشخاصیکه راست گو میباشند
در ایمان خود و این جماعت ایشان اند پرهیزکاران و این آیه شریفه
صدر او بر صحت اعتقاد و وسط او بر حسن معاشرت و دفع شح
نفس و ذیل او بر تهذیب نفس دلالت دارد **آیهٔ هفتم** در سوره
ال عمران میفرماید لتبلون فی اموالکم و انفسکم و لتسمعن من
الذین اوتوا الکتاب من قبلکم و من الذین اشرکوا اذی کثیرا و ان
تصبروا و تتقوا فان ذلک من عزم الامور ظاهر مراد و ترجمه اینکه
هر اینه امتحان کرده میشوید البته در مالهای خود و نفسهای
خود و هر اینه میشنوید البته از آنچنان اشخاصی که کتاب برای
ایشان نازل کردید پیش از شما و از ایشان که شرک آورده اند اذیتهای
بسیار و اگر صبر کنید و پرهیز نمایید از مخالفت امر خدا پس بدرستیکه
این صبر و تقوی از امور یست که عزم بر ایشان واجبست یا از امور یست
که خدا عزم با و یعنی امر و مبالغه فرموده و اصل عزم ثبات رای
بر امر یست بجانب مضاء او مخفی نماند که این اختبار بنهج اختباریست

اختبار نیست که در آیه سابقه بیان شد **و از حضرت** امام رضا
صلوات الله علیه در اینمقام منقولست که مراد از اختبار در
اموال باخراج زکوة است و در انفس بتوطین بر صبر است و این
منافاتی ندارد با آنچه بعضی گفته اند که اختبار در اموال به
تکلیف انفاقست و آنچه از آفات بآنها میرسد و در انفس بجهاد
و قتل و اسر و جراحت و آنچه بنفوس وارد شود از خوفها و مرضها
و تعبها است و اعلام اهل ایمان باین بلایا و اذی از اهل کتاب
و مشرکین از برای اینست که خود را قبل از نزول بلا مستعد نمود
تا بعد از وقوع آن چندان شاق نباشد و غیر از این فواید تصور
میشود **آیه هشتم** در آخر همین سوره میفرماید یا ایها الذین
امنوا اصبروا و صابروا و رابطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون
ترجمه آیه شریفه بنا بتفسیر بعضی مفسرین آنکه ای آنچنان کسانیکه
ایمان آورده اید صبر کنید بر سختیهای طاعات و آنچه میرسد
بشما از شداید دنیا و مغالبهٔ با دشمنان خدا در صبر کردن بر
سختیهای جنگ و یا هوای نفس که اعدای عدو یست در صبر
بر مخالفت او و وجه تخصیص این بعد از امر بصبر مطلقا بجهة شدت
اهتمام باینمقامست و حبس کنید بدنهای خود را و اسبهای
خود را در جاهای خوفناک اطراف بلاد اسلام بانتظار جهاد کفار
و همچنین نفسهای خود را بر طاعت و پرهیز نمایید از خدا به بیزاری که

از غیر او تا اینکه رستکار شوید منتهای رستکاری یا آنکه بپرهیزید
از قبایح تا اینکه رستکار شوید برسیدن همین سه مقام که مترتب شد
در فضل که باصطلاح اول را شریعت و دوم ثانی را طریقت و ثالث را
حقیقت گویند و موافق بعضی از اخبار صبر کنید بر فرایض و صبر
کنید بر مصایب و رابطه شوید بر ائمه علیهم السلام و در بعض اخبار
دو جمله اولی بعکس این تفسیر شده و اخری موافق و در بعض دیگر
ثانی مثل همین تفسیر بفرایض شده و اول بصبر از معاصی و در روایت
اول بدین و ثانی بدشمن مخالف در اعتقاد و ثالث بامام ع
متعلق شده و در حدیث دیگر وسط متعلق بتقیه شده و در خبر
دیگر اول بمصایب و دویم بفتنه و سیم بکسیکه اقتدا به او
میکنند متعلق شده از فخر بنی آدم ص منقولست که فرمود از جمله
رباط انتظار نماز بعد از نماز است و از سید اوصیا علیه السلم
مرویست که فرمود رابطوا الصلوات و طبرسی ره تفسیر کلام ع
مرو را کرده بانتظار کشیدن نمازها یکی را بعد یکی بجهة آنکه رباط
در آن وقت نبود و از سید سجاد علیه السلم منقولست که فرمود این آیه
در عباس و در ما نازل شده و بنوعان رباطی که مأمور شده ایم
و نبوده است که میباشد از نسل ما مرابط و از نسل او مرابط آیه
نهم در سوره رعد میفرماید والذین صبروا ابتغاء وجه ربهم
واقاموا الصلوة وانفقوا مما رزقناهم سرا و علانیة ویدرؤن بالحسنة

آیه نهم

بالحسنة السیئة اولئك لهم عقبی الدار جنات عدن یدخلونها
ومن صلح من آبائهم وازواجهم وذریاتهم والملائکة یدخلون علیهم
من کل باب سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار ظاهر ترجمه
آنکه آنجماعت کسانی اند که صبر میکنند بجهة طلب رضای پروردگار خود
و برپا میدارند نماز را و صرف می کنند در راه خدا از آنچه ما بایشان
عطا کرده ایم در پنهان و آشکار و دفع می کنند به نیکی بدیرا آنجماعت
از برای ایشانست عاقبت دار دنیا یعنی آنچه سزاوار است که عاقبت
اهل دار دنیا باشد که آن بهشتهای اقامتست که داخل میشوند
ایشان او را و کسی که صلاحیت داشته باشد از پدران ایشان
و زنهای ایشان و ذریات و اولاد ایشان و ملائکه داخل می شوند
بر ایشان از هر دری از درهای غرفها و قصرهای ایشان و میگویند
سلام علیکم سلام و رحمت خدا بر شما باد بواسطه صبری که کردید
یا این جزای صبر شما است پس چه خوش است عاقبت حسنه این
دنیا بدانکه صبر باطلاقه در آیه شامل اقسام گذشته هست
و اما داخل شدن زنهای صالحات با ازواج اگر شوهر یکی باشد
خفائی ندارد و اما با تعدد پس از بعض اخبار برمی آید که اختیار
خیر و بهتر را می کند از صدوق ره در خصال از رسول خدا صلی الله
علیه و آله منقولست که ام سلمه خدمت آنحضرت عرض کرد پدر و مادرم
فدای تو باد زنی از برای او دو شوهر بوده پس هر دو میمیرند و داخل

بهشت میشوند این زن از شوهر اول است یا اخر فرمود ای ام سلمه اختیار
میکند انکه خلق او نیکوتر و سلوك او با اهل بهتر بوده ای ام سلمه
بدرستیکه حسن خلق جمع می کند خیر دنیا و اخرترا و اما کیفیت دخول
دخول ملائکه و تهنیت گفتن ایشان پس چنانچه مدلول حدیث نبوی است
اینست که چون مؤمن منازل خود را در بهشت داخل شود و تاج ملك
و کرامت بر سر گذارد و از حلل طلا و نقره و یاقوت و در بکیفیت
منظومه پوشد و هفتاد حله حریر برنگهای مختلفه که بافته
شده اند از طلا و نقره و لؤلؤ و زبرجد مصبوغه بمسك و عنبر
بر کند و حوراء از برای او اورند که بر سر او تاج کرامت باشد و
در پای او دو نعل از طلا هر دو مکلل بیاقوت و لؤلؤ بندهای آن
از یاقوت سرخ بنحویکه چون نزدیك بولی خدا شود از روی شوق
خواهد که از برای او برخیزد منگذارد و گوید یا ولی الله امروز
روز تعب و نصب نیست پس با او مقاربت کند مقدار پانصد
سال از سالهای دنیا که نصف روز اخرت است او را ملالی از این و
نه این را کلالی از ان و در گردن ان حوراء قلاده از قصب یاقوت
سرخ ملاحظه کند و در وسط او لوحی که در او نوشته انت یا ولی الله
حبیبی و انا الحوراء حبیبتك الیك تناهت نفسی و الی تناهت
نفسك بعد از این خدا تعالی هزار ملك بسوی او فرستد که او را
بر بهشت تهنیت و مبارکباد گویند و او را بحوراء تزویج کنند پس برسند

برسند باول دری از بهشت و ملکی که موکل در های بهشت است
گویند اذن دخول مارا از ولی خدا بگیر بدرستیکه خدا مارا
از برای تهنیت فرستاده ملك گوید تا من حاجب را خبر کنم و او
او را اعلام کند پس ملك داخل بر حاجب میشود و میان او و
حاجب سه بهشت است تا انکه باول دری میرسد حاجب را
میگوید که بر در عرصه هزار ملك اند که رب العالمین ایشانرا
فرستاده بتهنیت ولی خدا امده اند و سؤال کرده اند که از برای
ایشان اذن دخول بگیرم حاجب گوید هر اینه گرانست بر من که اذن
از برای کسی بر ولی خدا بگیرم و حال انکه با زوجه خود خلوت کرده
و میان حاجب و ولی خدا دو بهشت است پس حاجب بر قیم داخل
میشود و خبر می کند او را که بر در عرصه هزار ملك هستند که
رب العالمین از برای مبارکباد ولی خدا فرستاده اذن دخول میگیرند
قیم نزد خدام رود بایشان گوید که رسل خدا بر باب عرصه اند و
ایشان هزار ملکند که خدا از برای تهنیت ولی خود فرستاده پس
او را اعلام کنید خدام او را اعلام می کنند اذن دخول میدهد پس
داخل میشوند و ولی خدا در غرفه است و از برای ان هزار در است
و بر هر دری از درهای او ملکی موکل است بعد از انکه ملائکه را
اذن دخول میدهد هر ملکی در خود را که با و موکلست مفتوح میکند پس
هر ملکی از دری از درهای غرفه داخل میشود و تبلیغ رسالت خدا او

محو کنند آنسرور صلی الله علیه واله فرمود و ذلک قول الله عزّ وجلّ
والملائکة یدخلون علیهم من کلّ باب یعنی من ابواب الغرفة سلام
علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار **آیهٔ دهم** در سورهٔ نحل میفرماید
وان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به ولئن صبرتم لهو خیر للصابرین
واصبر وما صبرک الا بالله ولا تحزن علیهم ولا تک فی ضیق مما
یمکرون انّ الله مع الذین اتقوا والذین هم محسنون این آیات
شریفه چنانچه در اخبار رسیده بعد از غزوهٔ احد و شهادت جمعی از
اصحاب رسول خدا که ایشانرا مثله کرده بودند و در میان ایشان
عمّ بزرگوار آنحضرت حمزه هم بود نازل شده و در بعض روایات
هست که بعد از آنکه سید عالم صلی الله علیه واله واقف بر حمزه شدند
و دیدند آنچه با او شده گریستند فرمودند وقوف در هیچ موقفی
نکرده ام هرگز که خشمناکتر باشد بر من از این مکان هر آینه اگر خدا
تمکین کرد مرا از قریش البته مثله میکنم از ایشان هفتاد مرد را و
در حدیث دیگر بعد از اطلاع بآنچه بحمزه شده گفت اللهم لک الحمد
والیک المشتکی وانت المستعان علی ما اری بعد فرمود لئن ظفرت
لامثلنّ ولامثلنّ پس جبرئیل این آیات را آورد که ظاهر ترجمهٔ آنها اینست
که اگر عقاب کنید پس عقاب کنید بمثل آنچه عقاب کرده شده اید یعنی
باعتبار شهدای خود و هر آینه اگر صبر کنید بتحقیق که صبر بهتر است از برای
صبر کنندگان و صبر کن و نیست صبر تو مگر بتوفیق و تثبیت خدا و محزون

مخزون مشو بر احوال اصحاب خود که بدرجهٔ کرامت نقل شده اند و سینهٔ
تو تنگ نشود از مکر و حیلهٔ آنقوم بدرستیکه خدا با پرهیزکاران از شرک
و معاصی و نیکوکارانست **در خبرست** که سید رسل صلی الله علیه واله
بعد از این فرمود اصبر اصبر یعنی صبر میکنم صبر میکنم **آیهٔ یازدهم**
در سورهٔ مؤمنین میفرماید انّی جزیتهم الیوم بما صبروا انهم هم الفائزون
ظاهر ترجمه اینکه بدرستیکه من جزا میدهم ایشانرا امروز بسبب
صبری که کردند بدرستیکه ایشانند رستگاران و آیات
سابقه بر این در ذمّ جماعتیست که میزان ایشان سبک و مخلّد در جهنّم
و معذّب بعذاب آتشند تا اینکه بایشان گفته میشود که آیا آیات من بشما
خوانده نشد پس با آنها تکذیب کردید و خود اعتراف بغلبهٔ شقوت و
ضلالت میکنند و در مقام استدعا بر آمده گویند ای پروردگار
بیرون آر ما را از آتش پس اگر عود کردیم بتکذیب ظلم نموده کرده ایم
قال اخسئوا فیها ولا تکلمون فرماید سکوت کنید سکوت با مذلت چنانچه
سگ را که زجر کنند منزجر شود و تکلم مکنید با من انه کان فریق من
عبادی یقولون ربنا آمنا فاغفر لنا وارحمنا وانت خیر الراحمین
فاتخذتموهم سخریا حتی انسوکم ذکری وکنتم منهم تضحکون بعلت اینکه
بودند طایفه از بندگان من در دار دنیا میگفتند ای پروردگار ما
ما ایمان آوردیم پس بیامرز ما را و رحم کن ما را بدرستیکه تو بهتر رحم
کنندگانی شما آن جماعت را استهزاء و سخریه میکردید بحدیکه اشتغال

شما باستهزاء از یاد شما بردید یاد مرا تا آنکه از من خوف کنید در حق دوستان
من و با ایشان میخندید پس بجهت صبر باین امت جزا داده و فائزند
آیه دوازدهم در سوره شعراء میفرماید درباره بندگانی که سبقت گرفته
یافته اوصاف ایشانرا در آیات چند ذکر فرموده اولئک یجزون
الغرفة بما صبروا ویلقون فیها تحیة وسلاما خالدین فیها
حسنت مستقرا ومقاما ظاهر ترجمه آنکه ایشانرا عوض جزا داده میشوند
غرفه را از اعلی موضع بهشت و ایشان کرده میشوند در آنجا بتحیت و
سلام از ملائکه بنحویکه در آیه دهم اشاره شد یا بتحیت و سلام
بعضی بعضی را و در این خلود دارند نه میمیرند و نه بیرون میآیند
این غرفه نیکو قرارگاهی و مقامیست **آیه سیزدهم** در سوره عنکبوت
میفرماید والذین آمنوا وعملوا الصالحات لنبوئنهم من الجنة غرفا
تجری من تحتها الانهار خالدین فیها نعم اجر العاملین الذین صبروا
وعلی ربهم یتوکلون ظاهر ترجمه آنکه آنچنان کسانیکه ایمان آوردند
و اعمال صالحه کرده اند هر آینه جا میدهیم البته ایشانرا از بهشت
در غرفه هائی که جاری میشود از زیر آنها نهرها و همیشه در آنها
هستند و نیکو است اجر عمل کننده کان آنانی که صبر بر محنتها و مشقتها
کرده و توکل نکرده اند مگر بر پروردگار خود **آیه چهاردهم** در سوره
زمر میفرماید قل یا عباد الذین آمنوا اتقوا ربکم للذین احسنوا
فی هذه الدنیا حسنة وارض الله واسعة انما یوفی الصابرون

اجرهم بغیر حساب ترجمه ظاهر آنکه بگو ای بندگانی که ایمان آورده اید
بپرهیزید از پروردگار خود از برای نیکی کننده کان در این دار دنیا
حسنه در کار است و زمین خدا وسعت دارد یعنی هرکرا در وطن
توفیر بر احسان نشود هجرت کند بجائیکه تواند نیست جز این نیست
که عطا کرده میشوند صبرکننده کان بر مشاق طاعت و هجرت اجر
خود را بدون آنکه از ایشان حسابی باز گیرند چنانچه از اخبار این معنی
ظاهر میشود یا بدون آنکه حساب بحساب کننده کان باو رده یابد حسابهم
بعض مفسرین گفته اند **مخفی نماند** که باعتبار صحت تعلق جار در لفظ
فی هذه الدنیا بسابق و لاحق میتوان چنین ترجمه کرد که آنانیکه در این
دار دنیا نیکی میکنند از برای ایشان حسنه هست و این حسنه محتمل
بود که در دنیا بایشان رسد یا در آخرت یا در هر دو و میتوان ترجمه
کرد که آنانیکه نیکی میکنند از برای ایشان حسنه در این دار دنیا هست
مثل صحت و عافیت و طول عمر و ولد و سایر نعمتها اگرچه منافاتی
ندارد که در دار اخری هم باشد **وحدیث** محکی از امالی از جناب امیر المؤمنین
علیه السلام ناظر بمعنی ثانی است زیرا که بعد از آنکه فرمودند که خدا خیر و ثواب
میدهد بعمل او در دنیای او این آیه را تلاوت فرمودند پس فرمودند
فمن اعطاهم الله فی الدنیا لم یحاسبهم به فی الآخرة **در کافی** از جناب
امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که روز قیامت که میشود طائفه
از مردم بر میخیزند بدر بهشت میروند در را میزنند از ایشان استفسار

که کیستید شما گویند ما اهل صبریم گفته می شود بر چه صبر کردید
گویند بودیم ما که صبر میکردیم بر طاعت خدا و صبر میکردیم از معصیتهای
خدا پس خدای عز و جل میفرماید صدقوا ادخلوهم الجنة راست گفتند
داخل کنید ایشان را در بهشت حضرت فرمود و اینست قول خدا انما یوفی
الصابرون اجرهم بغیر حساب و عیاشی نیز از انس و علیه السلام روایت کرده
که فرمود قال رسول الله صلی الله علیه و آله اذا نشرت الدواوین
و نصبت الموازین لم ینصب لاهل البلاء میزان و لم ینشر لهم دیوان ثم
تلا هذه الایة یعنی وقتیکه نشر شود دیوانها و نصب شود میزانها نصب
نمیشود از برای اهل بلا میزانی و نشر نمیشود دیوانی پس این آیه را خواند
و از جناب امام حسن علیه السلام از جد بزرگوارش سید کاینات صلی الله علیه
و آله منقولست که فرمود ان فی الجنة شجرة یقال لها شجرة البلوی یؤتی
باهل البلاء یوم القیمة فلا یرفع لهم دیوان و لا ینصب لهم میزان یصب
علیهم الاجر صبا و قرء انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب یعنی بدرستیکه
در بهشت درختیست که او را شجرة البلوی گویند اهل بلا در روز قیامت
آورده نشود
پس رفع نمیشود برای ایشان دیوانی و نصب نمیشود میزانی و فرو میریزد
برایشان اجر فرو ریختنی و خواند انس و انما یوفی الخ الی آخرهم آیة
شریفه والعصر ان الانسان لفی خسر الا الذین امنوا و عملوا الصالحات
و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر یعنی قسم بزمانه یا بعصر خروج قائم علیه السلام
یا بهین عصر که عصر اعیان آفتاب نبوت باشد یا بنماز عصر یا وقتان بدرستیکه

بدرستیکه انسان در خسران و زیانست در سعیها و صرف سرمایه عمر در
مطالب مگر آنچنان کسانیکه ایمان آورده اند و اعمال صالحه میکنند
و وصیت میکنند یکدیگر را بملازمت حق و وصیت میکنند بصبر و
تحمل بر مصایب و مشاق تکالیف یعنی بضاعت ربح کرده اند در
صرف سرمایه عمر که دار باقی را بدنیای فانیه خریده اند کالای ابدی
و نعیم جاودانی برای خود تحصیل کردند مخفی نماند که حق هر ثابت و
چه اعتقاد و چه عمل و صبر در حق همه در جست بجهة مزید اهتمام عطف
خاص بعام داده شده و از جناب امام جعفر صادق علیه السلام منقولست
در ترجمه آیه شریفه که خداوند استثنای برگزیدگان از خلق خود
فرموده یعنی الا که ایمان آورده اند بولایت امیرالمؤمنین علیه السلام
و ذریات و بیان نمانده کان خود را وصیت بولایت و صبر بر آن میکنند
و در خبر دیگر منقولست که انس و علیه السلام عصر را بخروج قائم علیه السلام و
انسان را بدشمنان خود ستان و مؤمنین را باهل ایمان بایات تخلف
و صالحات عمل را بمواسات اخوان و حق را بامامت و صبر را بغیبت
تفسیر فرموده اند و طریق جمع واضحست عایده ثالثه در طایفه انجاب
معصومیه عامه وارده در علو مقام صبر از رسول خدا صلی الله
علیه و آله منقولست که فرمود الصبر نصف الایمان و در خبر دیگر سؤال کردند
شد از ایمان جواب فرمودند که ایمان صبرست و در حدیث جابر فرمود
که صبر و سماحت است و سماحت یعنی جود و کرم است و در حدیث ابن مسعود

فرمود الصبر نصف الایمان والیقین الایمان کله ودر خبر دیگر فرمود
الصبر من الایمان بمنزلة الرأس من الجسد ولا جسد لمن لا رأس له
ولا ایمان لمن لا صبر له یعنی صبر نسبت بایمان بمنزله سر است از جسد
کسیکه سر ندارد جسدی ندارد وکسی که صبر ندارد ایمان ندارد
وهمین مضمون را در کتاب مستطاب کافی از جناب سید الساجدین
صلوات الله علیه روایت کرده واز جناب صادق علیه السلام الله
هم بدو سند یکی بسند متصل بعلاء بن الفضیل ودیگری بفضیل
بن یسار روایت فرموده ودر خبر دیگر از عبد الله بن ابی یعفور از
همین جناب منقولست که فرمود الصبر رأس الایمان ودر حدیث
سجادی وجعفری علیهما السلام که در صحیفه ثالثه خواهد آمد صبر و
رضا راس طاعت خدا شده اند ودر کافی از جابر از جناب امام محمد باقر
منقولست که فرمود سئل امیر المؤمنین علیه السلام عن الایمان فقال
ان الله جل وعز جعل الایمان علی اربع دعائم علی الصبر والیقین
والعدل والجهاد فالصبر من ذلک علی اربع شعب علی الشوق
والاشفاق والزهد والترقب فمن اشتاق الی الجنة سلا عن الشهوات
ومن اشفق من النار رجع عن المحرمات ومن زهد فی الدنیا هانت
علیه المصیبات ومن ارتقب الموت سارع الی الخیرات واین حدیث
طویل ومشتملست بر شعب هر یک از یقین وعدل وجهاد
هم بچهار شعبه ما بمحل حاجت ومناسب مقام را نقل کردیم یعنی از

جناب امیر المؤمنین علیه السلام سؤال شد از ایمان فرمود بنا کرده
شده است ایمان بچهار دعامه وستون بر صبر ویقین وعدل وجهاد
صبر را چهار شعبه هست شوق وخوف واعراض از دنیا وانتظار
پس کسیکه مشتاق بهشت باشد شهوات دنیا را فراموش میکند و
کسیکه بترسد از آتش برمیگردد از محرمات وکسیکه در دنیا زاهد
باشد سهل میشود برو مصیبتها وکسیکه انتظار کشد مرگ را سرعت
میکند بسوی خیرات مؤلف گوید که اختلاف ظواهر این اخبار در
اختلاف مراتب صبر ویا اختلاف اعتبارات خارج است و
بعضی سر حدیث اول را که صبر را نصف ایمان قرار داده چنین
گفته اند که ایمان عبارت از اعتقاد وعملست وعمل میسر نمیشود مگر
بصبر وتحمل مشاق مطلقا پس یک رکن صبر شد چنانچه دیگری
یقین است مخفی نماند که انچه در حدیث ابن مسعود است که یقین
تمام ایمانست با این توجیه مناسب نیست وسر دیگر آنکه ایمان تحقق
بمنافع ومضار دارین نیست وانسان در این دو حالست نسبت
با آنچه مضر است حال صبری دارد ونسبت بمنافع حال شکری دارد
پس صبر یکرکن است چنانچه باین اعتبار شکر رکن دیگر است واز
اینجا است که بعض صحابه ایمان را نصف صبر ونصف شکر گفته اند
مجملا اعتبارات مختلفه در کار است وهر یک از این اخبار ناظر
باعتباریست واز جمله اخبار حدیث نبوی است صلی الله علیه وآله

کرد فرمود یؤتی الرجل فی قبره بالعذاب فاذا اتی من قبل راسه دفعه
تلاوة القران واذا اتی من قبل یدیه دفعته الصدقه واذا اتی من
قبل رجلیه دفعته مشیه الی المسجد والصبر حجزه اما لو رایت خللا
لکنت صاحبه یعنی عذاب در قبر بر مرد وارد میشود پس اگر از
جانب سر در آید تلاوت قران او را دفع می کند و اگر از جانب دستها
اید صدقه او را دفع کند و اگر از جانب پاها اید دفع می کند او را
رفتن بمسجد و صبر ملتجا و جای پناه است گوید اگر من خللی ببینم من
دفع محکم و دیگر از انحضرت صلی الله علیه واله مرویست که فرمود
عجبا لامر المؤمن ان امره کله له خیر ولیس ذلک لاحد الا للمؤمن ان
اصابته سراء شکر فکان خیرا له وان اصابته ضراء صبر فکان
خیرا له یعنی چه عجب و خوش است امر مؤمن بدرستیکه امر او همه خیرست
و نیست این برای کسی مگر مؤمن اگر برسد با و خیر و نیکی شکر
می کند پس این خیرست از برای او و اگر برسد او را شدتی صبر میکند
پس این خیر اوست و خبر دیگر بهمین نحو از انحضرت صلی الله علیه واله
مرویست که مؤمن خیر که با و میرسد حمد خدا و شکر میکند و مصیبت
که میرسد حمد و صبر میکند پس در هر چیز در خیر است حتی لقمه که بدهن
میبرد و در خبر دیگر حتی لقمه که بدهن زن خود میگذارد و دیگر مرویست که
انجناب صلی الله علیه واله فرمود الصبر خیر مرکب ما رزق الله عبدا
خیر له ولا اوسع من الصبر یعنی صبر خوب یا بهتر مرکبیست عطا کرده

نکرده است خدا به بنده چیزی را که بهتر و وسیعتر از برای او از صبر
باشد و دیگر منقولست که انحضرت صلی الله علیه واله سؤال کرده شد
که ایا مردی هست که داخل بهشت شود بی حساب فرمود نعم کل رحیم
صبور یعنی بلی هر بسیار رحم کننده بسیار صبر کننده و دیگر از انحضرت
صلی الله علیه واله مرویست که فرمود فی الصبر علی ما تکره خیر کثیر یعنی
در صبر بر مکروه خیر بسیار دیدیست و نحو ان از حضرت عیسی علیه السلام
منقولست که فرمود انکم لا تدرکون ما تحبون الا بصبرکم علی ما تکرهون
یعنی بدرستیکه شما با نچه دوست میدارید نمیرسید مگر بصبر کردن
بر انچه از او اکراه دارید چنانچه نیز از عیسی علیه السلام مرویست که فرمود
لو کان الصبر کان رجلا کریما یعنی اگر صبر مردی بود هر اینه کریم بود
و دیگر سید ثقلین صلی الله علیه واله فی روایة من احد السبطین علیهما السلام
فرمود ما من جرعة احب الی من جرعة غیظ کظمها رجل او جرعة صبر
علی مصیبة وما من قطرة احب الی الله تعالی من قطرة دمع من خشیة الله
او قطرة دم اهریقت فی سبیل الله یعنی جرعه نیست که دوستر باشد نزد من
من از جرعه غیظی که فرو برد او را مردی یا جرعه صبر بر مصیبتی و نیست
قطره که محبوبتر عند الله تعالی باشد از قطره اشکی از خوف خدا
یا قطره خونی که ریخته شده باشد در راه رضای خدا از ابن مسعود
مرویست که رسول خدا صلی الله علیه واله فرمود ثلاث من رزقهن
فقد رزق خیر الدارین الرضا بالقضاء والصبر علی البلاء والدعاء فی الرخاء
جزع

یعنی سه چیز است که هر کس را نصیب شد پس بتحقیق که عطا شده باو
خیر دنیا و آخرت رضای بقضاء و صبر بر بلاء و دعاء کردن در حال
عافیت و رفاهیت از ابن عباس منقولست که گفت خدمت رسول خدا
صلی الله علیه و آله بودم پس فرمود یا غلام او یا غلیم الا اعلمك
کلمات ینفعك الله بهن فقلت بلی فقال احفظ الله یحفظك احفظ الله
تجده امامك تعرف الی الله فی الرخاء یعرفك فی الشدة واذا سئلت
فاسئل الله فاذا استعنت فاستعن بالله واعلم ان فی الصبر علی ما
تکره خیرا کثیرا وان النصر مع الصبر وان الفرج مع الکرب وان
مع العسر یسرا یعنی ای پسر یا فرمود ای پسرك میخواهی یاد دهم ترا کلماتی
که خدا ترا نفع دهد بواسطه آنها گفتم بلی فرمود حفظ کن حفظ میکند ترا
حفظ کن می یابی او را پیش روی خود با خداوند در حال یسر و عافیت
آشنا شو تا خدا سلوك آشنا با تو کند در حال شدت و اگر سؤال میکنی
از خدا بکن و اگر طلب یاری میکنی از خدا کن و بدانکه در صبر بر
چیزی که کراهت داری خیر بسیاریست و بدرستیکه یاری و نصرت با صبر
و بدرستیکه فرج با کربهاست و بدرستیکه با عسر و شدت یسر و آسانیست
دیگر از ابن عباس مرویست که چون رسول خدا بر انصار داخل شد
فرمود امؤمنون انتم یعنی آیا مؤمن هستید شما پس سکوت کردند پس
مردی گفت بلی یا رسول الله فرمود چیست علامت ایمان شما گفتند
شکر میکنیم بر رخا و صبر میکنیم بر بلا و راضی میباشیم بقضاء او پس

آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود مؤمنون ورب الکعبه یعنی ایمان
آورده اند قسم بپروردگار کعبه دیگر از آنحضرت صلی الله علیه و آله
منقولست که فرمود الصبر کنز من کنوز الجنة یعنی صبر گنجی است از گنجهای
بهشت است و دیگر مرویست که فرمود من اقل ما اوتیتم الیقین و
عزیمة الصبر ومن اعطی حظه منهما لم یبال ما فاته من قیام اللیل وصیام
النهار ولئن تصبروا علی مثل ما انتم علیه احب الی من ان یوافینی
کل امرء منکم بمثل عمل جمیعکم ولکنی اخاف ان یفتح علیکم الدنیا بعدی
فینکر بعضکم بعضا وینکرهم اهل السماء عند ذلك فمن صبر واحتسب
ظفر بکمال ثوابه ثم تلا ما عندکم ینفد وما عند الله باق ولنجزین الذین
صبروا الآیه یعنی از کمتر چیزی که او را داده و عطا کرده شده اید یقین و
عزیمت صبر است و کسیکه نصیب خود را از این دو داشته باشد باکی
ندارد از آنچه از او فوت شود از احیاء و عبادت در شب و روزه
روز و هر اینه اگر صبر کنید بر مثل آنچه بر او هستید دوستر است پیش
من از اینکه یکی از شما مثل عمل همه شما را بکند ولکن من میترسم از
اینکه مفتوح شود بر شما دنیا بعد از من پس بعضی انکار کنید بعضی را
و موعد انکار اهل آسمان شوید در اینوقت پس کسیکه صبر کند و او را
حسبه و کفایت قرار دهد ظفر میابد بکمال ثواب صبر یا فرمود بکمال
ثواب خود هم پس این آیه را خواند که مضمون آن اینست که آنچه نزد شماست
فانی میشود و آنچه نزد خداست باقیست و هر آینه جزا میدهیم البته بصبر کنندگان

اجر ایشانرا نیکوتر از اجر عمل کرده اند از جناب امیر المؤمنین علیه السلم
مرویست که فرمود دوام الصبر عنوان الظفر و من کنوز الایمان الصبر علی
المصایب یعنی دوام صبر دیباچه ظفر و نصرتست و از کنجهای ایمانست
صبر بر مصیبتها است و دیگر منقولست که فرمود لا یعدم الصبور
الظفر و ان طال به الزمان یعنی بسیار صبر کننده فاقد ظفر و نصرت
نیست اگرچه زمانها طول کشد و دیگر مرویست که فرمود علیکم
بالصبر فانه یاخذ الحازم و الیه یعود الجازع یعنی بر شما باد
بصبر کردن پس بدرستیکه بصبر اخذ میکند محتاط و بصبر عود میکند
جزع کننده یعنی عاقبت غیر از صبر چاره ندارد از سید سجاد زین العابدین
مرویست که فرمود اذا جمع الله الاولین و الاخرین ینادی مناد
این الصابرون لیدخلون الجنة بغیر حساب قال فیقوم عنق
من الناس فتتلقاهم الملائکة فیقولون الی این یا بنی ادم فیقولون
الی الجنة فیقولون و قبل الحساب فقالوا نعم قالوا و من انتم قالوا
الصابرون قالوا و ما کان صبرکم قالوا صبرنا علی طاعة الله و صبرنا
عن معصیة الله حتی توفانا الله عز و جل قالوا انتم کما قلتم ادخلوا
الجنة فنعم اجر العاملین یعنی وقتیکه جمع میکند خدا خلق اولین
و اخرین را ندا میکند ندا کننده که کجایند صبر کننده کان تا داخل
بهشت شوند بیحساب فرمود پس بپا میشوند فوجی از مردم پس
ملائکه ملاقات با ایشان میکنند و میکویند بکجا کجا میروید ای اولاد

اولاد آدم کویند به بهشت ملائکه کویند پیش از حساب کویند بلی
ملائکه پرسند که شما کیستید کویند صبر کننده کان ملائکه کویند
صبر شما چه بود جواب دهند که صبر کردیم بر طاعت خدا و
صبر کردیم از معصیت خدا تا وقتیکه خدای عز و جل قبض
روح ما کرد ملائکه کویند چنانست که کفتید داخل بهشت
شوید پس چه خوش است اجر عمل کننده کان در کافی بسند معتمد
از جناب امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده که فرمود دخل
امیر المؤمنین علیه السلم المسجد فاذا هو برجل علی باب المسجد کئیب
حزین فقال له امیر المؤمنین صلوات الله علیه ما لک قال
یا امیر المؤمنین اصبت بابی و اخی و اخشی ان اکون قد وجلت
فقال له امیر المؤمنین علیه السلم علیک بتقوی الله و الصبر تقدم
علیه غدا و الصبر فی الامور بمنزلة الراس من الجسد فاذا
فارق الراس الجسد فسد الجسد و اذا فارق الصبر الامور فسدت
الامور یعنی داخل شد امیر المؤمنین علیه السلم در مسجد ناکاه
مردی را بر در مسجد دلتنک و با اندوه دید فرمود ترا چه میشود
کفت پدر و برادرم وفات یافته اند و میترسم که فزع عارض
شود حضرت فرمود بر تو باد به پرهیزکاری از خدا و صبر کردن
تا آنکه وارد شوی بثواب خدا در فردای روز جزا و صبر در امور
بمنزله سر است از جسد وقتیکه سر نباشد جسد فاسد میشود

صبر هم که نباشد امور فاسد میشوند و ایضاً در کافی بسند خود از حمزه

بن حمران از جناب امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود الجنة

محفوفة بالمکاره والصبر فمن صبر علی المکاره فی الدنیا دخل الجنة

وجهنم محفوفة باللذات والشهوات فمن اعطی نفسه لذتها و

شهوتها دخل النار یعنی بهشت احاطه کرده شده است بنا خوشیها

و صبر پس کسیکه صبر کند بر مکاره در دنیا داخل بهشت میشود

و جهنم در اطراف او لذات و شهوات است پس کسیکه بنفس خود

عطا کند هر چیز را او میل داشته باشد داخل آتش میشود مجمل اینکه

در آن راه آتش است و در این راه این هر که هر راه را طی کند با نظر فرو

میرسد و باز از ابی حمزه روایت کرده که گفت قال ابو جعفر علیه السلام

لما حضر ابی علی بن الحسین علیهما السلام الوفاة ضمنی الی صدره و

قال یا بنی اوصیک بما اوصانی به ابی حین حضرته الوفاة و مما

ذکر ان اباه اوصاه به یا بنی اصبر علی الحق وان کان مرا یعنی جناب

باقر علیه السلام فرمود چون پدرم را علیه السلام وفات در رسید مرا بسینه

خود چسبانید و فرمود ای فرزند من وصیت میکنم ترا بچیزی که وصیت

کرده مرا پدر من در هنگامی که وفات او در رسید و از آنچه ذکر کرده

که جناب پدر او را وصیت فرموده با این بود که ای فرزند صبر کن

بر حق اگر چه تلخ باشد منقولست که جناب امام محمد باقر علیه السلام فرمود

انی لاصبر من غلامی هذا ومن اهلی علی ما هو امر من الحنظل انه

بدرجه روزه دار روزه دار بیدار زنده دار شب بعبادت

انه من صبر نال بصبره درجة الصائم القائم ودرجة الشهید الذی

ضرب بسیفه قدام محمد صلی الله علیه واله یعنی بدرستیکه من

هر آینه صبر میکنم از غلام خود این غلام و از اهل خود بر چیزی

که او تلختر از حنظل است بدرستیکه کسیکه صبر کند میرسد بصبر خود

بدرجه شهیدی که شمشیر زند پیش روی پیغمبر صلی الله علیه واله

در ثواب الاعمال بسند متصل از ابی حمزه ثمالی از امام زین العابدین علیه السلام

روایة کرده که فرمود من صبر علی مصیبة زاده الله عزاً الی عزه

وادخله الله الجنة مع محمد واهل بیته کسیکه صبر کند بر مصیبتی

خدا عزت بر عزت او میافزاید و او را داخل بهشت میکند با

محمد و اهل بیت او صلوات الله علیهم و کلینی ره در کافی از

همین جناب یا جناب امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که

فرمود من لا یعد الصبر لنوائب الدهر یعجز یعنی کسیکه آماده نکند

صبر را از برای مصیبتهای زمانه عاجز میشود و در مصباح الشریعه

از جناب امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود الصبر یظهر

ما فی بواطن العباد من النور والصفا والجزع یظهر ما فی

بواطنهم من الظلمة والوحشة والصبر یدعیه کل احد وما یثبت

عنده الا المخبتون والجزع ینکره کل احد وهو ابین علی المنافقین

لان نزول المحنة والمصیبة یخبر عن الصادق والکاذب و

تفسیر الصبر ما یستمر مذاقه وما کان عن اضطراب لا یسمی صبراً و تفسیر

الجزع اضطراب القلب وتحزن الشخص وتغير اللون وتغير الحال وكل
نازلة خلت اوايلها عن الاخبات والانابة والتضرع الى الله
فصاحبها جزوع غير صابر والصبر اوله مر واخره حلو لقوم
ولقوم من اوله واخره حلو فمن دخله من اواخره فقد دخل ومن
دخله من اوايله فقد خرج ومن عرف قدر الصبر لا يصبر عما منه الصبر
قال الله عز وجل في قصة موسى والخضر عليهما السلام وكيف تصبر على
ما لم تحط به خبرا فمن صبر كرها ولم يشك الى الخلق ولم يجزع بهتك
ستره فهو من العام ونصيبه مما قال الله عز وجل وبشر الصابرين
اي بالجنة والمغفرة ومن استقبل البلايا بالرحب وصبر على سكينة
ووقار فهو من الخاص ونصيبه مما قال الله عز وجل ان الله
مع الصابرين یعنی صبر ظاهر میکند انچه در باطنهای ایشانست
از نور وصفا وجزع ظاهر میکند انچه در بواطن ایشانست از
ظلمت ووحشت وصبر را همه کس ادعا میکنند وثابت نمیمانند نزد
صبر مگر اهل اخبات وانابه وجزع را همه کس انکار میکنند واو
ظاهرتر است بر اهل نفاق بجهة اینکه نزول محنت ومصیبت خبر
میدهد از راستگو ودروغگو وتفسیر صبر انچه جاریست که ابتدایش تلخ
باشد مذاقش وانچه از اضطراب باشد صبر نیست وتفسیر جزع اضطراب
دل وتحزن شخص وتغیر رنگ وحالست وهر مصیبتی که خالی باشد
اوایلش از اخبات وانابه وتضرع بخدا پس صاحبش بی صبر وجزع کننده

کننده وبی صبر است وصبر اول او تلخ واخر او شیرین است از برای قومی و
از برای قومی از اول واخر شیرین است پس کسیکه داخل شود او را از اواخر
او پس بتحقیق که داخل شده وکسیکه داخل شود او را از اوایل او پس
بتحقیق که خارج شده وهر که قدر صبر را بشناسد صبر میکند از انچه صبر
از او وارد است خدای عز وجل در قصه موسی وخضر علیهما السلام فرموده
وچگونه صبر میکنی بر چیزیکه علم باو نداری پس کسیکه صبر کند با کراه
وشکوه بمخلوق نکند وجزع نکند بهتک ستر خود پس او از عام اهل
صبر است وبهره او انست که خدای عز وجل فرموده بشارت ده صابران را
یعنی ببهشت وامرزش وکسیکه استقبال کند بلا را برحب وسعه و
صبر کند با ثبات باطن وظاهر پس او از خواص است وحظ وبهره او
انست که خدای عز وجل فرموده ان الله مع الصابرين واین تعریف
چنانچه گذشت حسنا اهل عرفانست و در مصباح از جناب امام جعفر
صادق علیه السلام روایت کرده فرمود قال رسول الله صلى الله عليه
واله سياتي على الناس زمان لا ينال الملك فيه الا بالقتل
والتجبر ولا الغنى الا بالغصب والبخل ولا المحبة الا باستخراج
الدين واتباع الهوى فمن ادرك ذلك الزمان فصبر على الفقر وهو يقدر
على الغنا وصبر على البغضة وهو يقدر على المحبة وصبر على الذل وهو
يقدر على العز اتاه الله ثواب خمسين صديقا ممن صدق بي یعنی
رسول خدا صلى الله علیه واله فرمود که زود است که میاید بر مردم

زمانیکه ملك وعزّت بکسی نمیرسد مگر بقتل وتجبّر وتکبّر وسرکشی
وکسی بی نیاز وغنی نمیشود مگر بغصب کردن اموال غیر وبخیل بودن
ودوستی باکسی نمیشود مگر اینکه دین را از دست بدهد وموافق
هوای نفس رفتار کند پس کسیکه آن زمان را دریابد وصبر کند بر فقر
عداوت وتوانائی محبّت را داشته باشد وصبر کند بر ذلّت و
توانائی عزّت وسلطنت را داشته باشد وصبر کند بر ذلّت و
توانائی عزّت وسلطنت را داشته باشد عطا میفرماید خدا
او را ثواب پنجاه صدّیق از آنانیکه تصدیق مرا کرده اند ونیز
کلینی ره از ابی حمزهٔ ثمالی از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که
فرمود من ابتلی من المؤمنین ببلاء فصبر علیه کان له مثل اجر الف
شهید یعنی کسیکه مبتلا شود از مؤمنین ببلائی وصبر کند بر او
از برای او مثل اجر هزار شهید هست ودر عیون الاخبار مسندا
از محمّد بن فضیل از جناب امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود قال
ابو جعفر علیه السلام من بلی من شیعتنا ببلاء فصبر کتب له اجر الف شهید
وموافق است ترجمهٔ این خبر با سابق ودر خصال از انس ره مرویست که فرمود
انّ الصبر والبرّ والحلم وحسن الخلق من اخلاق الانبیاء ودر کافی از
سماعه از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود انّ الله عزّ وجلّ
انعم علی قوم فلم یشکروا فصارت علیهم وبالا وابتلی قوما
بالمصائب فصبروا فصارت علیهم نعمة یعنی بدرستیکه خدای عزّ وجلّ

وجلّ نعمت میدهد بقومی پس شکر نمیکنند آن نعمت را پس وبال بر
ایشان میشود ومبتلا میکند قومی را بمصیبتها پس صبر میکنند و
این مصایب برای ایشان نعمت میشود واز ابی سیّار از همین بزرگوار
علیه السلام روایت کرده که فرمود اذا دخل المؤمن قبره کانت الصلوة
عن یمینه والزکوة عن یساره والبرّ مطلّ علیه ویتنحّی الصبر
ناحیة فاذا دخل علیه الملکان اللذان یلیان مسائلته قال
الصبر للصلوة والزکوة والبرّ دونکم صاحبکم فان عجزتم عنه
فانا دونه یعنی وقتیکه مؤمن داخل قبر میشود نماز از سمت راست او
وزکوة از چپ ونیکی کرده مشرف میشود یا سایه می افکند بر
او وصبر دور میشود در گوشه وناحیه پس چون دو ملکی که مباشر
سؤال اند بر او داخل شوند صبر بنماز وزکوة ونیکی گوید شما نزدیک
صاحب خود بوده معین او شوید اگر عاجز شدید من نزدیک
او میایم ونیز از حفص بن غیاث از همان ملجأ ومغاث علیه السلام
روایت فرموده که فرمود یا حفص انّ من صبر صبر قلیلا وانّ من
جزع جزع قلیلا ثم قال علیك بالصبر فی جمیع امورك فانّ الله
عزّ وجلّ بعث محمّدا صلّی الله علیه واله فامره بالصبر والرفق
یعنی ای حفص بدرستیکه کسیکه صبر کند صبر کمی کرده وانکه جزع
کند جزع کمی کرده بعد فرمود بر تو باد بصبر در همه امور خود بدرستیکه
خدای عزّ وجلّ فرستاد محمّد صلّی الله علیه واله را پس او را امر فرمود

بصبر وصله ا پس آنحضرت بعض آیات را تلاوت فرمودند و از مقامات
صبر آنحضرت متعاقباً ذکر فرموده ایه قرانیهٔ که در مقام تسلی نازل
شده خواندند بعد اشاره بتوصیف ائمهٔ علیهم السلام بصبر و بعد بشارت
وانتقام از برای آنحضرت باباحه قتل مشرکین فرمودند و در آخر
حدیث فرمود فمن صبر واحتسب لم یخرج من الدنیا حتی تقر
عینه فی اعدائه مع ما یدخر له فی الآخرة یعنی پس هر که صبر کند
و پیشه کرد بطلب اجر بیرون نمیرود از دنیا تا آنکه چشم او روشن
شود دربارهٔ دشمنان او با آنچه از برای او ذخیره شده در آخرت
ونیز از ابی بصیر از همان سراج منیر علیه السلام روایت فرموده که فرمود
ان الحر حر علی جمیع احواله ان نابته نائبة صبر لها وان تداکت
علیه المصائب لم تکسره وان اسر وقهر واستبدل بالیسر عسرا کما کان
یوسف الصدیق الامین صلی الله علیه لم یضرر حریته ان استعبد
وقهر واسر ولم یضره ظلمة الجب ووحشته وما ناله ان من الله
علیه فجعل الجبار العاتی له عبدا بعد اذ کان مالکا فارسله
ورحم به امة وکذلک الصبر یعقب خیرا فاصبروا ووطنوا انفسکم
علی الصبر توجروا یعنی بدرستیکه آزاد آزاد است بهمه احوال خود
اگر برسد او را نائله و مصیبتی صبر میکند واگر تواتر کنند و
هجوم آورند براو مصیبتها اورا بکوبند شکسته نمیشود اگر
چه اسیر و مغلوب و ذلیل بعد مشقت و عسرت گردد چنانکه حضرت یوسف

یوسف صدیق امین بود ضرری بآزادی او نرسید باینکه اورا
بر بندگی گرفتند و مغلوب و اسیر کردند و ضرر نکرد باو ظلمت و وحشت
چاه و آنچه باو رسید تا آنکه خدا براو منت گذاشت پس پادشاه
سرکش را برای او بنده گردانید بعد از آنکه در ظاهر مالک بود
پس فرستاد او را و رحم کرد باو امتی را و همچنین صبر در عقب دارد
خیرا پس صبر کنید و تمکین کنید نفسهای خود را بصبر تا آنکه اجر
داده شوید و باین ناظر است قول قائل ٭ اما فی رسول الله
یوسف اسوة ٭ لمثلک محبوسا وقیل به الافک ٭ اقام جمیل
الصبر فی السجن برهة ٭ فآل به الصبر الجمیل الی الملک ٭ و دیگر گفته
شده ولرب مضیق فی الخوف متسع الامن ٭ واول فروج بر
اخر الحزن ٭ فلا تیاس فان الله ملک یوسفا ٭ خزائنه بعد
الخروج من السجن و در دیوان علوی علیه السلام است ٭ تردد بدء الصبر
عند النوائب ٭ تنل من جمیل الصبر حسن العواقب ٭ وکن صاحبا
للحلم فی کل مشهد ٭ وما الحلم الا خیر خدن وصاحب ٭
و دیگر مناسب مقام ٭ ولا تجزع اذا اعسرت یوما ٭ فقد ایسرت
فی الزمن الطویل ٭ ولا تظن بربک ظن سوء ٭ فان الله
اولی بالجمیل ٭ فان العسر یتبعه یسار ٭ وقول الله اصدق کل
قیل و دیگر در دیوان علوی است انی وجدت من الایام تجربة
للصبر عاقبة محمودة الاثر ٭ وقل من جد فی امر یطالبه ٭ فاستصحب

الصبر لانّا فان بالظفر **انجار الانوار** از جناب صادق علیه السلام منقولست که کلامی حکیم
محصّل ترجمه اش اینست که وحی فرمود خدا بداود علیه السلام که خلاده
دختر اوس را بشارت بهشت بده و اعلام کن او را که او قرینه تست
در بهشت داود رفت در را کوبید خلاده بیرون آمد گفت
آیا درباره من چیزی نازل شده گفت بلی گفت چیست گفت خدا
وحی فرموده و خبر داده مرا که تو قرینه منی در بهشت و اینکه
بشارت دهم ترا ببهشت گفت آیا اسمی موافق اسم من هست داود گفت همان
مقصود توئی گفت ای پیغمبر خدا تکذیب تو نمیکنم قسم بخدا که از خود
نمیشناسم آنچه مرا وصف کردی با وعده داده فرمود خبر ده مرا از ضمیر
و سریره خود گفت هرگز دردی و غمی نرسیده هر دردیکه باشد و
هیچ ضرری و حاجتی و گرسنگی هر چه باشد نازل نشده مگر اینکه
صبر کرده ام و سؤال کشف و دفع او را نکرده ام تا آنکه خدا او را رفع
و سعه بر گردانیده و بدل او را طلب نکرده ام و شکر خدا و حمد او را
بر او کرده ام داود علیه السلام گفت باین رسیده تو بآنچه رسیده پس جناب
صادق علیه السلام فرمود و هذا دین الله الذی ارتضاه للصالحین
این دین خداست که پسندیده است او را از برای صالحین در
عدة الداعی از شعیب انصاری و هرون بن خارجه روایت کرده که
ایشان از جناب امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند حدیثی که
محصّل مضمون آن اینست که حضرت موسی علیه السلام سیر میکرد که نظر در

در اعمال بندگان کند وارد شد بر مردی که از عبده مؤمنان بود
چون شب شد آمد درختی را حرکت داد بجنب خود دو دانه انار در او
بود موسی علیه السلام گفت ای بنده خدا کیستی تو بدرستیکه بنده صالحی هستی
من در اینجا هستم از زمانیکه خدا خواسته نیافتم مگر این یک انار را اگر تو
بنده صالحی نباشی نیافتم در او دو انار موسی علیه السلام گفت من مردی
هستم ساکن در زمین موسی بن عمران چون صبح کرد فرمود عابدتر از
خود کسی را میدانی گفت بلی فلانی فلانی حضرت سیر بسمت او کرد او را
بسیار عابدتر دید چون شام شد دو قرص نان و آبی نزد او حاضر شد
موسی علیه السلام گفت ای بنده خدا بدرستیکه تو بنده صالحی هستی من
در اینجا هستم از وقتیکه خدا خواسته نیامده مرا مگر یک قرص نان و اگر
تو بنده صالحی نباشی مراد و قرص نیامد کیستی تو حضرت فرموده من مردی
هستم ساکن در زمین موسی بن عمران پس فرمود آیا کسی را عابدتر از خود
میدانی گفت بلی فلان حداد در شهری چنین و چنین حضرت پیش او رفت
مرد دید که صاحب عبادت نیست بلکه همین ذکر کننده از برای خدا است
و چون وقت نماز میرسد بپا می شود و نماز میکند پس چون شام کرد نظر
بغلّه و مداخلش کرد دید مضاعف شده گفت ای بنده خدا کیستی تو بدرستیکه
تو بنده صالحی هستی من در اینجایم از وقتیکه خدا خواسته غلّه و مداخل
من بعضی نزدیک بعضی است و امشب مضاعف شده پس تو کیستی
فرمود من مردی هستم ساکن شده ام زمین موسی بن عمران اگر از ثلث

غلّهٔ خود را صدقه داد و ثلث را باقای خود داد و از ثلث دیگر طعامی خرید و
با حضرت موسی ع خورد حضرت صادق علیه السلام فرمود پس تبسم کرد موسی ع
گفت از چه تبسم میکنی فرمود دلالت کرد مرا مردی از بنی اسرائیل بر فلان
پس ولد عابد ترین خلق یافتم و هدایت کرد مرا بر فلان او را عابدتر از او
یافتم و دلالت کرد مرا بر تو و گمان کرد که تو عابدتر از او میباشی و من ترا
شبیه قوم نمی‌بینم گفت من مردی بنده مملوکم آیا نمی‌بینی که ذکر خدا
میکنم و نمی‌بینی مرا که نماز بوقت میکنم و اگر اقبال بر نماز کنم ضرر به
مداخل و غلّهٔ مولای خود میرسانم و ضرر میرسانم بعمل مردم آیا میخواهی
که ببلاد خود بروی فرمود بلی پس قطعه ابری بر او مرور کرد صدا داد
گفت ای ابر بیا آمد گفت کجا اراده رفتن داری گفت زمین کذا و کذا را
گفت برگرد برو و قطعه دیگر بر او گذشت گفت ای ابر بیا آمد گفت
اراده کجا داری گفت اراده زمین موسی بن عمران را گفت بیا این
مرد را بردار برداشتن ملایمی و بگذار او را در زمین موسی بن عمران
عبدالله حضرت فرمود پس چون موسی ببلاد خود رسید پا فرمود چون
او را رسانید موسی علیه السلام گفت یا ربّ بما بلغت هذا ما اری
قال انّ عبدی هذا یصبر علی بلائی و یرضی بقضائی و یشکر
نعمائی یعنی ای پروردگار من بچه رسانیدهٔ این بنده را بانچه من
دیدم وحی شد که بدرستیکه این بندهٔ من صبر میکند بر بلای من
و راضی است بقضای من و شکر میکند نعمتهای مرا واز جمله کسانیکه

کسانیکه صبر جمیل و تقوی او را بمقام بلند رسانید زن صالحه ایست
که در بنی اسرائیل بود ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی ره در کافی
از اسحق بن عمار از جناب امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده
که فرمود در بنی اسرائیل پادشاهی بود و او را قاضی بود و قاضی را
برادری بود راست گو برادر قاضی زنی داشت که پیغمبر زاده بود
سلطان خواست مردی را بمکانی برای حاجتی بفرستد بقاضی گفت
مردی ثقه طلب کن قاضی گفت کسی را اوثق تر از برادرم نمیدانم پس او را
خواند که بفرستد از مرد اکراه از رفتن بود بقاضی گفت مرا خوش
نمی‌آید که زوجهٔ خود را ضایع بگذارم قاضی بر او حتم کرد پس چاره ندید
از بیرون رفتن قاضی را گفت ای برادر من چیزی را بجا نگذاشته ام
که نزد من اهم از زن من باشد پس خلیفهٔ من در حق او باش و
مباشر قضاء حوائج او شو قاضی قبول کرد از مرد بیرون رفت
و زن کراهت از بیرون رفتن او داشت پس قاضی میآمد و از
حوائج او سؤال میکرد و عمل بجا میآورد پس از زن قاضی را خوش آمد
او را بخود خواند زن ابا کرد قاضی قسم یاد کرد که اگر نکند ملک را
خبر کند که زنا کرده زن گفت هرچه خواهی بکن من اجابت مطلب ترا
نمیکنم قاضی نزد ملک رفته گفت زن برادر من زنا کرده و نزد
من ثابت شده ملک گفت او را تطهیر کن قاضی آمد و گفت ملک
امر کرده که ترا سنگسار کنم اگر اجابت میکنی فبها و الا ترا رجم میکنم زن

کفت نمیکنم هرچه میخواهی بکن بکن پس قاضی او را بیرون برده کودالی کنده
او را در حضور مردم رجم کرد و چون کمان مردن باو کرد او را کذاشت
و برکردید شب بان زن در آمد وجود او رمقی بود و خود را حرکت داده
از کودال بیرون آمد و براه رفت تا از شهر بیرون رفت تا انکه رسید
بدیری که در او دیرانی بود بدر دیر خوابید دیرانی چون صبح کرد در را
کشوده او را دید از قصه او سؤال کرد زن او را خبر داد دیرانی براو ترحم
کرده داخل دیرش کرد و دیرانی را پسر صغیری بود که غیر از او ولدی
نداشت و نیکوحال بود پس ان زن امد او را کرد تا به شد و پسر خود را باو داد
ان زن او را تربیت میکرد و دیرانی را قهرمانی بود که متوجه خدمات او
میشد آن زن او را خوش امد مجود خواند زن اباکرد و قهرمان مبالغه
کرد باز اباکرد قهرمان کفت اکر نکنی البته سعی در کشتن تو خواهم کرد زن
کفت هرچه خواهی بکن قهرمان کردن پسر را شکسته نزد دیرانی رفت
کفت ان زنیکه آورده و پسر خود را باو داده او را کشت دیرانی آمد چون زن را
دید کفت چیست این عمل تو میدانی که من متوجه کرده ام زن او را از
قصه خبر کرد زن را کفت مرا کوارا نیست اینکه تو نزد من باشی بیرون
رو او را در شب بیرون کرده و بیست درهم باو داد و کفت این را توشه
خود کن خدا ترا کفایت میکند زن شب بیرون رفت صبح کرد در قریه
ناکاه دید کسیرا بدار کشیده اند و او زنده است از قصه او پرسید کفتند
بیست درهم قرض دارد و کسیکه مدیون باشد در نزد ما صاحب دین میتواند

میتواند او را بدار کشد تا دین او را بدهد زن بیست درهم را آورده داد
بطلب خواه او داد و کفت او را بکشید پس او را از دار پایین آوردند
مصلوب بان زن کفت کسی نیست که منت او بر من بزرکتر باشد از تو
نجات دادی مرا از دار و از مرک پس من با تو هستم هرجا بروی پس با
او رفت تا انکه رسیدند بکنار دریا جماعتی را دید با کشتیها بزن
کفت بنشین تا من بروم از برای اینها عملی بکنم و طعامی طلب کنم
و نزد تو آورم نزد ایشان رفت پرسید چیست در این کشتیها
کفتند در اینها تجارات و جواهر و عنبر و چیزهای چند از تجارات است
و اما این کشتی پس خود مالدار او هستیم کفت چه قدر میرسد از تجارت این
کشتی شما است کفتند بسیار که او را نتوان شمرد از نزد کفت بسته که
با من چیز خطیری هست که بهتر است از انچه در کشتی شما است کفتند
چیست کفت کنیزی که مثل او را هرکز ندیده اید کفتند بفروش
بما او را کفت میفروشم باین شرط که بعضی شما بروند و او را ببینند
پس برکردد نزد من و او را بخرد و جاریه را اعلام نکنند و ثمن را
بیخبر او بمن بدهند تا من بروم کفتند امر با تو است پس کسیرا فرستادند
و او را دید باز امد و کفت ندیده ام مثل او را هرکز پس او را بده
هزار درهم خریدند وقتی را باو داده و رفت چون دور شد نزد
ان زن امدند و کفتند برخیز داخل کشتی شو کفت چرا کفتند ترا از
مولای تو خریده ایم کفت ان مولای من نیست کفتند بیا شو و اکرنه

البته ترا بر داشته سوار میکنیم زن برخواست و با ایشان براه افتاد
چون بساحل رسیدند انجماعت زنیکه بکار ایشان بود نشد بیارهٔ ازین
برادران کشتی کرد را و جوهر و تجارت بود داخل کردند و خود در
کشتی دیگر سوار شدند پس او را دفع کردند پس خدای عز و جل بر
ایشان بادها فرستاد پس غرق کرد ایشان را و کشتی ایشان را و آن کشتی
که زن در او بود نجات یافت تا آنکه آن زن رسید بجزیره از جزایر دریا
کشتی را بست و در میان جزیره میگردید پس دید که در او آب و درخت
با ثمر هست با خود گفت این است که باشم و این ثمر بخورم و عبادت میکنم
خدا را در اینموضع پس خدای عز و جل وحی فرمود به پیغمبری از پیغمبرها
بنی اسرائیل که برود نزد ملک و او را بگوید که بدرستیکه در جزیره از جزایر
دریا مخلوقی از مخلوقات من هست بیرون رو تو و هر که در مملکت تست
تا آنکه همین مخلوقه من برسید و اقرار کنید از برای او بگناهان خود پس
از مخلوق سؤال کنید که شما را بیامرزد اگر او امرزید من هم بیامرزم پس
ملک با اهل مملکت رو بهمان جزیره نهادند بیرون رفتند زن را دیدند
سلطان نزد او رفت و با او گفت این قاضی نزد من آمد و مرا خبر داد که زن
برادر او زنا کرده من امر کردم برجم او و هر نزد من قائم بینه نکرد میترسم
که اقدام کرده باشم بچیزی که از برای من حلال نبوده پس دوست میدارم
که طلب مغفرت کنی از برای من زن گفت غفر الله لک خدا تو را بیامرزد بنشین
پس شوهر او آمد و زن او را نشناخت گفت من زنی داشتم با فضل و صلاح و از

و از پیش او رفتم و او اکراه داشت از بیرون رفتن من برادر من خبر داد
که او زنا کرده و او را رجم کرده و من میترسم که تضییع او کرده باشم پس از
برای من استغفار کن خدا ترا بیامرزد زن گفت غفر الله لک بنشین پس
او را بپهلوی پادشاه نشانید پس قاضی آمد گفت برادرم زنی بود
او مرا خوش آمد او را بزنا خواندم ابا کرد ملک را اعلام کردم که زنا کرده
و مرا امر برجم او کرد و من برادر دروغ گفتم از برای من طلب مغفرت کن
گفت غفر الله لک پس زن رو بشوهر خود کرد و گفت بشنو پس برادر آمد
قصه خود را بیان کرد و گفت من او را در شب بیرون کردم و میترسم که
درنده با و برخورده باشد و او را کشته باشد پس زن گفت غفر الله
لک بنشین پس قهرمان آمد قصه را حکایت کرد زن بدیوانی گفت
بشنو و گفت غفر الله لک بنشین مصلوب دار کشیده آمد قصه خود را
بیان کرد زن گفت لا غفر الله لک خدا ترا نیامرزد پس رو بشوهر
کرده گفت من زوجه توام و هر چه شنیدی قصه منست و مرا بردها
حاجتی نیست من دوست میدارم که این کشتی را با آنچه در او است بکیری
و مرا رها کنی در این جزیره خدای عز و جل را عبادت کنم پس چنین کرد
چون رسید از نزد ما او را اجابت کرد کشتی را با آنچه داشت برداشت
و ملک و اهل مملکت بر گردیدند مؤلف گوید ملاحظه کن ای عزیز که
عاقبت تقوی و تحمل محنت و بلا در دار دنیا از این عفیفه بلجیا بکجا
انجامید که خداوند جل و علا رضا و مغفرت خود را برضا و مغفرت او

قرین فرمود وجمله کشتگان با او رحگونه ابرای او وذلیل وخاکستر
نمود ومقام او را چنان بلند کردانید که ملک وقاضی وعلما او را وسیله
نجات ودریعه ثواب نمودند وبنظر عبرت مشاهده کن که چگونه خداوند
ودود مجید او را از این ورطها ومهالک از هلاک برهانید وتهمت قیمت
واستحقاق نجات حفظ فرمود وما یلقاها الا الذین صبروا وما یلقاها
الا ذو حظ عظیم ولذا این قبیل صبر از معصیت چه از رجال وچه از
نسوان که صاحب عاقبت محموده بوده در دار دنیا در کتب سیر واخبار
مذکور است الحاله باشاره بانها مثل سایر احادیث وارده در فضایل
صبر مناسب وضع این رساله که بر اختصار است نیست عائده رابعه
در خصوص اخبار متعلقه بموت اولاد است شیخ صدوق ره بسند
خود روایت کرده از عمر بن عنبسه سلمی که گفت سمعت رسول الله
صلی الله علیه وآله یقول ایما رجل قدم ثلاثة اولاد لم یبلغوا الحنث
او امرأة قدمت ثلاثة اولاد فهم حجب یسترونه من النار یعنی شنیدم
از رسول خدا صلی الله علیه وآله که میفرمود هر مردی که پیش از او
سه ولد او بمیرد که بگناه نرسیده باشند یعنی بسن بلوغ که گناه
در او نوشته می شود یا زنی که پیش فرستاده باشد سه ولد پس این
اطفال حجابها میباشند که ستر میکنند او را از آتش و از جابر بن سمره
از انس وهو صلی الله علیه وآله منقولست که فرمود من دفن ثلاثة فصبر علیهم
واحتسب وجبت له الجنة فقالت ام ایمن واثنین فقال من دفن

دفن اثنین فصبر علیهما واحتسبهما وجبت له الجنة فقالت ام ایمن
وواحد فسکت وامسک ثم قال یا ام ایمن من دفن واحدا فصبر
علیه واحتسبه وجبت له الجنة یعنی کسیکه دفن کند سه ولد را
پس صبر کند بر آنها و پیشی کیرد بطلب ثواب بهشت از برای او واجب میشود
ام ایمن گفت عرض کردم دو ولد هم چنین فرمود کسیکه دفن کند دو ولد
پس صبر کند بر آنها وبموت آنها طالب ثواب شود بهشت از برای او واجب
می شود پس سؤال یک ولد کرد حضرت سکوت فرمود بعد مثل
آنچه در دو ولد فرموده بود فرمود مخفی نماند که در این خبر اگرچه تصریح بذکر ولد نه
شده ومیتواند بود که بهر یک از اقارب متعلق شود الا آنکه ظاهر سیما
بملاحظه اخبار دیگر همانست که تفسیر شد از ابی سعید خدری منقولست
که زنان خدمت فخر کاینات صلی الله علیه وآله عرض کردند که قرار ده
از برای ما روزی را که در آن ما را موعظه فرمایی آنحضرت فرمود ایما
امرأة مات لها ثلاثة من الولد کانوا لها حجابا من النار فقالت امرأة واثنان قال
واثنان یعنی هر زنی که بمیرد از او سه ولد میباشند از برای او حجاب
از آتش زنی گفت دو ولد هم چنین است فرمود دو هم چنین است از
بریده منقولست که رسول خدا صلی الله علیه وآله انصار را تعاهد
میفرمود واز احوال ایشان خبر میگرفت خبر باو رسید که
زنی پسر او مرده واو جزع میکند آن بزرگوار بر او داخل شدند واو را
امر بپرهیزکاری وصبر فرمودند آن زن عرض کرد یا رسول الله من زنی

رقوب ولد را برای من عیشود و غیر از این هم نداشتم حضرت فرمود آن رقوب
التی یبقی لها ولدها محصل آنکه زنی که فرط و پیشروی نداشته باشد
رقوب است فرمود ما من امرء مسلم ولا امرئة مسلمة یموت لهما ثلاثة من
الولد الا ادخلهما الجنة فقیل له واثنان فقال واثنان یعنی نیست
مرد مسلمی و نه زن مسلمه که بمیرد از ایشان سه ولد مگر اینکه خدا ایشانرا داخل
بهشت میکند عرض شد دو ولد هم چنین است فرمود دو هم چنین است
ودر حدیث دیگر با زن فرمود اما تحبین ان ترینه علی باب الجنة وهو
یدعوک الینا فقالت بلی قال فانه کذلک یعنی آیا دوست نمیداری که
به بینی او را بر در بهشت که بخواند ترا بسوی ما گفت بلی دوست میدارم
فرمود پس بدرستیکه این ولد چنین میکند از نضر سلمی منقولست
که آنحضرت صلی الله علیه وآله فرمود لا یموت لاحد من المسلمین ثلاثة
من الولد الا کانوا له حصنا من النار فقالت امرءة واثنان قال
واثنان یعنی نمیرد از احدی از مسلمانان سه ولد مگر اینکه آن اولاد
میباشند از برای او حصن و حاجب از آتش زنی گفت دو ولد هم چنین است
فرمود دو هم چنین است ودیگر از انجناب صلی الله علیه وآله
منقولست که فرمود من قدم من ولده ثلاثا صابرا محتسبا حجبوه من
النار باذن الله عز وجل یعنی کسیکه پیش از او اولاد او سه ولد بمیرد
و صبر کند و طالب ثواب باشد حاجب میشوند او را از آتش باذن خدای
عز وجل ودر لفظ دیگر من قدم شیئا من ولده صابرا محتسبا حجزه

حجزه باذن الله عن النار یعنی کسیکه پیش فرستد بعضی از اولاد خود را و
صبر کند و مبادرت بطلب ثواب کند ستر و منع می کند باذن خدا او را
از آتش از ام مبشر انصاری منقولست که رسول خدا صلی الله علیه وآله بر
او داخل شد و او طحن میکرد پس فرمود من مات له ثلاثة لم یبلغوا الحلم کان
له حجابا من النار قالت فقلت یا رسول الله اثنان قال لها واثنان یا
ام مبشر یعنی کسیکه بمیرد از برای او سه ولد که بالغ نشده باشند میباشند
از برای او حجاب از آتش گفت پس گفتم یا رسول الله دو ولد هم چنین است
فرمود دو ولد هم چنین ودر لفظ دیگر فقالت و فرطان قال و فرطان گفت
دو فرط هم چنین است فرمود بلی وبدانکه فرط بفتح فاء و راء هر دو در اصل
کسی را گویند که پیش از قافله وارد بر آب شود از برای تهیه اسباب و مراد
در امثال مقام ولد نابالغ است پسر یا دختر که وفات او بر وفات پدر و مادر
یا یکی از ایشان مقدم باشد از قبیصه بن برمه منقولست که گفت کنت عند رسول الله
جالسا اذ اتته امرءة فقالت یا رسول الله ادع الله لی فانه لیس یعیش لی
ولد فقال وکم مات لک ولد قالت ثلاثة قال لقد احتظرت من النار بحظار
شدید یعنی در خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله نشسته بودم ناگاه زنی آمد
و عرض کرد یا رسول الله دعا کن از خدا و بخواه از برای من بدرستیکه ولدی
از برای من زنده نمیماند فرمود چند ولد از تو مرده گفت سه ولد فرمود
هر آینه منع شده از دخول آتش بحظیره محکمی وحظار بکسر حاء مهمله وظاء
مثاله وحظیره مکانیست که از برای شتر از اشجار برای حفظ او از سرما و باد

قرار میدهند و از اینجا است که حرام المحظور بنا مند چون ممنوعست از دخول
دار او و از ابی بن کعب منقولست که رسول خدا صلی الله علیه وآله بزنی فرمود
هل لك فرط قالت ثلاثة قال لجنة حصينة یعنی آیا برای تو فرزندی
نابالغی هست گفت سه ولد فرمود سپر حفظ کننده ایست و در خبری که از نبی وارد
فرمود من دفن ثلاثة من الولد حرم الله علیه النار یعنی کسیکه سه ولد را
دفن کند حرام میکند خدا بر او آتش را و در خبر دیگر آنحضرت صلی الله علیه فرمود
قال الله تعالی حقت محبتی للذین یتصادقون من اجلی وحقت محبتی للذین
یتناصرون من اجلی وما من مؤمن ولا مؤمنة یقدم الله ثلثة اولاد من
صلبه لم یبلغوا الحنث الا ادخله الله الجنة بفضل رحمته ایاهم
یعنی خدا تعالی فرموده ثابتست محبت من از برای کسانیکه طلب دوستی میکنند
بجهة من و ثابتست دوستی من از برای آنانکه تعاون و طلب یاری میکنند
بجهة من و نیست مرد مؤمن و زن مؤمنه که پیش فرستد سه ولد نابالغ
از صلب او که بحد بلوغ انتقال نموده باشند مگر اینکه خدا داخل میکند او را
در بهشت بفضل رحمت خود بر ایشان و در خبر دیگر از انس از رسول صلی الله علیه
وآله ماثورست که فرمود ما من مسلمین یتوفی لهما ثلثة لم یبلغوا الحنث
الا ادخله الله الجنة بفضل رحمته فقالوا یا رسول الله و ذو الاثنین
قال و ذو الاثنین ان من امتی من یدخل الجنة بشفاعته اکثر من مضر و ربیعه
وان من امتی من یستعظم النار حتی یکون احد زوایاها ترجمه صدر حدیث
انسا بن ظاهر و ترجمه ذیل انکه بدرستیکه از امت من کسی هست که داخل

بهشت میشود بسبب شفاعت او بیش از قبیله مضر و ربیعه و بدرستیکه
از امت من کسی هست که بزرگ میکند آتش را یا بزرگ میشود در آتش تا
انکه میباشد یکی از زاویه های آتش و از جمله خبریکه صعصعه بن معاویه
از ابی ذر غفاری نقل روایت کرده در وقتیکه در ربذه با او ملاقات
کرده و بد شتری را آب بار کرده میراند اینست که فرمود سمعت رسول الله
صلی الله علیه وآله یقول ما من مسلمین یموت بینهما ثلثة اولاد لم یبلغوا الا
غفر الله لهما بفضل رحمته ایاهم و ترجمه از سابق ظاهر است از انس
بن مالك منقولست که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله واقف شد بر
مجلسی از بنی سلمه پس فرمود یا بنی سلمه ما الرقوب فیکم قالوا الذی لا یولد
له قال بل هو الذی لا فرط له ثم قال ما المعدم فیکم قالوا الذی لا مال له
قال بل هو الذی یقدم ولیس له عند الله خیر یعنی ای بنی سلمه کیست
رقوب در اعتقاد شما او در بین شما گفتند کسیکه ولدی از برای او نشود
فرمود بلکه او کسی است که فرط نداشته باشد فرمود کیست معدم در
شما گفتند کسی که مال ندارد فرمود بلکه او کسی است که بمیرد و از برای او
نزد خدا چیزی نباشد بدانکه رقوب بفتح را بحسب اصل لغت کسی است
که ولد از برای او نباشد خواه نشود یا بشود و زنده نماند پس رسول
صلی الله علیه وآله رقوب را نقل بدون آنکه بعضی فرط شود در معنی نبودن
گرفته اند و نحو اینست انچه در خبر عبدالله بن مسعود است که گفت
داخل شد رسول خدا صلی الله علیه وآله بر زنی که دیدنی دهد او را بود

پسر او فرمود بمن رسیده که تو جزع میکنی جزع سختی عرض کرد چرا منع میکنی
و بار صبر ای رسول الله بتحقیق که گذاشت این ولد مرا عجوز و رقوب
فرمودند لست بالرقوب انما الرقوب التی تتوفی ولیس لها ولد ولا
یستطیع الناس یعودون الیها من افراطهم فتلک الرقوب دیگر مرویست
که زنی خدمت رسول خدا صلی الله علیه واله آمد و پسر او مریض بود با خود
آورده عرض کرد یا رسول الله از خدا درخواست کن که این پسرم را شفا
دهد حضرت فرمود آیا از برای تو فرطی هست گفت بلی یا رسول الله فرمود
در جاهلیت یا در اسلام گفت بلکه در اسلام فرمود جنة حصینة جنة حصینة
بنفیری که گذشت از عبدالله بن مسعود منقولست که گفت قال رسول الله
من قدم ثلثة لم یبلغوا الحنث کانوا له حصنا حصینا فقال ابوذر
قدمت اثنین قال واثنین فقال ابی بن کعب قدمت واحدا فقال
وواحدا ولکن انما ذلک عند الصدمة الاولی یعنی فرمود که هر که پیش
فرستد سه ولد نابالغ را میباشند از برای او حفظ حفیظی یعنی مانع
سختی هستند از عذاب ابوذر رض عرض کرد من دو ولد پیش فرستادم
فرمود و دو هم چنین است ابی بن کعب عرض کرد از من یکی پیش رفته فرمود
یکی هم چنین است لکن اینست جز این نیست که این در نزد صدمه و مصیبت
اولی است از زراره بن اوفی منقولست که رسول خدا صلی الله علیه واله
تسلی میداد مردی را در موت پسر او پس فرمود اجرک الله واعظم لک الاجر
عرض کرد یا رسول الله من پیری هستم و این پسر کفایت مرا میکرد حضرت فرمود

فرمود ایسرک ان یفتح لک او یتلقاک من ابواب الجنة بالکاس یعنی آیا
خوشحال میکند ترا اینکه ملاقات کند با تو در نزد درهای بهشت
با جام شراب بهشت عرض کرد که کی چنین کاری برای من میکند یا که ضامن
می‌شود فرمود الله لک به ولکل مسلم مات له ولد فی الاسلام
خدا ترا عطا میکند و هر مسلمی اگر مرده باشد از برای او ولدی در
اسلام از عبدالرحمن بن سمره منقولست که رسول خدا صلی الله علیه واله
فرمود که من امر عجیبی دیدم و حدیث طولی ذکر نمود و از جمله او این بود
رایت رجلا من امتی قد خف میزانه فجاء افراطه فثقلوا میزانه یعنی
دیدم مردی از امت خود را که میزان او سبک بود پس فرطهای او آمدند
و سنگین کردند میزان او را و ترمذی بسند خود از آنحضرت صلی الله علیه
واله روایت کرده که فرمود ما تزال البلاء بالمؤمن والمؤمنة فی نفسه
وماله وولده حتی یلقی الله ما علیه خطیئة یعنی نازل میشود
بلا بمرد مؤمن و زن مؤمنه در نفس او و مال او و ولد او تا آنکه ملاقات
کند ثواب خدا را و بر او گناهی نباشد از محمد بن خالد سلمی از پدرش
از جدش منقولست که گفت از رسول خدا صلی الله علیه واله شنیدم که
میفرمود ان العبد اذا سبقت له من الله تعالی منزلة فلم یبلغها بعمل
ابتلاه الله فی جسده او فی ماله او فی ولده ثم صبره علی ذلک حتی
یبلغه المنزلة التی سبقت له من الله عز وجل یعنی بدرستیکه بنده وقتیکه
پیشی گرفته باشد از برای او از خدا تعالی منزله و بعمل بآن منزله نرسد

مبتلا میفرماید خدا او را در جسد او یا در مال او یا در ولد او پس توفیق
صبر او عطا میفرماید تا آنکه برساند او را بهمان منزله و از انس از رسول
صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود قال الله عز و جل اذا وجهت
الی عبد من عبادی مصیبة فی بدنه او ماله او ولده ثم استقبل
ذلک بصبر جمیل استحییت منه یوم القیمة ان انصب له میزانا او انشر
له دیوانا یعنی خداوند عز و جل فرموده وقتیکه توجه میکنم به بنده از
بندگان خود مصیبتی را در بدن او یا مال یا ولد او و آن بنده هم با صبر نیکو
به مصیبت کند حیا میکنم از او در روز قیامت اینکه نصب کنم از
برای او میزانی یا نشر و بلند کنم از برای او دیوانی یعنی با او سلوک کنم که
از اذیت کسی حیا کند خواهم کرد از ثوبان آزاد کرده رسول خدا صلی الله علیه و آله
منقولست که گفت شنیدم از آنحضرت که فرمود بخ بخ خمس ما اثقلهن فی المیزان
لا اله الا الله و سبحان الله و الله اکبر و الحمد لله و الولد الصالح یتوفی
للمرء المسلم فیحتسبه بخ مخفف و با با باشد که مشدد میشود و کلمه ایست
که در وقت مدح چیزی و رضای با او گفته میشود و تکرار از برای مبالغه است
و معنی او تفخیم و تعظیم امر است یعنی چه بسیار بسیار خوب است پنج چیز است
که چه بسیار سنگین اند در میزان این چهار ذکر شریف و ولد صالحی که
بمیرد از مرد مسلم پس او را حسبه و کفایت قرار دهد یعنی بصبر و رضا طالب
ثواب شود از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش از رسول خدا صلی الله
علیه و آله منقولست که فرمود من قدم من صلبه ذکرا لم یبلغ الحنث کان

کان افضل من ان یخلف من بعده مائة کلهم یجاهدون فی سبیل الله
لا تسکن روعتهم الی یوم القیمة یعنی کسیکه پیش فرستد از صلب خود
پسری نابالغی را فضیلت او بیشتر است از اینکه بجا بگذارد بعد از خود صد کس
که همه ایشان جهاد کنند در راه خدا و ساکن نشود خوف ایشان تا روز قیامت
و در حدیث دیگر منقولست که فرمود لان اقدم سقطا احب الی من ان اخلف
مائة فارس کلهم یقاتلون فی سبیل الله یعنی هر آینه اگر پیش فرستم
ولدی را که از شکم مادر افتد پیش از تمام دوستر است نزد من از اینکه بجا
بگذارم صد سوار که همه قتال کنند در راه خدا و در خبر ایوب بن موسی
آنحضرت بزبیر فرمود یا زبیر انک ان تقدم سقطا خیر من ان تدع بعدک
من ولدک مائة کلهم علی فرس یجاهدون فی سبیل الله و از عبادة بن
صامت منقولست که آنحضرت فرمود النفساء یجرها ولدها یوم القیمة
بسرره الی الجنة نفسا بضم نون و فتح فاء زنی را گویند که ولد کرده
و سرر بفتح سین و کسر او چیزی را گویند که قابله از ناف مولود قطع کند
و باقی ماند بعد از قطع را سره گویند ظاهر مقصود آنکه نفساء را میکشاند
او را ولد ناف بریده او به بهشت یعنی اگرچه ایشان سقط باشند که ناف او را
برند از سهل بن حنیف منقولست که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود
تزوجوا فانی مکاثر بکم الامم حتی ان السقط لیظل محبنطئا علی باب الجنة
یقال له ادخل فیقول لا حتی یدخل ابوای محبنطی بضم میم و سکون حاء مهمله
و فتح با و سکون نون و کسر طاء و بی همز کسیست که در خشم باشد و در یکی در امر

داشته باشد یعنی زن بکر بهتر تا ولد بیافتد پس بدرستیکه من زیاد فخر کنم
بشما بر امتهای دیگر حتی آنکه سقط محبنطا در بهشت قرار گرفته باو گفته میشود
داخل شو میگوید نه تا پدر و مادر من داخل شوند دیگر بن سعید منقولست
که از نبی صلی الله علیه فرمود سوداء ولود خیر من حسناء لا تلد انی مکاثر
بکم الامم حتی ان السقط لیظل محبنطا علی باب الجنة فیقال له ادخل الجنة
فیقول انا وابوای فیقال انت وابواک یعنی زن سیاه که بسیار فرزند
آورد بهتر است از زن جمیله که ولد نیاورد بدرستیکه طلب کثرت میکنم
بشما بر امتهای دیگر حتی آنکه سقط محبنطا برود در بهشت قرار گرفته
باو گفته می شود داخل بهشت شو میگوید من با پدر و مادرم
گفته شود تو با پدر و مادرت دیگر عبد الملک بن عمیر از نبی صلی الله
علیه وآله منقولست که مردی بعرض آنجناب رسانید که آیا فلانه را
تزویج کنم حضرت نهی فرمود بعد باز عرض کرد اتزوج فلانة نهی فرمود دفعه
سیم آمد حضرت فرمود سوداء ولود احب الی من عاقر حسناء پس فرمود
اما علمت انی مکاثر بکم الامم حتی ان السقط لیبقی محبنطا علی باب الجنة
فیقال له ادخل فیقول لا حتی یدخل ابوای فیشفع فیهما فیدخلان الجنة
و ترجمه از سابق ظاهر است دیگر منقولست که فرمود یقال للولدان یوم
القیمة ادخلوا الجنة فیقولون یا رب حتی یدخل ابوانا وامهاتنا قال
فیابون فیقول الله عز وجل ما لی اراهم محبنطین ادخلوا الجنة فیقولون
یا رب آباؤنا فیقول تعالی ادخلوا الجنة انتم وآباؤکم و مضمون خبر

خبر قریب بآنچه گذشت اگر چه ولد در اینجا اعم از سقط است دیگر
منقولست که فرمود اذا کان یوم القیمة خرج ولدان المسلمین من الجنة
بایدیهم الشراب فیقول لهم الناس اسقونا اسقونا فیقولون ابوینا ابوینا
یعنی چون روز قیامت شود اولاد مسلمانان از بهشت بیرون
می آیند بدستهای ایشان شرابست پس مردم بایشان گویند سیراب کنید
ما را سیراب کنید ما را ایشان گویند پدر و مادر ما پدر و مادر ما
از انس بن مالک منقولست که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود
اذا کان یوم القیمة نودی فی اطفال المؤمنین والمسلمین ان اخرجوا من
قبورکم فیخرجون من قبورهم ثم ینادی فیهم ان امضوا الی الجنة زمرا
فیقولون ربنا ووالدینا معنا فینادی فی الثالثة ان امضوا الی الجنة زمرا فیقولون
ثم ینادی فیهم الثانیة ان امضوا الی الجنة زمرا فیقولون ربنا ووالدینا معنا
ربنا ووالدینا معنا فیقول فی الرابعة ووالدیکم معکم فیثب کل طفل الی
ابویه فیاخذون بایدیهم فیدخلون بهم الجنة فهم اعرف بآبائهم و
امهاتهم یومئذ من اولادکم الذین فی بیوتکم حاصل آنکه چون روز قیامت
شود ندا کرده شوند اطفال اهل ایمان واسلام که بیرون آئید از
قبرهای خود پس بیرون آیند پس ندا شود در میان ایشان که داخل بهشت
شوید فوج فوج بعضی در عقب بعضی یا در زمره متقین از سایر طبقات
پس میگویند ای پروردگار ما پدر و مادر ما با ما باشند یا با ما است
بعد ندای دیگر بهمان کیفیت میشود اطفال همین نحو گویند دفعه سیم
همین ندا و همین کلام صادر شود در چهارم مرتبه اذن یابند که والدین

یا بخود برند داده میشود پس برجست میکند هر طفلی بسوی پدر و مادر خود
و دستهای ایشانرا گرفته با هم داخل بهشت میشوند پس ایشان پدرها
و مادرها را در ان روز بهتر میشناسند از اولاد دیگر که شما امروز در خانها
دارید دیگر از انس منقولست که مردی را ولدی صبی بود که او بخدمت رسول
خدا صلی الله علیه و آله میاورد ان صبی وفات کرد پس او از ملازمت خدمت
حضرت باز ایستاد انحضرت از او استفسار فرمودند عرض کردند که ان صبی را
که با او میدید وفات کرده فرمودند هلا اذنتمونی فقوموا الی اخینا
نعزیه یعنی بایستی اعلام کنید مرا پس پا شوید بیایم برادر خود را تسلی
دهیم چون بر او داخل شدند او را حزین و متغیر الاحوال یافتند از برای او
تسلی میداد عرض کرد یا رسول الله امید داشتم که در وقت پیری و ضعف کار
من آید حضرت فرمودند اما یسرک ان یکون یوم القیمة بازائک فیقال له ادخل
الجنة فیقول یا ابت و ابوای فلا یزال یشفع حتی یشفعه الله عز و جل فیکم
و یدخلکم جمیعا الجنة یعنی ایا خوشحال نمیکند ترا اینکه روز قیامت در
برابر تو باشد و باو گفته شود داخل بهشت شو پس بگوید ای پدر و مادر من
پس پیوسته مشغول شفاعت باشد تا انکه خدای عز و جل شفاعت او را
در حق شما قبول فرماید و داخل کند همه شما را در بهشت و نیز از انس منقولست
که چون عثمان بن مظعون رض وفات کرد زنش او بر او بحدی متحزن شد که
در خانه خود مسجدی قرار داده کرد انجا مشغول عبادت میشد این واقعه بعرض
انحضرت صلی الله علیه و آله رسید فرمودند یا عثمان ان الله عز و جل لم

لم یکتب علینا الرهبانیة انما رهبانیة امتی الجهاد فی سبیل الله یا
عثمان بن مظعون ان للجنة ثمانیة ابواب و للنار سبعة ابواب فما یسرک
ان لا تاتی بابا منها الا وجدت ابنک الی جنبه اخذا بحجزتک و یستشفع لک
الی ربک عز و جل رهب در اصل لغت بمعنی خوفست و رهبانیت کردن
نصاری بوده این بود که خود را در گوشه میکشیدند و از لذتها و مشاغل
دنیا دست میکشیدند حتی انکه بعضی خود را خصی میکردند و زنجیر در گردن
میانداختند و گوشت نمیخوردند و صحیحهای میپوشیدند و در این شریعت ممنوع
شد چنانچه در خبر است که کسی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض
کرد که میخواهم مترهب شوم فرمودند مکن و بدرستیکه ترهب امت من نشستن
در مسجدها است ترجمه انکه ای عثمان بدرستیکه خدای عز و جل رهبانیت را
بر ما فرض نکرده یا از برای ما تشریع نکرده اینست جز این نیست که رهبانیت
امت من جهاد در راه رضای خدا است ای عثمان بن مظعون بدرستیکه
از برای بهشت هشت در است و از برای اتش هفت در است پس یا خوشحال
نمیکند ترا انکه هیچ دری از انها وارد نشوی مگر انکه پسر خود را بجنب ان
در بیابی که بگیرد دامن ترا و شفاعت کند از برای تو بسوی پروردگار تو پس بعضی
عرض کردند لنا فی افراطنا ما لعثمان قال نعم لمن صبر منکم و احتسب یعنی
از برای ما هم هست در فرطهای ما انچه از برای عثمان هست فرمودند بلی
از برای کسی که صبر کند از شما و موقوف بحسبه در ثواب قرار دهد از قره
بن ایاس منقولست که مردی از انصار با پسر خود خدمت رسول خدا صلی الله

نوحه می‌نمود روزی آنحضرت با او فرمود آیا دوست میداری او را عرض
کرد بلی یا رسول الله دوست میدارم ترا چنانچه او را دوست میدارم
بعد حضرت او را ندید از او استفسار فرمود گفتند یا رسول الله پسرش
مرده است آنحضرت فرمود آیا راضی نیستی که در روز قیامت نروی بسوی
هیچ دری از درهای بهشت مگر اینکه او را در آنجا بیابی تا آنکه او را
از برای تو باز کند یا در حساب در حق او چنین فرمود پس مردی گفت
یا رسول الله آیا این از برای او است تنها یا از برای کل ما فرمود بلکه از برای
همه شما **بیهقی** روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وقتی می‌نشستند
جمعی از اصحاب در دور او حلقه میزدند و از جمله آنها مردی بود پسری کوچک
داشت که نزد او می‌آمد از پشت سر او و او را پیش روی خود می‌نشانید
تا آنکه آن طفل وفات کرد آن مرد امتناع از حضور حلقه کرد بجهت اندوه بر آن
طفل و یاد آمدن از حال حیات او و چون رسول خدا صلی الله علیه وآله او
را ندید از او استفسار فرمود عرض کردند فلان پسری که با او دیدی هلاک
شد یاد محضر او و اندوه بر او او را مانع از حضور حلقه گردیده آنحضرت بدیدن
او رفته ملاقات فرمودند و از آن پسر پرسیدند خبر مرگ او را دادند حضرت او را
تسلی فرمودند و فرمودند ایما کان احب الیک ان تمتع به عمرک او لا تاتی
غدا بابا من ابواب الجنة الا وجدته قد سبقک الیه فیفتحه لک قال یا
رسول الله لا بل یسبقنی الی باب الجنة احب الی قال فذلک لک یعنی
کدام یک از این دو امر دوست‌تر است بسوی تو اینکه بماند فرزند در عمر خود تمتع بر

برداری و از او در زندگانی دنیا لذت بری تا اینکه فردا هیچ دری از درهای
بهشت وارد نشوی مگر اینکه آن ولد را بیابی که پیش از تو آنجا حاضر شده پس آن
در را از برای تو باز کند گفت یا رسول الله نه بلکه سبقت کند بسوی بهشت
محبوب‌تر است بسوی من حضرت فرمود پس این از برای تو هست پس مردی
از انصار برخاست و عرض کرد یا نبی الله هذا لهذا خاصة ام من
هلک له طفل من المسلمین کان له ذلک قال بل من هلک له طفل
من المسلمین کان له ذلک یعنی ای پیغمبر خدا آیا اختصاص بهمین مرد
دارد یا هر که از مسلمانان طفلی از او بمیرد همین اجر را دارد فرمود
بلکه هر کس از مسلمین که طفلی از او بمیرد از برای او همین است **شیخ**
کلینی ره بسند خود از جابر از حضرت امام همام ابی جعفر محمد بن علی
الباقر علیه السلام روایت کرده که فرمود من قدم اولادا یحتسبهم عند الله
حجبوه من النار باذن الله عز وجل یعنی کسیکه پیش فرستد چند ولد را
که آنها را حسبه و کفایه قرار دهد نزد خدا مانع میشوند او را از
آتش باذن خدای عز وجل **و همین** مضمون را بعینه صدوق ره در فقیه
مرسلا از جناب صادق علیه السلام روایت کرده و در ثواب الاعمال مسندا
او را نقل فرموده و در کافی مسندا از جناب باقر علیه السلام این مضمون را
در ولد بیان از مسلمین کرده **و شیخ** صدوق ره بسند خود از علی بن مغیره روایته
از پدرش از جناب امام بحق ناطق ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق
علیهما السلام روایت کرده که فرمود ولد واحد یقدمه الرجل افضل من سبعین

یخلفونه من بعده کلهم قد رکبوا الخیل وقاتلوا فی سبیل الله یعنی یک ولد
که پیش فرستد مرد بهتر است از هفتاد ولد که جانشین شوند او را بعد از
او و همه سوار اسب شوند و قتال کنند در راه خدا **و همین** مضمون را با
اختلاف یسیری لفظا در فقیه مرسلا و در کافی از امام باقر علیه السلام روایت کرده
و در ثواب الاعمال بسند متصل از علی بن میسر از پدرش از [illegible]
علیه السلام منقولست که فرمود ولد واحد یقدمه الرجل افضل من سبعین
ولدا یبقون بعده یدرکون القائم علیه السلام یعنی یک ولد که مرد پیش فرستد
افضلست از هفتاد ولد که باقی مانند بعد از او و دریابند جناب قائم علیه السلام را
دیگر منقولست که آنحضرت فرمود ثواب المؤمن من ولده الجنة صبر او لم
یصبر یعنی ثواب مؤمن از ولد او بهشت است صبر کند یا نکند و بهمین قدر
از اخبار اکتفا میکند همین حدیث نبوی صلی الله علیه و آله معروف که فرمود
ان المؤمن لو یعلم ما اعد الله له علی البلاء لتمنی انه فی دار الدنیا قرض
بالمقاریض یعنی بدرستیکه مؤمن اگر بداند آنچه را که خدا مهیا فرموده
از برای او بر بلا هر آینه آرزو میکند اینکه در دار دنیا اعضا او بمقراضها
جدا کرده شود **و نحو** اینخبر عبد الله بن ابی یعفور است که گفت خدمت جناب
صادق علیه السلام شکوه کردم از آنچه عارض میشود از دردها و کوبیدنها
مسقام و کثیر المرض بود فقال لی یا عبد الله لو یعلم المؤمن ما له من الاجر
فی المصائب لتمنی ان یقرض بالمقاریض **و از** جناب صادق علیه السلام منقولست که
فرمود من اصیب بمصیبة جزع علیها او لم یجزع صبر علیها او لم یصبر کان

کان ثوابه من الله الجنة یعنی کسیکه برسد باو مصیبتی جزع کند بر
او یا نکند صبر کند یا نکند ثوابا و از خدا تعالی بهشت است و این حدیث
اگر فی الجمله مقید است ببعض آنچه بعد خواهد آمد یا محمول بر خروج از اختیار
و عدم طاقت تحمل است لکن دلالت بر عظم خطر و اطلاق مصیبت سیما
مصیبت اولاد دارد **و از** عام و جمله این اخبار علو ابتلاء بانی بلیه
ظاهر است و لهذا بعض صحابه چنانچه حکایت شده گفت اگر از برای من
در اسلام ولدی نبود اگرچه سقط باشد پس او را حسیبه و کفایة قرار دهم
دوست تر میداشتم از آنکه همه دنیا و ما فیها از من باشد **و از** زید بن اسلم منقول
که ولدی از حضرت داود علیه السلام وفات کرد بر او بسیار اندوهناک شد
خدا باو وحی فرمود که ای داود چه چیز برابری میکند با این ولد نزد تو
گفت ای پروردگار زمین معادل بود در نزد من با پر زمین طلا فرمود
پس از برای تو نزد من است در روز قیامت پر زمین ثواب **و بدانکه**
این اخبار اگرچه معظم آنها از طرق عامه و ضعیف السند باشند لکن کثرت
آنها و اعتضاد بعضی ببعضی و با آنچه از طرق احادیث ما چنین رسیده
که هر کرا ثواب بعملی برسد از رسول خدا و او بجهت طلب آن ثواب بکند آن
ثواب باو میرسد اگرچه در واقع چنان نباشد پس آنچه در باب صبر و رضا
عموما یا خصوصا رسیده مطلقا ثواب خواهد رسید انشاء الله تعالی **عائده**
خاتمه در ذکر بعض منامات که مناسب مقام و مؤید مرام است **از دو**
براتب هند منقولست که گفت در خواب دیدم گویا قیامت برپا شده و مردم

بحساب میخواستند پس بعد از ان عمل ترازو من حاضر شد حسنات مرا در یک کفه گذاشتند
وسیئات مرا در کفه دیگر و سیئات زیادتی داشت بر حسنات باین جهت مغموم
بودم ناگاه دیدم مندیلی مثل پارچه سفیدی با حسنات من گذاشته شد و
حسنات من ترجیح داده شد بر سیئات پس کسی بمن گفت دانستی این چه بود گفتم
نه گفت این سقطی است که داشتی من گفتم دختری هم داشتم گفت دختر از تو نیست
بجهت انکه تو امید نمیکردی مرگ او را و امیکردی از غزالی در احیاء منقولست که بعضی
از اهل صلاح مدت زمانی بود که هر چند ایشان اظهار تزویج و زن کردن باو
میشد قبول نمیکرد روزی از خواب بیدار شد خود سبقت باین مطلب نمود
خواهش کرد که زنی برای او بگیرند که گفتند از سبب این میل از او پرسیدند
گفت شاید خدا مرا ولدی نصیب کند و او بمیراند و پیش روی من در اخرت
از برای من باشد زیرا که در خواب دیدم گویا قیامت برپا شده و من در
میان خلایق در موقف بودم و انقدر عطش داشتم که نزدیک بود
گردن من بیفتد و خلایق هم در نهایت تشنگی و عطش بودند از غایت
اضطراب که ناگاه دیدم اطفالی چند جمعیت خلایق را بهم میزنند و قندیلها
نور باخود دارند در دستهای ایشان ابریقها از نقره و کوزه‌ها چند
از طلا هست و ایشان مردم را یک یک سیراب میکردند و جمعیت را از
هم میپاشیدند و از بیشتر مردم اب نداده تجاوز میکردند پس من دست
بیکی از انها دراز کردم و گفتم مرا اب ده که عطش مرا هلاک کرد گفت تو
در میان ما ولدی نداری ما پدران خود را اب میدهیم گفتم شما کیستید گفتند

گفتند ما اطفال مسلمانان هستیم از ابو صقر موصلی در کتاب نوم و
رؤیا منقولست که گفت خبر داد مرا علی بن حسین بن جعفر گفت خبر داد
مرا پدر من و او گفت خبر داد مرا بعضی از اصحاب محل وثوق و اعتماد ما
که گفت وارد مدینه شدم در شب بقبرستان رفتم قبر کنده شده دیدم
و چهار قبر در اطراف او بود در میان این قبرها نزدیک ان قبر کنده شده
خوابیدم در خواب دیدم چهار طفل از ان قبرها بیرون امدند و میگویند
انعم الله بالحبیبة عینا ✿ و سرورک یا امیم الینا ✿ عجبا ما عجبت
من ضغطة القبر ✿ و مغدک یا امیم الینا ✿ یعنی خداوند خوشحال
گرداند و سرور بخشید چشم ما را بامدن تو ای امیمه بنزد ما چشم روشن
شد عجب است که از فشار قبر عجب نیامدی و غدا امدن تو صبحگاه
ای امیمه در نزد ماست پس با خود گفتم این ابیات از شأنی واثری هست
و بیدار شدم تا انکه افتاب طلوع کرد پس جنازه را دیدم که می‌اوردند پرسیدم
این کیست گفتند زنیست از اهل مدینه گفتم اسم او امیمه است گفتند
بلی گفتم ایا فرطی و پیش روی دارد گفتند بلی چهار ولد از او مرده پس
ایشان را از این واقعه خبر کردم از شیخ ابو عبدالله در کتاب مصباح
الظلام منقولست که از بعض ثقات حکایت کرده که مردی وصیت کرد
بعض اصحاب خود که از او عجم داشتند که سلام او را خدمت رسول خدا
صلی الله علیه واله رساند و مصحف هم بهمراهی با و داد که نزد سر شریف
انسرور دفن کند پس انمرد بمقتضای وصیت او عمل نموده بعد از مراجعت

انجه مرد وصیت کنند و در مقام اکرام او در آمده گفت خدا ترا اجرای
جزا دهد که بتبلیغ رسالت مرا کردی ابن وحاجی تعجب کرده گفت از کجا
دانستی که تبلیغ کردم پیش از آنکه من ترا خبر دهم گفت برادری داشتم
وفات کرد پسری از او باقی ماند و او را تربیت نیکو کردم و بحد بلوغ
نرسیده وفات کرد شبی در خواب دیدم گویا قیامت برپا شده و
حشر واقع شده و مردم از شدت تاب و عطش شدیدی عارض
شده بود و در دست برادرزاده خود ابریقی دیدم از او طلب کردم که مرا
سیراب کند قبول نکرد و گفت پدرم سزاوارتر است باین آب زیرا غمی
برمن گران آمد فزعناک از خواب بیدار شدم چون صبح شد چند مثقال طلا
صدقه دادم و از خدا سئوال کردم که پسری بمن عطا فرماید و عطا فرمود
چون سفر ترا اتفاق افتاد نوشتم همان رقعه را و مضمونش این بود که توسل
میجویم به پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بسوی خداوند عز و جل اینکه
قبول کند از من پسر مرا باین امید که بیابم او را در روز فزع اکبر پس طولی
نکشید که تب کرد و وفات کرد و امروز همان روز رسیدن تو بمدینه بود
دانستم که تبلیغ رسالت را کرده بودی از محمد بن خلف حکایت شده که
گفت ابراهیم حربی پسری یازده ساله داشت که قرآن را حفظ کرده بود و به
او تفهیم علم با او کرده بود در روز مرک او رسیدم گفتم ای ابا اسحق
تو عالم دنیا هستی چگونه درباره این طفل که قرآن را حفظ کرده و حدیث
و فقه او را یاد داده چنین میگوئی گفت بلی در خواب دیدم گویا قیامت بر

برپا شده و اطفالی چند در دستهای ایشان سبوهای آب بود و ایشان
مردم را استقبال میکردند و آب میدادند و روز هم روز گرم سختی بود
پس بیکی از اطفال گفتم مرا آب ده نظری بمن انداخت و گفت تو پدر من نیستی
گفتم شما کیستید گفت ما اطفالی هستیم که در دار دنیا پیش از پدران
مرده ایم پس اطفال را استقبال میکنیم و آب میدهیم پس من از آنجهت آرزوی
مرک او را نمودم از ابی شوذب نقل شده که مردی پسر نابالغی داشت قوم
خود را اعلام کرد مرا بسوی شما حاجتیست پرسیدند چه حاجت داری
گفت میخواهم دعا کنم که خدا این پسر را بمیراند و شما آمین بگوئید از سبب
این امر پرسیدند خبر داد بایشان که در خواب دیده ام که مردم جمع شده اند
در محشر قیامت و عطش شدید بایشان عارض شده ناگاه دیدم اطفالی
چند از بهشت بیرون آمدند و با ایشان ابریقهای آب بود و در میان
ایشان برادرزاده من هم بود پس از او درخواست آب کردم گفت ای عموی که
نمیدهیم ما مگر بپدران خود را پس من دوست داشتم که خدا این ولد را
پیش رو من کند پس دعا کرد و آمین گفتند اندک زمانی نگذشت که
طفل وفات یافت مسوّد اوراق گوید که این آرزوها که از این جماعت در
موت اولاد واقع شده اگرچه بجهت اینکه غایة او را فوز ثواب قرار
داده اند بجناب احدیت موت بعض این جهت نیست چنانچه در رؤیای سابق
در غنی موت دختر گذشت لکن از انبیاء و مرسلین و ائمه راشدین
چنین آرزوئی ماثور نیست بلکه در بعض ادعیه سجادیه استدعای

بقا و طول عمر اولاد شده مثل این دعا که در صحیفه است اللهم و من علیّ
ببقاء ولدی و باصلاحهم لی و بامتاعی بهم الهی امدد لی فی اعمارهم و
زد لی فی آجالهم و امّا اختیار رسول خدا صلی الله علیه و آله موت ابراهیم
ولد خود را بر مجهت سبق قضاء ازلی بود چنانچه در خبر است که روزی
آنحضرت نشسته بود و جناب امام حسین علیه السلام که بظاهر طفل بود در
آنوقت داخل شد آنحضرت صلی الله علیه و آله او را گرفته بر زانوی راست نشانید
پس ابراهیم علیه السلام آمد و او را بر زانوی چپ نشانید و آنحضرت مشعوف
بایشان بود دهن این و حلق هر دو را می‌بوسید ناگاه جبرئیل نازل
شد و عرض کرد یا محمد صلی الله علیه و آله بدرستیکه خدا این دو ولد را
از برای تو جمع نخواهد گذاشت و اراده قبض روح یکی را کرده هر یک را که خواهی
اختیار کن آنحضرت فرمود که اگر حسین بمیرد من و علی و فاطمه گریه بر او
خواهیم کرد پس بجبرئیل فرمود موت ابراهیم بهتر است از برای من بعد از
سه روز وفات یافت و این بود که بعد امام حسین علیه السلام خدمت
او میامد میفرمود اهلاً و سهلاً و مرحباً بمن فدیته بولدی ابراهیم
و دیگر از فخر عالم و سرور بنی آدم صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود
اذا مات ابن آدم انقطع عمله الا من ثلاثة ولد صالح یدعو له و علم ینتفع
به بعد موته و صدقة جاریة یعنی وقتیکه پسر آدم میمیرد عمل او بریده
می‌شود مگر از سه چیز ولد صالحی که دعا کند از برای او و علمی که از او باقی
مانده باشد که مردم از آن منتفع شوند و صدقه جاریه مثل بناهای

بناهای خیر از مساجد و مدارس و رباط و قناطر و نحو اینها و در
خبر است که عیسی بقبری گذشت که صاحبش معذب بود بعد
از مدتی دیگر که عبور نمود اصحاب او از سبب رفع عذاب پرسیدند
گفت پسری بجا گذاشته بود مادر او او را پیش معلم برده معلم
بسم الله الرحمن الرحیم او را یاد داد خدا باین جهت که پسر او نام او را بزبان
راند عذاب را از او برداشت مجملا ولد صالح از باقیات صالحات
و عقل و نقل از آیات و روایات بفضل آن گواه و ناطق است و حال
ولد را ذریات و اعقاب متصور و باعث تکثیر امت و خیرات
دیگر است پس رجاء عبد ذلیل از مواهب رب جواد جلیل آنکه
این ضعیف حقیر را بوفات و مفارقت ولد اعز اکرم محمد حبیب خدا
و مدعو بمحمد اجر صابرین و شاکرین بخشد و از محافظت بقیه
اولاد دیده را نوری و دل را سروری و جوی عطا فرماید جمله را
بنتهای مقصود از مدارج عمر و علم و تقوی فی احسن العیش و اهناء
العافیه برساند و این غریق بحر معاصی را از خیرات و مبرات ایشان
درجات و ممات محظوظ و بمثل اجر مصاب بمحض فضل و کرم خود
و منتفع گرداند فانه الفیاض الواهب للعطایا جواد کریم بالمنان
بالعطیات مفیض لسبب رؤف رحیم و التوسل فی ذلک بنبیه
نبی الرحمة و آله الاطائب الطاهرین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین
عائده سادسه در بیان بندی از احوال بعض سلف است در نزد

مونس جنه و اولاد شیخ شهید ثانی ره میفرماید که طریقه عرب در زمان جاهلیت
با اینکه امید ثوابی و خوف عقابی نداشتند این بود که یکدیگر را بر صبر ترغیب
میکردند و فضل او را میدانستند و اهل جزع را سرزنش میکردند
بجهت اختیار حزم و ثبات و تزیین بحلم و طلب مروت و فرار از ذلت و رسوائی
حتی آنکه با بودن مرده خویش را مفقود میشد با نفعی از دیگران و طمع
عیش نمیشدند و بعد از آنکه اسلام آمد و منتشر شد و ثواب صبر معلوم و
مشتهر شد رغبت در اینباب زیادتر شد و رتبه اهل بلا بالاتر رفت
منقولست که ابی ذر غفاری رضی الله عنه ولدی داشت از برای او وفات یافت
نماند در این باب سخنی با او گفته شد که اولاد تو زنده کاش که
گفت الحمد لله الذی یاخذهم من دار الدنیا و یدخرهم فی دار البقا
یعنی ستایش مخصوص خداوندیست که میگیرد اولاد مرا از دار دنیا
و فنا و ذخیره میفرماید ایشان را از دار هستی و بقا شیخ صدوق
در فقیه فرموده که چون ذر بن ابی ذر وفات کرد ابو ذر ره در سر
قبر او وقوف کرد و دست بقبر او کشید پس گفت رحم کند خدا ترا ای ذر بخدا
که تو نیکوکننده بودی و هر آینه بتحقیق که قبض روح تو شد و بدرستیکه من
از تو راضیم قسم بخدا که نبودن تو ضرری نرسانیده و نقصی بر من داخل نکرد
و مرا باحدی غیر از خدا حاجتی نیست و اگر نبودی شدت هول مطلع بود هر آینه
خوشحال میشدم اینکه من بجای تو باشم و بتحقیق که باز داشته است مرا
اندوه از برای تو از اندوه بر تو و قسم بخدا که گریه نمیکنم از برای تو

تو بلکه گریه میکنم بر تو که بتو چه وارد شود پس کاش میدانستم تو چه گفتی
و چه بتو گفته شد خداوندا من بخشیدم باو آنچه را بر او واجب گردانیده
بودی از حق من پس ببخش برای من آنچه را واجب فرموده بر او از حق
خود پس تو سزاوارتری بجود و کرم از من از دیگری منقولست که چون
ذر بن عمر بن ذر وفات کرد پدر او بر قبر او وقوف نمود و بتحقیق من
گفت پس منصرف شد و گفت مفارقت کردیم از تو و اگر میماندیم
نفعی بتو نمیرسانیدیم از مبرد هم منقولست که چون ذر بن عمر بن ذر
وفات کرد پدر او وقوف نموده در وقتیکه چیزی بروی کشیده بود
گفت یا بنی ما علینا من موتک غضاضة و ما بنا الی احد الا الله حاجة
چون دفن شد بر قبر او ایستاد و گفت یا ذر غفر الله لک تا آخر
مضمونی که از ابی ذر گذشت پس از سلوک ذر با او استفسار شد
که چگونه بود گفت راه نرفتم با او شب هرگز مگر اینکه پیش روی من
راه میرفت و هرگز در روز راه نرفتم مگر اینکه در عقب من بود و هرگز
بالای سطحی نرفت که من در زیر آن سطح باشم آورده اند که عبدالله
بن عامر مازنی در ایام طاعون جارف هفت پسر دیگر و زاد
او وفات کردند گفت انی مسلم مسلم بدرستیکه من تسلیم کننده ام
تسلیم کننده ام از احنف بن قیس منقولست که گفت یاد گیرید صبر و حلم
بدرستیکه من یاد گرفته ام از او سوال شد که از که یاد گرفته گفت
از قیس بن عاصم از حلم قیس استفسار شد گفت ما پیش او نشسته بودیم

ناگاه پسر او را قاتل او را بسته آوردند قیس کلام خود را قطع نکرده تا فارغ
شد بعد ملتفت بقاتل پسر خود شد و گفت ای پسر برادر چه باعث شد
ترا برآنچه کردی گفت غضبناک شدم گفت آیا هر وقت که تو در غضب بروی
باید قتل نفس کنی و خود را خوار کنی و پروردگار خود را معصیت کنی
و عدد خود را کم کنی برو به ... که ترا آزاد کردم بعد التفات به سایر
اولاد خود کرد و گفت ای فرزندان من برادر خود را تغسیل و تکفین
کنید چون فارغ شوید او را نزد من آورید تا بر او نماز گذارم پس چون
او را دفن کردند فرزندان خود را گفت که مادر او از شما نیست از قومی
دیگر است عندم که او رضا باشد باآنچه شد حصه او را از دیه اموال
من بدهید منقولست که مردی از بنی عامر سه مرد را از اولاد خود دفن نمود
و با آن حال خورسند بود و در میان قوم بنحوی ندا میکرد که گویا که
آنها فوت نشده در این باب سخنی با او گفته شد گفت این اولاد در مردن
تا فوت نشدند و من هم در مصیبت فرزندان ... نیستم و در جزع
کردن هم فایده نیست پس بر چه چیز مرا ملامت میکنید از کعب هندی
منقولست که بعد از آنکه پسر او عمرو در نشر وفات کرد از او مخفی کردند
چون مطلع شد گفت الحمد لله الذی جعل من صلبی من اصیب شهیدا
یعنی حمد از برای خداوندی که قرار داد از صلب من کسی را که بفیض شهادت
رسید بعد پسر دیگر او در جرجان شهید شد باز گفت الحمد لله الذی
توفی عنه تشهیدا از بیهقی حکایت شده که عبد الله بن مطرف را

مطرف را چون وفات در رسید پدر او مطرف بر قوم خود بیرون آمد
با لباسهای نیکو و روغن مالیده بود قوم او در غضب شدند و
گفتند که عبد الله مرده و تو در لباس نیکو و روغن مالیده بیرون
می‌آیی گفت آیا استکانت و خلت بر خود قرار دهم و حال آنکه پروردگار
بر این مصیبت سه خصلت وعده فرموده که آنها از همه دنیا دوستر
میدارم قال الله تعالی الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله
و انا الیه راجعون اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة و اولئک
هم المهتدون ترجمه آیات شریفه با خصلتهای موعوده در جلد ثانیه
گذشت منقولست که مردی از قریش برادران چند بر طعامی خانه جمع
نمود اسب بعضی آنها لگدی به پسر مرد قرشی زده پسر وفات کرد مرد
واقعه را از قوم مخفی نمود و باهل خود تاکید و سفارش نمود که صیحه
زنند از شما آواز بلند نشود و گریه کنند بلند گریه نکنند و خود
پیش مهمانها آمد تا از طعام فارغ شدند پس شروع در تجهیز طفل
کرد بنحوی که مهمانها مطلع نشدند مگر بعد دید جنازه او چون جنازه
دیدند وحشت کردند از واقعه پرسیدند چگونگی را بیان نکرد از صبر
و کرم او تعجب نمودند از عبد الرحمن بن عتمه منقولست که گفت داخل شدم
بر معاذ و او نزد سر پسر خود نشسته بود و پسر محتضر بود پس نتوانستم
خود را ضبط کنم تا آنکه اشک از چشمهای ما جاری شد و از بعضی از ما
آواز بگریه بلند شد پس معاذ او را منع فرمود و گفت باز باید

ناگهان

بخدا که هر اینه علم خدا برضای من این امر را محبوب تر است نزد من از هر چه جهان
که با رسول خدا کرده ام بتحقیق که من شنیدم از انس ره که میفرمود
من کان له ابن علیه عزیز وبه ضنینا ومات فصبر علی مصیبته واحتسبه
ابدله الله للمیت دار خیرا من داره وقرارا خیرا من قراره وابدل للصابر الصلوة
والرحمة والمغفرة والرضوان یعنی هر کرا پسری باشد که نزد او عزیز بود
وباو بخیل بود باشد یعنی بجهة مکان وموقع وحب فرزند راضی نباشد
که از خود او را جدا کند چون بخیل حد مال که او را از خود جدا نمیکند و
این فرزند بمیرد پس صبر کند در مصیبت او و او را احتسبه وکفایة خود قرار
دهد بطلب ثواب بدل میکند خدا میت را داری وخانه خوبتر از دارای
که داشت وقرارگاهی بهتر از قراری که او را بود وعوض عطا میفرماید
خدا بآن مصیبت رسیده صلوات ورحمت وامرزش ورضای خود را
گویند پس ما از جای خود مفارقت نکرده که او ولد در گذشت در وقتی
برای نماز ظهر شروع در ندا کرده بود ما بعزم نماز بیرون رفتیم ورسیدیم
مگر وقتیکه او را غسل داده وکفن نموده ومردی سریر او را برداشته
انتظار حضور اخوان وجمع شدن همسایکان را نکشیده بود چون مطلع
شدیم بشتاب رفتیم وگفتیم خدا ترا بیامرزد ای اباعبدالرحمن بایستی
انتظار ما را بکشی تا از نماز فارغ شویم ودر جنازه برادرزاده خود
حاضر باشیم گفت ما مامور شده‌ایم که اموات خود را منتظر نگذاریم هر ساعتی
که بمیرند از شب یا روز راوی گوید پس معاذ در قبر داخل شد ودیگری هم

هم با او نازل شد چون اراده بیرون آمدن کرد من دست خود را بسوی
او کشیدم که اعانت کرده از قبر بیرون آورم دست خود را بدست من نداد وگفت
این نه بجهة قوة زیادی بود که در من بهم رسید لکن مرا خوش نیامد که نادان
چنین گمان کند که اینکه دست خود را بدست تو بگیرم جزعی باستی باشد
از من در نزد مصیبت پس بمجلس خود آمد وروغن طلبید ومالید وسرمه
طلبید وبچشم کشید وبرده طلبید وپوشید ودر آن روز بسیار تبسم میکرد
بآن نیتی که در خاطر او بود بعد گفت انا لله وانا الیه راجعون فی الله
خلف عن کل هالک وعزاء من کل مصیبة ودرک لکل ما فات از ابی علی رازی
منقولست که گفت سی سال مصاحب فضل بن عیاض بودم او را خندان
ومتبسم ندیدم مگر روزی که پسر او علی وفات کرد در این باب با او سخن
گفتم گفت خدا امری را دوست داشته من هم دوست میدارم آنچه را خدای
عزوجل دوست داشته منقولست که پسری از عیاض بن عقبه فهری وفات
کرد چون در قبرش نازل شد مردی با او گفت قسم بخدا که سید وبزرگ جیش بود
پس او را احتسبه وکفایة خود قرار ده گفت چه مانع میشود مرا از این وبتحقیق که بود
این پسر در زینت حیوة دنیا وامروز از جمله باقیات صالحات است از
ابی العباس مسروقی حکایت شده که او بسند خود از اوزاعی نقل کرده که گفت
خبر داد مرا بعضی از حکما گفت بیرون رفتم واراده رباط داشتم تا اینکه بر
عریشی در مصر رسیدم ناگاه سایه بانی دیدم که مردی در او بود کور از
دو چشم ودستها وپاهای او از کار افتاده بود ومیگفت لک الحمد سیدی

سیدی و مولای اللهم لک الحمد حمداً یوافی محامد خلقک کفضلک علی
سایر خلقک اذ فضلتنی علی کثیر ممن خلقت تفضیلاً یعنی ای بار خدای من حمد
و ستایش ای سید من و آقای من خداوند بدرستیکه من حمد میکنم ترا حمدی
که مساوی حمدهای مخلوقات تو باشد مثل فضل تو بر همه خلق تو زیرا که
فضیلت و ترجیح داده مرا بر بسیاری از مخلوقات خود ترجیح دادنی پس کفتم
قسم بخدا که البته از او سوال میکنم پس نزدیک او رفتم و سلام کردم رد
سلام کرد پس با او کفتم خدا ترا رحمت کند سوال میکنم از تو چیزی ایا مرا
خبر میدهی کفت اکر مرا اطلاع بر آن باشد خبر میدهم ترا کفتم خدا ترا رحمت کند
بکدام فضیلت از فضایل شکر خدا میکنی کفت ایا نمی بینی چه چیز کرده
کفت والله اکر خدا بفرستد فرو ریزد بر من آتشی را که بسوزاند مرا و امر فرماید
کوهها را پس هلاک کنند مرا و امر کند دریاها را پس مرا غرق کنند و امر
کند زمین را پس فرو برد مرا زیاد نمیشود در من مکر محبت خدا و زیاد
نمیکنم از برای او مکر شکر را پس کفت بتحقیق که مرا بسوی تو حاجتیست
ایا قضای حاجت مرا میکنی کفتم بلی بکو هر چه میخواهی کفت پسری داشتم
که در اوقات نمازها مرا اعانت احوال من بود و از من خبر میکرفت و در وقت
افطار طعام میداد از دیروز تا بحال او را نیافته ام نظر کن شاید او را
از برای من پیدا کنی پس با خود کفتم که در قضاء حاجت او تقرب بخدای
عز و جل است برخاستم و بطلب او رفتم تا آنکه رسیدم در موضعیکه
ریکها جمع شده بود ناکاه درنده دیدم که مشغول خوردن آن طفلست کفتم

کفتم بلی

کفتم انا لله و الیه راجعون چکونه نزد این بنده صالح بدون ولد او
بروم پس آمدم و سلام کردم و کفتم رحمت کند ترا خدا اکر سوال کنم
از چیزی مرا با او خبر میدهی کفت اکر نزد من علمی با او باشد خبر میدهم
کفتم تو کرامی تری بر خداوند و منزلت تو بیشتر است یا پیغمبر خدا ایوب
کفت بلکه ایوب کرامی تر است نزد خدا از من و بزرکتر است منزلت او
نزد خدا از من کفتم بتحقیق که خدا مبتلا کرد او را و صبر کرد تا آنکه کسی
که با او انس داشت از او وحشت کرد و هدف مار طریق شد بدانکه
آن پسری که کفتی و خواستی که از برای تو طلب کنم دیدم درنده او را
پاره کرد پس خدا عظیم فرماید اجر ترا کفت الحمد لله الذی لم
یجعل فی قلبی حسرة من الدنیا پس صیحه زد و بروی افتاد من
ساعتی نشستم پس او را حرکت دادم دیدم مرده بود کفتم انا لله و انا
الیه راجعون چکنم در کار این مرد که مرا یاری میکند بر غسل و کفن
قبر و دفن او در این فکر بودم ناکاه قافله دیدم که قاصد رباط بودند
اشاره بایشان کردم رو بجانب من آمدند کفتند تو کیستی و این کیست
واقعه را کفتم جوالهای خود را بستند و مرا یاری کردند تا آنکه با آب
دریا او را شستیم و از ثوبهائیکه با خود داشتند بیرون آورده
او را کفن کردیم من پیش ایستادم و نماز بر او بجماعت کردیم و در همان
سایبان خودش دفن کردیم و بجهت انس با او در نزد قبرش نشستم و
مشغول تلاوت قران شدم تا آنکه چند ساعت از شب کذشت خواب

مرا در بود در واقعه از دور دادر نیکوتر زنی و بهتر صورتی دیدم در
روضهٔ خضرا با لباسهای سبز فاخر در بر داشت ایستاده و قران
تلاوت میکرد گفتم آیا تو صاحب من نیستی گفت بلی گفتم چه چیز ترا باین مقام
رسانید گفت بدانکه من صابر کننده کان بحکم خدای عز و جل ولد شده
و باین مقام نرسیدند مگر بصبر در نزول بلا و شکر در نزول رفاهیت
و از خواب بیدار شدم از شعبی منقولست که گفت مردی را دیدم پسر خود را
دفن میکرد چون خاک بر او ریخته شد نزد قبر او واقف شد و گفت یا بنی
کنت هبة ماجد وعطیة واحد و ودیعة مقتدر وعاریة منعم
منتصر فاسترجعك واهبك وقبضك مالكك واخذك معطيك
فاخلفني الله عليك بالصبر ولا حرمني بك الاجر یعنی ای پسر من
بودی تو بخشش از بزرگی و عطیه از یکانه و امانتی از توانائی و عاریه
از کسی که طلب یاری از او میشود پس برگردانید ترا آنکه ترا بخشید
و قبض کرد ترا مالك تو و گرفت ترا عطا کننده تو پس خدا عوض تو صبر
عطا فرماید و محروم نگرداند مرا از اجر مصیبت تو پس گفت انت
في حل من قبلي والله اولى عليك بالتفضل مني یعنی ترا من حلال
کردم و خدا سزاوارتر است بتفضل کردن بر تو از من منقولست که چون عبد الملك
پسر عمر بن عبد العزیز و برادر او سهل بن عبد العزیز و غلام او مزاحم در
چند روز پی در پی وفات کردند بعض اصحاب عمر بجهت تسلیه بر او داخل
شد و در حق غلام گفت والله ندیدم مثل پسر تو پسری و نه مثل برادر

برادر تو برادری و نه مثل غلام تو غلامی پس سر خود را بزیر انداخت
پس گفت آنچه را گفتی مکرر کن مکرر کرد گفت نه بحق کسی که ختم کرد بر ایشان
مرگ را که دوست نمیدارم من که چیزی از آنچه شده نشده باشد منقولست
که روزی عمر بن عبد العزیز نشسته پسر او عبد الملك بر او وارد شده
گفت الله اعظم فی نظره ابنی ابيك فلان و فلان و فلان پس گفت قسم
بخدا که هر آینه دوست میدارم اینکه ببینم ایشان را وقت بجوش آوردند درجهٔ عالی
که رضای خداست این گفت و رفت و در لفظ دیگر دوست میدارم که
بقید هامن تو غل کرده شود در آنچه رضای خداست عمر بچشم خود اقتعا
شده و گفت من بهترین احوال و امیدوارم گفتند چیست بهترین احوال
گفت اینکه عمر در من سبب و تقرب جویم بثواب آن پس مریض شد عمر در
مرض و بر او داخل شد گفت خود را چگونه می یابی گفت در مرگ ای پسرک
بیده مرا حسبه و کفایة قرار ده بدرستیکه ثواب خدا بهتر است از
برای تو از من عمر گفت قسم بخدا ای پسرک من هر آینه اگر در میزان عمل من باشی
محبوبتر است نزد من از اینکه من در میزان تو باشم عبد الملك گفت آنچه را تو
دوست داری نبود مرا دوستر است از آنکه آنچه خود دوست دارم واقع شود
پس چون وفات کرد عمر بر سر قبر او وقوف نمود گفت رحمت کند ترا خدا ای پسرک
من بتحقیق که مولد تو باعث خوشنودی بود و تسلی کننده بودی و دوست نمی
میداشتم اینکه بخوانم ترا و اجابت کنی مرا منقولست که چون یکی دیگر از پسران عمر پیش از عبد الملك
وفات کرد عمر نزد سر او نشسته و روی او را باز کرد و باو نظر میکرد و میگریست



عبدالملك امد وگفت ای پدر باید مشغول کند وباز دارد ترا امر که کرده
بتو میباید از اشتغال باینکه خود در حضور تو مشغولست پس گویا خود پسر خود
ملحق شده وبا او در زیر خاك یکسان شده بروی خود پس عمر گریست از ابی حفص
منقولست که گفت داخل شدیم بر ابن مسعود وسه پسر او در نزد وی
بودند گویا از حسن ولطافت دنانیر بودند پس ما از حسن ایشان تعجب میکردیم
گفت گویا شما غبطه میبرید بایشان او را گفتیم بلی والله غبطه اینها مرد مسلم
غبطه میبرد یعنی تمنای مثل اینها را میکند پس سر خود را بلند کرد وبسوی
سقف خانه که خطاف در او جا گرفته بیضه کرده بود وگفت بحق کسیکه
جان من در قبضه قدرت اوست که دست را از خاك قبر اینها بهم زنم
وبتکانم دوستر است نزد من از اینکه مسکن این خطاف بیفتد وتخم او بشکند
یعنی بمحض حرص بر ثواب دیگر نقل شده که عبدالله بن مسعود در مسجد بود
نماز نشسته قرائت میکرد برای مردم که ام ولد او پسری از او که محمد
مینامیدند او را ام ولد در مسجد ایستاد وپسر را اشاره نمود بنزد پدر
پس آن پسر آمد ومردم او را راه دادند تا در دامن پدر نشست ابن مسعود
گفت مرحبا بهم اسم کسیکه اکمل بهتر از اوست ولعل سبب بجد تکیه
نزدیك بود اب دهان فرو برد پس گفت قسم بخدا اگر مردن تو ومردن
بلدهای تو انانزدست برمن باغزاء شما از این دنیه ها پر آوازن
سبب این غنا استفسار شد گفت خدا ما را امر نمیکند پس گفت شما
سوال میکنید وجز اعلام چاره ندارم من اجر اینها را برای خود جمع میکنیم

میکنیم ومحزون میشویم از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که فرمود یأتی
علیکم زمان یغبط الرجل بخفة الحال ما یغبط الیوم
بکثرة المال والولد یعنی میاید بر شما زمانی که قیمة باشد که ارزو
میکنند مرد سبکی بار وحال را چون غبطه وارزوئیکه امروز به بسیاری مال
وولد می برد گویا از این قبیل حکایات بسیار است وهمین قدر در این
رساله مؤلف وافی بمقصود است واما مقام تحمل انبیا وائمه علیهم السلام پس
بلند تر است که این رساله گنجایش ایراد سطری از انها را داشته باشد
از سید سجاد ع منقولست که قومی در حضور ساطع النورش بودند
خادمی از انحضرت بتعجیل رفت کوشتی را که در تنور داشت بر عجلت
اورده امد سفود یعنی سیخی که گوشت را در او کشیده بود از دست او افتاد
بر سر پسری از انحضرت ووفات کرد حضرت فرمود انت حر لما انك لم تتعمد
ولذا دی ببر سینه که تو عمدا چنین نکردی پس شروع فرمود در تجهیز ولد
خود ومراتب صبر ایوب علیه السلام مشهور تر است از انکه محتاج بیان باشد
وبالاتر از مراتب صبر همه سپهر سیم سماء تسلیم ورضا خامس اصحاب کسا
سید الشهداء روح العالمین فداه در انواع کرب وبلا بجمله مراتب صبر و
تحمل هر یك از اصحاب عصمت وطهارت بر متدبر در اثار ایشان ظاهر است
وانچه در نقل احتمل است بعض اعتبارات تحملات ومقامات دیگر از رجال
وفوق آن است در کافی از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود انا
نحن صبر وشیعتنا اصبر منا یعنی ما صبر کننده گانیم وشیعه ما صبر کننده ترانه

راوی گوید گفتم فدای تو شوم چگونه شیعه شما صبر کنند بر آنچه شما صبر نکنند فرمود

لِاَنَّا نَصْبِرُ عَلٰی مَا نَعْلَمُ وَ شِیْعَتُنَا یَصْبِرُوْنَ عَلٰی مَا لَا یَعْلَمُوْنَ یعنی

بجهت اینکه ما صبر میکنیم بر آنچه میدانیم و شیعیان ما صبر میکنند بر آنچه علم ندارند

عائده سابعه در بیان بعضی از بعض نظائر است از انس بن مالک

منقولست که ابو طلحه پسری داشت مریض شد روزی ابو طلحه بیرون

رفت و صبی وفات کرد چون برگشت از ام سلیم مادر طفل پرسید

که پسر چون است گفت آرام او از پیش بهتر است پس غذا نزدیک او برده شام

خوردند پس با او نزدیکی کرد چون فارغ شد امر نمود از حال او خبر داد چون ابو طلحه

صبح کرد خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت حضرت فرمود

اعرستم اللیلة یعنی آیا دیشب عروسی شد گفت بلی فرمود اللهم بارک لهما

پس از ام سلیم پسری متولد شد ابو طلحه او را گفت که طفل را بردار ببر او را

نزد رسول خدا ص ببر پس چند دانه خرما هم با او برداشت پس حضرت

فرمود آیا با او چیزی هست گفت چند دانه خرما آنسرور صلی الله علیه و آله

خرما را مضغ فرموده از دهن مبارک خود گرفته در دهن طفل گذاشت

و حنک و کام او را برداشت و او را عبد الله نام گذاشت از مردی

از انصار منقولست که گفت نه ولد دیدم که همه قاری قرآن بودند یعنی

از عبد الله مولود و در روایت دیگر بعد از آنکه پسر مرد ام سلیم اهل

خود را گفت که خبر نکنید ابا طلحه را تا خود خبر کنم او را پس از آنکه آمد و

تعشی کرد ام سلیم خود را به از سابق آراسته نزد او شد بعد از آنکه او را آب

بیرد بید و نزدیکی هم حاصل کردید گفت ای ابا طلحه اگر قومی چیزی عاریه به

اهل خانه داده باشند اگر خواهند بگیرند اهل خانه میتوانند منع کنند

و ندهند گفت نه گفت پس تو پسر خود را بحسبه و کفایه قرار ده ابو طلحه در

غضب شد و گفت مرا گذاشتی تا آلوده شدم پس خبر مرگ پسر مرا عرض داری

و در خبر دیگر چون آخر شب شد گفت ای ابا طلحه آل فلان عاریه خواستند

چون از ایشان طلب کردم بر ایشان شاق آمد ابو طلحه گفت انصاف ندارند

گفت پس پسر تو هم عاریه از خدای عز و جل بود او را گرفت ابو طلحه استرجاع

نمود و صبح شرفیاب خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله شد و

از سرور ایشان آنچه شده بود خبر داد فرمود بارک الله لکما فی لیلتکما یعنی ابن شب را

خدا از برای شما مبارک کرداند راوی گوید ام سلیم حامله شد پس بچه

از او متولد شد رسول خدا صلی الله علیه و آله دست بروی او مالید و

او را عبد الله نامید و از عین المجالس این حکایت از معویة بن قره بیان شده

منقولست که ابو طلحه پسر خود را سخت دوست میداشت پس از آنکه مریض شد

و وفات او نزدیک شد ام سلیم ترسید که ابو طلحه جزع کند او را بخدمت رسول

خدا ص فرستاد چون ابو طلحه بیرون رفت ولد وفات کرد ام سلیم ثوبی

بر او کشید در گوشه از خانه گذاشت و اهل خانه را سفارش کرد که ابو طلحه را

خبر نکنند و خود طعامی مهیا و قدری طیب استعمال نمود ابو طلحه که برگشت

از حال پسر پرسید گفت ساکن و آرامست ابو طلحه گفت آیا چیزی هست بخورد بیاور

ام سلیم را ثبات و اطمینان حاصل شد گفت ای ابا طلحه آیا غضب میکنی از اینکه

[illegible] ام سلیم

کردند و ما باشد و خدا یتعالی مرا بگیرد ابو طلحه گفت پس من سزاوارترم
بصبر کردن از تو پس ابو طلحه از جای خود برخواست و غسل کرده و دو رکعت
نماز گذاشت و روانه خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله شد و او را
بانچه ام سلیم کرده بود اخبار نمود انس روایت کرده فرمودند بارك الله لكما
فی وقعتكما یعنی خدا مبارك گرداند برای شما در این مقاربت شما پس
فرمودند الحمد لله الذی جعل فی امتی مثل صابرة بنی اسرائیل یعنی حمد آن
برای خداوندیست که گردانید در امت من زنی صبر کننده مثل آن صبر کننده
از بنی اسرائیل را از آنحضرت صلی الله علیه وآله از چگونگی حال آن زن استفسار شد
فرمودند که در بنی اسرائیل زنی بود شوهری داشت و از برای او از آن شوهر دو پسر بود
وقتی زن را گفت که طعامی مهیا کن که مردم را بضیافت طلبیدم چون
آماده کرد و مردم جمع شدند پسرها بازی کردند رفتند چاهی در خانه
بود هر دو در او افتادند از برای خوش نیامد که ضیافت را بر شوهر ضایع
و منقص گرداند طفلها را بخانه برد و ثوبی برایشان کشید چون فارغ شدند
شوهر داخل شد و گفت کجایند پسرهای من زن گفت هر دو در خانه اند
پدر هر دو را ندا کرد بیرون آمدند و میشتابیدند زن گفت سبحان الله
قسم بخدا که هر آینه بتحقیق که هر دو مرده بودند ولکن خدایتعالی زنده کرد
ایشان را بجهت ثواب صبر من **مؤلف گوید** که قریب باین حکایت حکایتی است
که اندر دلائل النبوة از انس بن مالك روایت شده که گفت داخل شدیم
بر مردی از انصار و او مریض بود و ما از مکان خود مفارقت نکرده که وفات

وفات کرد ثوبی برو کشیدیم مادر عجوزه کبیره داشت که نزد سر او بود
باو گفتیم این از خداوند عز و جل طلب اجر و ثواب کن بر مصیبت خود
گفت پسر من مرد گفتیم بلی گفت حق میگوئید گفتیم بلی پس آن زن دست خود را
کشید و گفت اللهم انك تعلم انی اسلمت لك وهاجرت الی رسولك
صلی الله علیه وآله رجاء ان تعیننی عند كل شدة ورخاء فلا تحملنی
علی هذه المصيبة اليوم یعنی خداوندا تو میدانی که من اسلام آوردم
از برای تو و هجرت کردم بسوی پیغمبر تو بامید آنکه یاری کنی مرا نزد هر سختی
و سستی پس بار مکن بر من این مصیبت را امروز پس ولد او ثوب را از
روی خود برداشت و ما از مکان مفارقت نکرده تا آنکه با آن ولد
طعام خوردیم **شیخ** شهید ثانی علیه الرحمه بعد از ایراد این حکایت
فرموده که اینها از این زن رحمها الله اعتماد است بر قرب او نزد خدا تعالی
و استیناس بخدا و از برای دوستان خدا از این قبیل بسیار اتفاق
می افتد پس دعای ایشان را قبول میفرماید اگر چه در تذکیه این نحو قلت ادبی
ظاهر میشود اگر از غیر محبین واقع شود و از برای این بحث طویلی و شواهدی
از کتاب و سنت هست و حکایت معروفه برخ اسود را از لطیف آنچه در
این باب اتفاق افتاده قرار داده تفصیل آن نظر باینکه از موضوع رساله
خارجست **مرویست** که صفیه دختر عبد المطلب چون خبر قتل و مثله برادر
پدری و مادری حمزة بن عبد المطلب باو رسید رو باحد کرده که او را
ملاحظه کند رسول خدا صلی الله علیه وآله زبیر پسر او را فرمود منع او کند تا

کفن و بر کردن که تا نبیند آنچه بر او واقع شده زبیر با او گفت ای مادر رسول خدا
صلی الله علیه و آله امر میکند ترا که برگردی گفت چرا و حال آنکه بمن رسیده
که او را مثله کرده اند و این در راه خدای عزّ و جلّ بود و ما راضی نیستیم
با آنچه با او شده پس البته او را حسبه و کفایة فرا میدهم و هر آینه
البته صبر میکنم انشاء الله چون زبیر بخدمت رسول خدا صلی الله علیه
و آله آمد و او را خبر کرد بقول مادر آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود
مانع او مشو پس صفیه نزد حمزه رفت و نظر بر او کرد و نماز بر او گذاشت
یا صلوات بر او فرستاد و استرجاع کرد یعنی انا لله و انا الیه راجعون
گفت و از برای او استغفار کرد از ابن عباس منقول است که چون حمزه در روز
احد کشته شد صفیه طلب او آمد و نمیدانست با او چه شده
علی علیه السلام و زبیر را ملاقات کرد علی علیه السلام بزبیر فرمود مادر خود را
خبر کن عرض کرد نه بلکه تو عمه خود را خبر کن صفیه پرسید حمزه چه شده
علی علیه السلام و زبیر چنان باو نمودند که نمیدانند چه شده صفیه خدمت
رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد حضرت فرمود که من بر عقل او میترسم
پس دست مبارک خود را بر سینه صفیه گذاشت و از برای او دعا کرد
پس صفیه استرجاع کرد و گریست الی آخر الخبر از انس بن مالک منقول است
که در روز احد اهل مدینه را دهشت و اضطرابی حاصل شد پس گفتند
کشته شد محمد صلی الله علیه و آله تا آنکه بسیار شد صیحه و فریاد در نواحی مدینه
ناگاه زنی از انصار با حزن و اندوه بیرون آمد پدر و پسر و شوهر و برادر خود را

خود را ملاقات کرد و ندانستم کدام یکرا پیشتر دید پس چون بر ایشان
مرور کرد پرسید که اینها کیستند گفتند برادر تو و پدر تو و شوهر تو
و پسر تو گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله چه میکند گفتند پیش روی
تو است از خدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله رفت گوشه جامه آنحضرت را
گرفت و گفت پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله از هیچ چیز باک
ندارم چون وجود شما از هلاک سالم است بیهقی روایت کرده که
رسول خدا صلی الله علیه و آله بزنی از بنی دینار مرور فرمود که شوهر
و پدر و برادر او در روز احد با آنحضرت شهید شده بودند چون خبر
مرگ ایشان را مردم باو دادند گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله چه کرد
گفتند خیر است یا ام فلان و آنحضرت بحمد الله چنانست که تو دوست
میداری گفت او را بمن بنمائید تا خود نظر باو کنم پس باشاره آنحضرت را
باو نمودند تا آنکه او را دید گفت کل مصیبة بعدک جلل یعنی هر مصیبتی بعد
از تو بزرگ نیست یعنی با وجود تو عظیمی ندارد و در دیگر نقل شده که
سمیره دختر قیس خواهر ابی حزام بیرون آمد و دو پسر او شهید شده
بودند رسول خدا صلی الله علیه و آله او را تسلی فرمودند از آن گفت
کل مصیبة بعدک جلل و الله لهذا النقع الذی علی وجهک اشد
من مصابهما یعنی هر مصیبتی بعد از تو بزرگ قسم بخدا هر آینه این
غباری که بر روی تو است سخت تر است از مصیبت دو پسر من مصنف گفت
که جمعی از انصار شهید شده در روز قریضه او را خبر می گفتند مادر

یا آنکه بعد تو مصیبة تو سهل و آسان است
چونکه لفظ جلل از اضداد است

او نقاب انداخته آمد باو گفتند ای ام خلاد نقاب می اندازی با مصیبة
خلاد گفت اگرچه رزیه ومصیبت بمن رسیده لکن مصیبت دوستان
او بمن نرسیده پس رسول خدا صلی الله علیه وآله از برای خلاد دعا کرد
وفرمود بدرستیکه از برای وی دو اجر است بجهة اینکه اهل کتاب ویرا کشتند
منقول است که اسماء بنت عمیس رض چون خبر باو رسید که پسر او محمد بن ابی بکر
کشته شد وباتش جیفه خری سوخته شد بمسجد خود رفته در آنجا نشست
وغیظ فرو برد تا آنکه پستانهای او پر از خون شد منقولست که جبله بن اشیم
در معرکه جهادی پسر او با او بود بپسر گفت ای فرزند پیش رو وقتال کن تا
آنکه تو احتسبه وکفایة قرار دهم پس پسر مقاتله کرد وکشته شد پس پدر
او پیش رفت مقاتله کرد پس کشته شد پس زنها در نزد معاذه زوجه
جبله که او را معاذه عدویه میگفتند اجتماع کردند باایشان گفت مرحبا
بکن ان کنتن جئتننی لتهنئن وان کنتن جئتن لغیر
ذلک فارجعن یعنی مرحبا بشما اگر آمده اید که مرا تهنیت وصبار کباد
گوئید واگر بغیر اینجهة آمده اید پس برگردید منقولست که عجوزی از بنی بکر
بن کلاب که قوم او از عقل وسداد او خبر میدادند یک پسر داشت وفات کرد
بعد از آنکه مرض او طول کشید وعجوز نیکو باو توجه میکرد بعد از مردن پسر او
او حاضر شد عجوز ودر برابر او قیام کرد وگفت یا فلان ما حق من
اسبغت علیه النعم واسبق العافیة واعتدلت به النظر ان یجزع من
التوثق لنفسه قبل حل عقدته والحلول بعقوبته تنزل الموت بداره فیحول

فیحول بینه وبین نفسه یعنی نیست سزاوار وحق کسیکه نعمت بر او تمام
شده باشد وعافیت پیشی گرفته موفور ومهلت درباره او اعتدال
یافته اینکه عاجز شود از قید کردن نفس خود پیش از نحل گره او وحلول
ووقوع در عقوبت او فنازل میشود مرگ در خانه او پس حایل شود
میان او ومیان نفس خود پس این شعر را خواند هو ابنی وانسی عزه
لی وعزنی علی نفسه رب الیه ولا بها فان احتسب او جر وان
ابکه اکن کباکیة لن یغن شیئا بکافها یعنی او پسر منست وانس من است
عزیز کرد او را از برای من وعزیز کرد مرا بر نفس او پروردگاری که محبت
این نفس راجع باو است پس اگر بداریم بطلب اجر کنم اجر داده میشوم و
اگر گریه کنم میباشم مثل گریه کننده که گریه او را از چیزی بی نیاز
نمیکنند ونفعی باو نمی بخشد شیخ گفت ما پیوسته میشنیدیم که جزع کردن
اختصاص بزنها دارد پس باید جزع نکنند کسیکه بعد از تو وهر اینه بتحقیق
که گریه است صبر نمودن بزنها نداری عجوز گفت تمیز داده است ...
میان جزع وصبر مگر آنکه یافته است میان این دو دو راه که تفاوت
افتاده است در حالت هر دو واما صبر پس ظاهر او نیکو وعاقبت او
محمود وپسندیده است واما جزع پس گناهی که داده میشود عوض چیزی نیست
واگر جزع وصبر در صورت دو مرد باشند هر آینه صبر اولی افتاد است بغالب
شدن ونیکوئی صورت وکرم طبیعت در عاجل دنیا واجل وعده ثواب
وکفایة میکند با نچه خدای عز وجل وعده فرموده از برای کسیکه الهام صبر کرد

باو کرده از جویریه دختر اسماء منقولست که سه برادر از او در تستر شهید شدند
خبر کشته شدن ایشان رسید گفت مقبلین ام مدبرین فقیل لها بل مقبلین
فقالت الحمد لله نالوا الفوز وحاموا الذمار بنفسی هم وابی وامی یعنی
آیا رو بجنگ کشته شدند یا پشت بجنگ در حال فرار باو گفتند بلکه
رو بجنگ شهید شدند گفت حمد برای خدا رسیدند به رستگاری و
حمایت کردند کنایه از آنکه لازم بود حمایت و حفظ آنها جان من و پدر و
مادر من فدای ایشان باد و این زن در آن مصیبت آهی نکشید و اشکی
از چشم نریخت از ابی قدامه شامی منقولست که گفت من امیر لشکر بودم در بعض
غزوات پس بشهری داخل شدم مردم را خواندم و ترغیب در جهاد نمودم
و فضل شهادت و اجر از برای شهدا مقرر شده بیان کردم پس مردم متفرق
شدند من سوار اسب خود شده بمنزل میآمدم ناگاه زنی را دیدم از بهترین
مردم فریاد میکرد ای با قدامه من گذشتم و جواب ندادم گفت ما هکذا کان
الصالحون یعنی شیوه اهل صلاح چنین نبوده ایستادم تا آمد رقعه
بمن داد و خرقهٔ بسته شده و گریان برگشت در رقعه نظر کردم دیدم در آن نوشته
شده انت دعوتنا الی الجهاد و رغبتنا فی الثواب ولا قدرة لی علی
ذلک فقطعت احسن ما فی وهما ضفیرتای وانفذتهما الیک لتجعلهما قید
فرسک لعل الله تعالی یری شعری قید فرسک فی سبیله فیغفر لی یعنی
تو خواندی مارا بجهاد و ترغیب در ثواب کردی من قدرت بر آن امر
ندارم پس دیدم بهترین چیزی که در من بود که گیسوهای من باشد و بریده ام

دادم که اسب خود را باو ببندی شاید خدا تعالی که موی مرا قید اسب تو
ببیند در راه خود مرا بیامرزد ابو قدامه گوید چون صبح قتال شد پسری
با جرئت پیش روی صفها مقاتله میکند نزد او رفتم گفتم تو جوانی هستی
مغرور و پیاده و من ایمن نیستم از اینکه پامال اسبها شوی برگرد از این موضع
گفت یا امیر میگوئی مرا برجوع و حال آنکه خدا عز و جل میفرماید یا ایها الذین
آمنوا اذا لقیتم الذین کفروا زحفا فلا تولوهم الادبار یعنی ای
کسانیکه ایمان آورده اید وقتیکه ملاقات میکنید با کفار در جنگ پشت
با آنها نکنید و آیهٔ شریفه بعد از این را که مشتمل بر عقاب و مذمت پشت کننده
بجهاد بدون حکمت و مصلحت است تا باخر خواند ابو قدامه گوید من او را
بر یابوئی که با من بود سوار کردم گفت سه تیر بمن قرض ده گفتم اینوقت وقت قرض
نیست اصرار کرد گفتم باین شرط که اگر خدا تعالی منت بر تو گذاشت بنعمت
شهادت من در شفاعت تو باشم گفت بلی پس سه تیر باو دادم یکی را در کمان
گذاشت انداخت یکمرد رومی را کشت پس دیگری را انداخت رومی دیگر را
بقتل رسانید پس تیر دیگر را انداخت و گفت السلام علیک یا ابا
قدامه سلام مودع یعنی سلام بر تو ای ابا قدامه سلام کسیکه وداع کننده
باشد پس تیری برو آمد در میان دو چشم او واقع شد سر خود را بر قربوس
و کوههٔ زین گذاشت نزد او رفتم گفتم فراموش نکنی شفاعت را گفت بلی
ولکن مرا بتو حاجتی است در مدینه که داخل شدی نزد والده من برو و خرجین
مرا تسلیم کن و او را خبر کن پس او همانست که موی خود را بتو داد که قید فرس خود

کنی وسلام باو برسان پس او در سال اول بمصیبت پدرم مبتلا شد و در این
سال بمصیبت من پس وفات کرد و من زمین را کندم و او را دفن کردم چون خواستم
برگشتن از قبر او کردم دیدم زمین او را بر پشت خود بیرون انداخت اصحاب او
گفتند جوان مغروری بود شاید بی اذن مادر خود بیرون آمده باشد من گفتم
زمین قبول بدتر از این امیکند پس برخاستم و دو رکعت نماز کردم و خدا را
بد علی خواندم آوازی شنیدم که یا ابا قدامه اترک ولی الله تعالی بگذار دوست
خدا را پس من از جای خود مفارقت نکرده بودم که چند مرغ نازل شدند
و او را خوردند چون بمدینه در آمدم بخانه والده او رفتم چون در را
کوبیدم خواهر او بیرون آمد چون مرا دید بنزد مادر خود برگشت و
گفت ای مادر این ابو قدامه است و برادرم با او نیست در سال اول مصیبت
پدر بما رسید و امسال مصیبت برادر پس مادر او بیرون آمد گفت
امعزیاً ام مهنیاً گفتم معنی این چیست گفت اگر پسرم مرده پس مرا تسلیه
و اگر شهید شده تهنیت گو گفتم نه بلکه شهید مرد گفت از برای او علامتی
بود آیا دیدی آنرا گفتم بلی زمین او را قبول نکرد و طیور فرود آمدند
گوشت او را خوردند و استخوانهای او را گذاشتند من انها را دفن کردم
انزن گفت الحمد لله پس خرج او را بما و دادم او انبانی را باز کرد منسحی یعنی پوستی
و غلی از آهن از او بیرون آورد و گفت تا یک شب که فرا میگرفت این
صحرا میپوشید و غل میکرد نفس خود را با این غل و مناجات با مولای خود
میکرد و در مناجات خود میگفت الهی احشرنی من حواصل الطیور یعنی الخ

انجدائی مرا آنچه دانی بنده ها محشور فرما پس مستجاب کرد خداوند
سبحانه دعای او را رحمه الله منقول است که زنی پسر او وفات یافت و او صبر
کرد پس در این باب با او سخنی گفته شد گفت اختیار کردم طاعة خدا را
بر طاعت شیطان از بعضی زنهای عابدات حکایت شده که گفت نرسیده
مرا مصیبتی که با آن مصیبت اثر انجواطر آوردم مگر آنکه آن مصیبت پستتر
میشود در چشم من از آن حال از ابان بن تغلب رحمه الله منقولست که فرمود
داخل شدم بر زنی که مرگ به پسر او نازل شده بود پس برخواست و چشمهای
پسر را بهم آورد و ثوب بروی کشید پس گفت یا بنی ما الجزع فیما لا یزول
و ما البکاء فیما ینزل غدا یا بنی تذوق ما ذاق ابوک و ستذوقه من
بعدک امک و ان اعظم الراحة لهذا الجسد النوم والنوم اخ الموت فما
علیک ان کنت نائما علی فراشک او علی غیره وان غدا السؤال والجنة
والنار فان کنت من اهل الجنة فما ضرک الموت وان کنت من اهل النار
فما تنفعک الحیوة ولو کنت اطول الناس عمرا والله یا بنی لولا ان الموت
اشرف الاشیاء لابن آدم لما اماتت الله نبیه وابقی عدوه ابلیس یعنی
ای پسرک من چه نفع دارد جزع کردن در چیزیکه زایل میشود ای پسرک من
چشیدی چیزی را که پدر تو چشید و زود است که بچشد او را بعد از
تو مادر تو و بدرستیکه بزرگترین راحتی از برای این جسد خوابست و خواب
برادر مرگست پس بر تو باکی نیست بر فراش خود خوابیده باشی یا بر غیر
آن و بدرستیکه فردا سؤال جنت و نار در کار است پس اگر تو از اهل

بهشتی صبر بغیر ساند بتو مرا و اگر از اهل آتشی نفع نمید بد تر از زنده کانی
اگر عمر تو از همه مردم درازتر باشد قسم بخدا ای پسر من اگرنه مرا از شرف و
بعض چیزها از برای پسر آدم بود هر اینه خدا غنیمت این پیغمبر خود داده ام باقی نمیکند
دشمن خود شیطان را منقولست از بیهقی که ابن عباس که شخصی خبر داد از او وفات
کرد من طفل برهاند او شدم با او گفتم از خدا اندیشه کن و صبر کن گفت
مصیبت من باو بزرگتر است از اینکه او را بجزع کردن فاسد کنم و نیز از
بیهقی منقولست که از ذی النون مصری حکایت کرده که گفت در طواف
بودم ناگاه دو زن دیدم که میایند و یکی از آنها میگوید ع صبرت و کان
الصبر خیر مطیة ع وهل جزع منی یجدی فاجزع ع صبرت علی ما لو تحمل
بعضه ع جبال برضوی اصبحت تتصدع ع ملکت دموع العین
ثم رددتها الی ناظری والعین فی القلب ترتع ع یعنی صبر کردم و
صبر بهترین مرکبیست و آیا جزع کردن از من نافعست پس من جزع کنم صبر
کرده ام بر چیزی که اگر بعض او متحمل شود کوههای رضوی از هم پاشیده
میشوند مالک شدم اشکهای چشم را پس برگردانیدم آنها را بسوی دیده
خود ولکن چشم در دل اشک میریزد ذو النون گوید از سبب آن پرسیدم
گفت مصیبتی که بمن رسیده که هرگز باحدی نرسیده گفتم چیست آن
مصیبت گفت از برای من دو پسر بچه بود که بازی میکردند پیش روی من
و پدر ایشان دو گوسفند قربانی کرد پس یکی از آن شبلها ببرادر خود گفت
ای برادر بنمایم بتو چگونه قربانی کرد پدر ما گوسفند را پس برخاست و کارد

سراج کوییدم

و کارد گرفت و در گلوی او گذاشت و بریدش و فرار کرد پدر ایشان که داخل
شد با او گفتم پسر تو برادر خود را کشت و فرار کرد پدر در طلب او
بیرون رفت پس دید که درنده او را پاره کرده بود پس پدر برگشت
و در راه از تشنگی و گرسنگی وفات کرد و از بعضی همین قصه با اندک
تغیری نقل شده و این زیاد کرده که پس گفتم چونی تو با جزع گفت
لو رایت فیه درکا ما اخترت علیه شیئا و لو دام لی لدمت له یعنی
اگر در او می دیدم تلافی و عوضی اختیار میکردم بر او چیزی را و اگر
از برای من دوام میکرد من هم از برای او دوام میکردم از مسلم
بن یسار منقولست که گفت وارد بحرین شدم زنی مرا ضیافت کرد و از برای
او پسرها و مملوکها و مال و دینار بود و من او را در اندوه ندیدم مدت
طویله از او غایب شدم پس بر او وارد شدم در در خانه او هیچ کس را
ندیدم اذن دخول طلبیدم پس او را خندان و خوشحال دیدم گفتم ترا
چه شده گفت چون تو رفتی نفرستادیم چیزی را در دریا مگر آنکه غرق
شد و نه در بیابانها مگر آنکه تلف شد و بندها از دست رفتند
و پسرها مردند گفتم خدا ترا رحمت کند از وقتی تو را در حزن ندیدم و امروز
در شادی می بینم گفت بلی چون من بودم از سعت دنیا در آنچه بودم
ترس داشتم از اینکه خدا تعالی تعجیل کرده ثواب حسنات من در دنیا
فرموده باشد بعد از آنکه مال و اولاد و دقیق رفتند امیدوارم که
خدا تعالی چیزی از برای من ذخیره فرموده باشد از صبره منقولست که

وارد یمن شد و بزنی فرود امد که از برای او مال بسیار و بنده ها
و اولاد و حال نیکو بود چندی نزد او اقامت نمود چون قصد رحیل
نمود بان زن گفت ایا حاجتی داری گفت بلی حاجت من اینست که هر
وقت در این بلاد نازل میشوی بر من نازل شوی پس چند سالی
غایب شد باز بران زن وارد شد دید که مال او و بنده های او
تلف شده اند و اولاد او مرده اند و منزل خود را فروخته و او خوشحال
و خندانست باو گفت ایا میخندی با انچه بتو رسیده زن گفت ای بنده
خدا من در حال نعمت اندوههای بسیار داشتم پس دانستم که انها از
کمی شکر بوده پس امروز در این حال میخندم بجهت شکر خدا بر انچه از صبر عطا
فرموده ایضا از مبرد منقولست که گفت رفتم نزد زنی دیدم که او را فرزند
بزرگی دهم ان زن شروع کرد در ثنا گفتن براو پس گفت کان والله
ماله لغیر بطنه وامره لغیر عرسه وکان رحب الذراع بالتی لا تشینه
فان کانت الفحشاء ضاق بها ذرعا یعنی قسم بخدا که مال او از برای
غیر شکم او بود و امر او از برای غیر زنش بود مبسوط الید بود در بارهٔ
نیکی عیبی در او نبود بدی که بدکار بود مقبوض الید نسبت باو بود
پس باو زن گفتم ایا از برای تو از او خلفی هست و من قصد ولد کردم
از خلف گفت بلی بحمد الله بسیار است و طیب و پاکیزه ثواب خدای
عز و جل براو و خوب عوضی است در دنیا و اخرت از بعضی حکایت
که گفت بیرون رفتم من با صدیقی که داشتم بسوی بادیه پس راه را گم

کم کردیم ناگاه خیمهٔ از سمت راست راه دیدیم بجانب ان قصد کردیم
پس سلام کردیم ناگاه زنی رد سلام برما کرد و گفت کیستید شما
گفتیم گم شدگانیم بسوی شما امده ایم انس بشما بگیریم گفت ایجماعت
برگردانید روهای خود را از من تا انکه بعمل اورم از حق شما چیزی را
که شما اهل ان باشید پس ما چنان کردیم پس مسحی یعنی پلاسی
از برای ما انداخت و گفت بنشینید بر این تا انکه پسر من بیاید پس
طرف خیمه را بالا میکرد و بر میگردانید تا انکه یکمرتبه بالا زد پس
گفت اسئل الله برکة المقبل یعنی سؤال میکنم از خدا برکة این شخص
اینده را پس گفت اما شتر پس شتر پسر منست و اما سوار پس او نیست
پس چون راکب بران زن واقف شد گفت یا مادر عقیل بزرگ کند
خدا بیشتر اجر ترا بسبب عقیل پسر تو زن گفت ویحک پسر من وفات
کرد گفت بلی گفت سبب موت او چه بود گفت شتر مزاحم براو شده
او را در چاه انداخت پس زن بسوار گفت فرود بیا و بگیر زمام قوم را
پس کبشی یعنی قوچی باو داد پس او را ذبح کرد و اصلاح کرد و طعام نزد
ما اورد پس ما شروع بخوردن کردیم و تعجب از صبر ان زن میکردیم
چون فارغ شدیم بسوی ما بیرون امد و گفت ای قوم ایا در میان شما
کسی هست که در کتاب خدای عز و جل نیکو داند چیزی را من گفتم بلی گفت پس بخوان
بر من ایاتی که تسلی یابم بان از مرگ پسرم گفتم خدای عز و جل میفرماید
و بشر الصابرین الذین اذا اصابتهم الی المهتدون زن گفت الله بالله

ابن ابرد که کتاب خدا چنین است گفتم قسم بخدا بدرستیکه امیر مرا اینه در
کتاب خدا هم چنین است پس گفت السلام علیکم پس دو
قدم خود را بصف هم گذاشته وچند رکعت نماز گذارد پس گفت
اللهم انی قد فعلت ما امرتنی به فانجز لی ما وعدتنی به یعنی
خداوندا بدرستیکه من کردم آنچه تو مرا امر کرده بآن پس وفا کن
از برای من آنچه مرا وعده فرموده بآن پس گفت اگر احدی از برای احدی
باقی میماند من باخود گفتم که خواهد گفت هر آینه باقی میماند از برای
من پسر من بجهة حاجت من بآن پس او گفت هر آینه باقی میماند محمد
رسول الله صلی الله علیه وآله از برای امت خود پس بیرون رفتم و
میگفتم ندیده ام کاملتر از این زن و نه خوبتر یاد کرد پروردگار را
باکمل خصال و اجمل جلال او پس بدرستیکه از آنچه دیده که چیزی مرگ را
دفع میکند نمیکند و مفری از او نیست و جزع نفع نمیبخشد و گریه
هلاک شده را بر نمیگرداند رجوع کرد بصبر جمیل و پسر خود را در راه خدا
حسبة و ذخیره نافعه از برای روز فقر و فاقه قرار داد **منقولست**
از ابن ابی الدنیا که گفت مردی بود که نزد من نشست پس بمن خبر رسید
که مریض شده بعیادت او رفتم دیدم که مرگ باو نازل شده مادر عجوز
کبیره نزد او بوده و مادر باو نظر میکرد تا آنکه چشم او و سر او بسته و
نوبت بروی او کشیده شد پس گفت رحمت کند ترا خدا ای پسر من
پس بتحقیق که بوده عاقبتی کنند و بر ما مهربان پس رضیت کند مرا خدا

خدا بر مصیبت تو صبر پس بتحقیق بودی که طول میدادی قیام را یعنی
شب زنده داری را و بسیار میگرفتی روزه را محروم نکند خدا ترا آنچه را
که آرزو کردی با که مادرم از رحمت او و نیکو گرداند در تو عزای من نظر
بمن کرد و گفت ایها العائد قد رایت واتعظ و نحن معک **وازجمله**
زنهای با صبر و تحمل و ادب مادر وهب بوده که ولد خود را شهید
خواست در رکاب سبط رسول خدا ثالث ائمه هدی خامس اصحاب
کساء سید الشهداء علیه و علی اصحابه و اولاده الاف التحیة والثناء
و تفصیل قول و فعل ایشان صالحه در ابواب مقصد السنه مشهور
و در کتب مسطور است و احتیاج بذکر ندارد **فایده ثامنه**
در آنچه مناسب است بباب مصایب است اجمالا باید دانست که سزاوار و
لایق بحال بنده ذلیل که مورد عنایت و مراحم بواسطه تفضل بلا از رب
جلیل شده اینست که قولا و فعلا جز حمد و شکر و تسلیم و رضا از
جوارح او چیزی صادر نشود و از صنع خداوند رزاق و واهب العطایا
بهیچوجه در دل خود ملال راه ندهد بلکه هرچند نایره نار فرقت احبه
و اولاد را در مکمن فؤاد در التهاب یابد در اطفاء شرر آن جز از سلسبیل
آب عذب محبت خداوند ودود وهاب چیزی را لایق نداند بلکه شایسته
آنکه سراب محبت و لذت خیالیه مصاحبت زن و فرزند را در شرف فنا
و مایل بخراب دیده خود را بمقام ملبذ لذات روحانیه معنویه و
مشارکت احباء حقیقیه از انبیاء و اولیاء در آلنا فلذات مصیبت

وبلیه کنایه‌ند و بایمقام مناظر است انچه در کافی از عبید بن زراره روایت
کرده که گفت سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول ان للمؤمن من الله لباً فضل
مکاتلاثاً انه لیبتلیه بالبلاء ثم ینزع نفسه عضواً عضواً من جسده
وهو یحمد الله علی ذلك توضیح مقصود از این عایده در ضمن دو فایده بر
بوجه اجمال مناسبت فایده اولی در انچه فعلا مناسب و سزاوار مصاحب
ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی رحمه که از اعاظم علمای شیعه امامیه است
در کتاب کافی بسند خود از جناب امام ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق ع
روایت کرده که انحضرت از جناب اطهر خود فخر کاینات صلی الله علیه وآله
روایت فرموده که فرموده اذا مات ولد العبد قال الله تعالی للملائکته
اقبضتم ولد عبدی فیقولون نعم فیقول قبضتم ثمرة فؤاده فیقولون
نعم فیقول ماذا قال عبدی فیقولون حمدك واسترجع فیقول الله
تعالی ابنوا لعبدی بیتا فی الجنة وسموه بیت الحمد یعنی وقتیکه
ولد بنده میمیرد خدا تعالی بملائکه خود میفرماید با انکه چیزی برا او
پوشیده نیست ایا قبض روح ولد بنده مرا کردید گویند بلی میفرماید
با انکه چیز بسیده دل او را گویند بلی میفرماید چه گفت بنده من گویند
حمد کرد ترا و استرجاع کرد پس خدا تعالی فرماید بنا کنید از برای بنده
من خانه در بهشت و نام او را بیت الحمد کنید و از طرق که از علماء
عامه است منقولست که همین حدیث را انحضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت
کرده ونیز در کافی بسند صحیح از عبد الرحمن بن الحجاج از جناب صادق و کا

ظم علیهما السلم روایت کرده که فرمودند ان الله لیعجب من رجل یموت
ولده وهو یحمد الله فیقول یا ملائکتی عبدی اخذت نفسه وهو
یحمدنی بدانکه تعجب در مقام مجاز است بمعنی استعظام واستحسان یعنی
بدرستیکه خدا هر اینه تحسین میکند بنده را که ولد او میمیرد و او خدا را حمد کند
پس میفرماید ای ملائکه من بنده من جان او را گرفته ام و او حمد من کند
مرا و تواند بود که مراد حمل ملائکه بر تعجب باشد ونیز در کافی از
جابر از جناب محمد باقر علیه السلم روایت کرده که فرمود مات طاهر بن رسول الله
فنهی رسول الله خدیجة عن البکاء فقالت بلی یا رسول الله ولکن
درت علیه الدریرة فبکیت فقال اما ترضین ان تجدیه قائما علی باب الجنة
فاذا راك اخذ بیدك فادخلك الجنة اطهرها مکانا واطیبها قالت
وان ذلك کذلك قال الله اعز واکرم من ان یسلب عبدا ثمرة فؤاده
فیصبر ویحتسب ویحمد الله عز وجل ثم یعذبه محصل ترجمه انچه مناسب
مقام است اینکه خدا اجل واکرم است از اینکه میوه دل بنده را بگیرد پس
او صبر و حمد کند و طالب ثواب باشد پس او را عذاب کند و نحو همین مضمون
نیز جابر از انحضرت علیه السلم روایت کرده در وقت وفات قاسم بن رسول الله
الا انکه در این خبر بخدیجه فرموده ما یبکیك و در ذیل او فرموده و ذلك
لکل مؤمن ان الله عز وجل احکم واکرم من ان یسلب المؤمن ثمرة فؤاده
ثم یعذبه بعدها ابدا و رئیس المحدثین شیخ صدوق در کتاب من
لا یحضره الفقیه مرسلا از انحضرت صلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود

اربع من كان فيه كان في نور الله الاعظم من كان عصمة امره لا اله الا
الله وانى رسول الله ومن اذا اصابته مصيبة قال انا لله وانا اليه
راجعون ومن اذا اصاب خيرا قال الحمد لله رب العالمين ومن اذا اصاب
خطيئة قال استغفر الله واتوب اليه يعنى چهار چيزست كه هركه در او باشد
در نور اعظم خداست كسيكه عصمت و حافظ امر او شهادت بيگانگى
خدا و پيغمبرى من باشد و كسيكه هرگاه مصيبتى باو رسد انا لله وانا اليه
راجعون گويد و كسيكه هرگاه خيرى باو رسد الحمد لله رب العالمين
گويد و كسيكه اگر گناهى كند استغفار و توبه كند و نيز از ابن عباس
منقولست كه گفت قال رسول الله صلى الله عليه و آله ان للموت
فزعا فاذا اتى احدكم وفات اخيه فليقل انا لله وانا اليه راجعون
وانا الى ربنا لمنقلبون اللهم اكتبه عندك من المحسنين واجعل
كتابه في عليين واخلف على عقبه في الاخرين اللهم لا تحرمنا اجره ولا
تفتنا بعده يعنى فرمود رسول خدا صلى الله عليه و آله كه بدرستيكه از
براى مرگ فزعيست پس هرگاه بيايد شما را وفات برادر او پس بايد
بگويد انا لله تا آخر و در ثواب الاعمال از جناب صادق عليه السلام روايت كرده
كه فرمود من الهم الاسترجاع عند المصيبة وجبت له الجنة و در مجمع البيان
از فخر عالميان صلى الله عليه و آله منقولست كه فرمود من استرجع عند
المصيبة جبر الله مصيبته واحسن عقباه وجعل له خلفا يرضاه يعنى كسيكه
استرجاع كند در نزد مصيبت تدارك فرمايد خدا مصيبت او را و

او را و عقباى او را نيكو ميكند و قرار ميدهد براى او خلف و عوضى
كه بر پسندد او را و نيز فرموده و قال من اصيب بمصيبة فاحدث
استرجاعا وان تقادم عهدها كتب الله له من الاجر مثله يوم اصيب يعنى
رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود كه هركرا برسد مصيبتى پس تازه
كند استرجاع را اگرچه عهد آن مصيبت پيش باشد و زمان او گذشته
باشد جمع ميكند يا مينويسد خدا از براى او اجر مثل اجر همان روز
مصيبت را و از جناب امام همام سيد الشهدا عليه السلام منقولست كه رسول خدا
فرمود من اصابته مصيبة فقال اذا ذكرها انا لله وانا اليه راجعون
جدد الله له اجرها مثل ما كان له يوم اصابته يعنى كسيكه برسد او را
مصيبتى پس هر وقت كه آن مصيبت ياد او بيايد بگويد انا لله وانا اليه راجعون
تازه ميكند خدا اجر او را مثل اجريكه بود از براى او در روزيكه
مصيبت باو رسيد [illegible] در كافى از داود بن زربى از جناب
صادق عليه السلام باين لفظ روايت كرده من ذكر مصيبته ولو بعد حين
فقال انا لله وانا اليه راجعون والحمد لله رب العالمين اللهم اجرنى
على مصيبتى واخلف على افضل منها كان له من الاجر مثل ما كان عند
اول صدمة و از ام سلمه زوجه رسول خدا صلى الله عليه و آله منقولست
كه گفت روزى ابو سلمه از خدمت پيغمبر خدا صلى الله عليه و آله نزد من آمد
و خبر داد كه شنيدم از رسول خدا صلى الله عليه و آله كلاميرا كه مرا خوشحال
و مسرور نمود زيرا كه فرمود لا يصيب احدا من المسلمين مصيبة فيسترجع

عند مصیبته ثم یقول اللهم اجرنی فی مصیبتی واخلف لی خیراً منها
الا فعل ذلک به یعنی نمیرسد احدی از مسلمانان را مصیبتی پس رجوع
کند نزد آن مصیبت پس بگوید خدایا اجر بده مرا در مصیبت من و بنشان
ده مرا بسبب آن و عوض قرار بده از برای من بهتر از او مگر آنکه خدا
چنانکه خواسته با او سلوک میفرماید ام سلمه گوید من همین را از ابی
حفظ کردم بعد از آنکه ابو سلمه وفات کرد من استرجاع کردم و گفتم اللهم
اجرنی فی مصیبتی واخلف لی خیراً منه پس رجوع بنفس خود نمودم
و با خود گفتم از کجا میسر میشود از برای تو بهتر از ابو سلمه پس چون زمان عده
من گذشت در روزی مشغول دباغی کردن پوستی بودم که رسول خدا
صلی الله علیه واله بر من اذن دخول گرفت پس دست خود را از قرظ
شستم و اذن ورا اذن دخول دادم و وساده از پوست که در میان او
لیف خرما بود از برای آنجناب گسترانیدم و بر او نشستند پس مرا بسوی خود
خطبه فرمودند و اظهار تزویج کردند چون از سخن فارغ شدند عرض کردم
مرا چه عرضه که از برای من مقدار رغبت و میلی نباشد لکن من زنی
هستم که سخت با غیرتم میترسم که از من چیزی بخلاف طبع مبارک به
بینی و خدا مرا بآنجهت عذاب کند و دیگر من زنی هستم که پا در سن گذاشتم
و من صاحب عیال هستم فخر انبیا صلی الله علیه واله فرمود اما آنچه از سن
ذکر کردی پس بمن نیز رسیده است آنچه بتو رسیده و اما آنچه از عیال ذکر
کردی پس ابنیت و جز این نیست که عیال تو عیال من است ام سلمه گوید

پس از تسلیم و قبول گفت خدا عوض داد مرا بهتر از ابی سلمه را که رسول
خدا صلی الله علیه واله باشد در کافی مرویست که رسول خدا
صلی الله علیه واله هر وقت نعمتی بایشان میرسید امری که او را مسرور
میکرد میفرمود الحمد لله علی هذه النعمة و هر وقت مصیبتی رو میداد
میفرمود الحمد لله علی کل حال و از علی بن اسباط مرفوعاً روایت کرده
که گفت کان ابو عبد الله علیه السلام یقول عند المصیبة الحمد لله الذی
لم یجعل مصیبتی فی دینی والحمد لله الذی لو شاء ان یکون مصیبتی
اعظم مما کانت والحمد لله علی الامر الذی شاء ان یکون فکان
و نیز در کافی از عبد الحمید بن ابی جعفر فراء روایت کرده که ابو جعفر یعنی
امام محمد باقر علیه السلام دندانی از دندانهای او کنده شد پس او را در
کف خود گذاشت و گفت الحمد لله الی آخر الحدیث در من لا یحضره الفقیه
از فخر الاوایل والاواخر جناب امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند ما من
مؤمن یصاب بمصیبة فی الدنیا فیسترجع عند مصیبته فیصبر
حین تفجأه المصیبة الا غفر الله له ما مضی من ذنوبه الا
الکبائر التی اوجب الله عز وجل علیها النار وکلما ذکر مصیبته
فیما یستقبل من عمره فاسترجع عندها وحمد الله عز وجل غفر الله
له کل ذنب اکتسبه فیما بین الاسترجاع الاول الی الاسترجاع الاخیر
الا الکبائر من الذنوب یعنی مؤمنی نیست که برسد او را مصیبتی در
دنیا پس استرجاع کند نزد آن مصیبت و صبر کند در وقتی که ناگهان مصیبت

عارض میشود مگر اینکه محو امر زد خدا گناهان گذشته او را مگر گناهان
کبیره که خدا بتعالی وعید و الزام آتش برانها فرموده و هر وقت که یاد
آورد در اینده از عمر خود مصیبتی را پس استرجاع کند در اینوقت و حمد
کند خدای عزّ و جل را میامرزد هر گناهی اگر در میان این دو استرجاع
کرده غیر از گناهان کبیره را **و در کافی** بهمین مضمون بسند خود از معروف
بن خربوذ از جناب صادق علیه السلام روایت کرده و تصریح باستثنا
و تصریح باستثنا کبایر نفرموده **و از امور** مناسب الصق ورود
مصائب نماز کردنست چنانچه **در خبر یوسف** بن عبد الله بن سلام
امده که رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند که هرگاه شدت باهل
او نازل میشد ایشانرا امر بصلوة میکرد و میخواند و امر اهلک
بالصلوة و اصطبر علیها منقولست **که ابن عباس** را هرگاه مصیبتی میرسید
پا میشد و وضو میگرفت و دو رکعت نماز میکرد و میگفت اللهم قد
فعلت ما امرتنا فانجز لنا ما وعدتنا **دیگر** منقولست که خبر مرگ
برادر او بان رسید در سفری بود استرجاع کرد و از راه دور شده و
فرود امد و دو رکعت نماز کرد و نشستن را در رکعتین طول داد
پس برخاست سوار راحله خود شده براه افتاد و میگفت استعینوا
بالصبر و الصلوة و انها لکبیرة الا علی الخاشعین **از عباده** بن محمد بن عبادة
بن الصامت منقولست که گفت چون عباده رضی الله عنه را وفات
رسید گفت فراش مرا بیرون برید بسوی صحن پس چنان کردند پس گفت

گفت جمع کنید برای من اموال و خدم و همسایگان مرا و هر که بر من
داخل میشود چون جمع کردند گفت بدرستیکه این روز را نمی بینم مگر
اخر روزی از روزهای دنیا و اول شبی از شبهای اخرت و نمیدانم
شاید تقصیری از من بدست یا زبان صادر شده باشد
باشد قسم بکسیکه جان عباده در قبضه قدرت اوست که قصاص
امروز به از قیامتست هر کرده خود چیزی میبیند پیش از انکه
جان من بدر رود قصاص نماید گفتند تو پدر بودی و مؤدب بودی
و هرگز بخادمی بد نگفتی گفت ایا هرچه بوده بخشیدید گفتند بلی
گفت اللهم اشهد خدایا شاهد باش پس گفت وصیت مرا حفظ
کنید کسی از شما گریه بر من نکند پس از انکه جان من بدر رفت
وضوء بگیرید و نیکو کنید وضوء را پس هر یک از شما مسجدی داخل
شود و نماز کند پس استغفار کنید برای عباده و خود بدرستیکه
خدای عز و جل میفرماید و استعینوا بالصبر و الصلوة پس سرعت
کنید در اینکه مرا بقبر من برسانید و اتش بپیش روی من نیاورید
الخ **فایده ثانیه** مصابرا سرّ او راست
که سایر اعضا و جوارح را ساکن و مطمئن داشته و قار ظاهر و سکینه
باطنه را از دست ندهد و حقیقة انچه را بزبان میراند از استرجاع
بقلب هم متذکر معنی او شود تا انکه دل او ثابت متحقق شود و با طمینان
قلب که سلطانست جوارح که جنود و توابع وی اند شده در کمال اطمینان

از مشاغل خود تعدی نکنند واین ثبات در مقام نزول بلا علی التفاوت
مراتبه که برخلاف شهوت طاعت میسر نمیشود مگر بتفویت دواعی و
تذکرۀ بواعث وتضعیف وتوهین مقتضیات جزع واضطراب لهذا از
اهم امور از برای مصاب بمیت که خود را از یاد ملاحت وصباحت
محبوب مفقود که فتنه انگیز بدت ومخرّب بنیان صبر وطاقت است باد
ثواب موعود وقرب برضای رب ودود مصروف داشته از الم مفارقت
ومصیبت وشدّت لذّت مواصلت ونعمت وراحت را یابد و
تسلیه بجهد تذکره میسّر است **تذکرۀ اولی** اینکه بلا باعث نجات از تبعات
کثیری از معاصی ودوری از عذاب الیم جهنم است وهرچه در عظم معصیت
وقبح آن اگرچه کبیره باشد وشدّت عذاب وطول آن اگرچه خلود
اقامه باشد بیشتر تامّل کند ادخل در ثبات قلب خواهد بود **تذکرۀ دیگر**
اینکه بلا فی الجمله موجب خلاصی از کثیری از شدتها وعطش روز
محشر است که اگر بداند که یکساعت در این وطن درنگ خواهد نمود
بنا باشد هزاری از این احبه واولاد را فدا خواهد کرد تا آنکه
یکدم مستخلص شود وهرچه ملاحظه طول روز حساب که معادل
هزار سال است وشدّت تبعات واهوال واکه بتذکره مراجع آثار
ظاهر میشود بیشتر کند ثبات بیشتر میکند **تذکرۀ دیگر** اینکه در بلا
فوز بجنات عدن وتنعم بانواع نعم بهشت خواهد بود **تذکرۀ دیگر**
در اینکه در بلا رضای خدا است وموجب رضای او از عمل تسلیم خواهد بود

بود واین از همه بالاتر است که ثمرۀ اصل خود وبهشت اهل معرفت و
نظر است ورضوان من الله اکبر **تذکرۀ دیگر** اینکه در وقت مصیبت
بخاطر آورد رد بمصیبت خود را که بهمین طریق که خود در مصیبت
پدر یا مادر یا فرزند وبرادر یا اقارب دیگر مبتلی است فردا است
که اهالی هم از برای وفات او در مصیبت وابتلا بلکه اگر او ثبات را
از دست داده باشد ایشان نه دهند واگر او عیال و[illegible]
ایشان تاسف دارد شاید ایشان مخلّفات او را قرّة العین دانند
پس بعد مصیبت خود را وانتقال از این دار را مجرّد بدین دیگر اگر
خوب متذکّر شود ودر تفاصیل محبوبهای خود از اقارب واولاد
که چه میکنند وچه میشوند از یکی تامّل کند واینکه خود بعد از
نزول بان خانه غربت وبیت وحشت فردا وحیدا تحت الاحجار
چه میکند البتّه دل او در مصیبت دیگران از جا بدر نرود بلکه همین اگر
موت خود را مجرّدا ملاحظه کند کفایت میکند لما بعده که بزرگتر
وصعب تر است چنانچه در حدیث از جناب امام جعفر صادق علیه السلام
روایت کرده که فرموده ان بین الدنیا والاخرة الف عقبة اهونها
وایسرها الموت **تذکرۀ دیگر** اینکه این غفلتی که عارض شده که خود را دائمی
وبرقرار فرض میکنند واز مفارقت ولد مثلا میخواهد ثبات را
از دست دهد متنبه شود که غلط است بلکه چشم را مالیده خود را
از خواب بیدار کند که استقامتی ندارد بلکه تدارک سفر که ینبغی بکند یا

نمانده و شتاب میروز یا فردا او هم بو لحود ملحق میشود بلکه چه و لدی
او دو دشد لکن او بوی نزدیکست **چنانچه** جناب امام المتقین امیر المؤمنین
در بعض خطب خود فرموده فسبحان الله ما اقرب الحی الی المیت للحاقه
به وابعد المیت من الحی لانقطاعه عنه یعنی سبحان الله چه بسیار
نزدیکست زنده بمرده بجهة اینکه ملحق باو میشود و از پی وی میرود و چه بسیار
دورست مرده از زنده بجهة اینکه از او بریده شده و اگر اهل دقت ملاحظه
نمایند که نقصان سرور و عیش باو لد موقف باشد لا ابرای خود اعتقاد
انفک [illegible] ثابت و برقرار نمانند شاید بجهة امر جبلی اندست عین بدو
این مقصد منوط بتذکر حقیقی فناء دنیا و اعتبار بغیر و عبر اواست
از جابر رضه منقولست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که جبرئیل
گفت یا محمد عش ما شئت فانک میت واحبب من شئت فانک مفارقه
یعنی زندگانی کن آنچه میخواهی پس بدرستیکه خواهی مرد و دوست دار
هر چیز را یا هر کس را که میخواهی پس بدرستیکه از او جدا خواهی شد و هر چه
میخواهی بکن پس بدرستیکه با عمل خود ملاقات خواهی کرد **و از جناب**
امام جعفر صادق علیه السلم منقولست که فرمود بیرون آمد رسول خدا
صلی الله علیه و آله و هو هناک پس ملکی بر او نازل شد با او کلیدهای
خزینهای زمین بود پس گفت ای محمد صلی الله علیه و آله اینها کلیدهای
خزینهای زمین است پروردگار تو میفرماید که باز کن و بردار از آنها
هر چه خواهی بدون آنکه کم شود از تو چیزی نزد من پس حضرت فرمود دنیا

دنیا خانه کسیست که از برای او خانه نباشد و از برای دنیا جمع می کند
کسیکه عقل ندارد ملک گفت قسم بکسیکه ترا بحق به پیغمبری فرستاده که
هر آینه بتحقیق شنیدم این کلام را از ملکی که در آسمان چهارم میگفت در
وقتیکه کلیدها بمن داده شد **مرویست** حلوانیست ان الذین بنوا
فطال بناؤهم ع واستمتعوا بالاهل والاولاد ع جرت الریاح علی
محل دیارهم ع فکانهم کانوا علی میعاد ع یعنی بدرستیکه کسانیکه بناهای
بلند بپا کردند و از اهل و اولاد تمتع و تلذذ بردند بادها بر محل خانهای
ایشان وزید و متفرق شدند پس گویا بر وعده گاهی جمع آمده بودند
از جناب امام حسن علیه السلم منقولست که در ذم دنیا متمثل باین بیت
میشدند یا اهل لذات دنیا لا بقاء لها ع ان اغترارا بظل زایل
حمق ع یعنی ای صاحبان لذات فانیه دنیای بی بقا بدرستیکه فریب
خوردن بسایه که زایل میشود حماقتست **مرویست** که دو نفر از اعراب
در خانه بودند خشتی از دیوار آن زمین را نصیب او بود و گفت من
پادشاهی بودم از پادشاهان دنیا مالک مدار و سیاه شدم پس از آنکه خاک
شدم خزافی بعد از هزار سال مرا گرفت و خزف کرد هزار سال دیگر ماندم
پس لبانی وخشت مالی مرا خشت زد و مدتهاست که من در این دیوار
هستم چرا در این زمین نزاع میکنید **دیگر** مرویست که از خضر علیه السلم
سؤال شد از عجیبترین چیزی که دیده فرمود عجیبترین چیزیکه دیدم آن بود
که بر شهری گذشتم که از آن شهر در روی زمین ندیده بودم پرسیدم

چندیست که اینمدینه بنا شده گفتند سبحان الله اباء و اجداد ما خاطر
ندارند که بنا شده و از عهد طوفان پیوسته چنین بوده پس غایب
شدم از او قریب پانصد سال بعد عبوری باینجا کردم دیدم زیر
بالاشده کیر اندیدم که از او سؤال کنم ناگاه شبانی چند دیدم که
گوسفند میچرانیدند از ایشان سؤال بلده را کردم گفتند عینا نیز قریب
پانصد سال دیگر غایب شدم بعد باینجا امدم دیدم جای ان بلد
دریائیست و غواص چند هستند که از او لؤلؤ بیرون می آورند
ببعض از انها گفتم از چه زمان این دریا در اینجا است گفتند سبحان الله
اباء و اجداد ما یاد ندارند مگر اینکه این دریا از زمان طوفان
نوح علیه السلام بوده پس نیز پانصد سال دیگر غایب شدم پس باز باینجا
امدم دیدم آن اب فرو رفته و جای او اجام و قصب روئیده
و در نیزه ها در او بهم میرسند و صیادها هستند که صیدها می
در اینجا میکنند در زورقهای کوچک ببعض ایشان گفتم دریائی
که در اینجا بود چه شد گفت سبحان الله اباء و اجداد ما یاد ندارند
که هرگز اینجا دریا بوده باشد پس غایب شدم قریب پانصد سال دیگر
چون باینجا رفتم ناگاه دیدم که شهریست بر حالت اولی قلعها و قصرها
و بازارها همه برپا ببعض ایشان گفتم که اجامی که اینجا بود بچه چه شد
و این بلد چه زمان بنا شده گفت سبحان الله اباء و اجداد ما یاد
ندارند مگر اینکه این بلد بحال خود از زمان طوفان بوده پس قریب

قریب پانصد سال از او غایب شدم بعد باینجا رسیدم دیدم زیر و بالا
شده و دود بخاری از او بالا میرود کسی را ندیدم که از او سؤال کنم پس شبانی
دیدم گفتم شهری که در اینجا بود چه شد و اینجا از چه زمان حادث شده
گفت سبحان الله اباء و اجداد ما یاد ندارند مگر اینکه اینموضع از وقتیکه
بوده چنین بوده پس اینعجب چیزیست که در سیاحت خود در دنیا
دیده ام فسبحان الله مبدل العباد وجه دیگر مقام ابواب دنیا را از ایات
طحیاء او اثاره تذکر و اعتبار مفتوح است و از ایه واضحات ان
برای تذکر کافیست که در سوره کهف فرموده واضرب لهم مثل
الحیوة الدنیا کماء انزلناه من السماء فاختلط به نبات الارض فاصبح
هشیما تذروه الریاح وکان الله علی کل شیء مقتدرا المال والبنون
زینة الحیوة الدنیا والباقیات الصالحات خیر عند ربک ثوابا
و خیر املا یعنی بیان کن از برای ایشان ای پیغمبر مثل زندگانی دنیا را
مثل ابی که نازل میکنیم ما از سمت بالا پس درهم فرو میرود بسبب ان
گیاه زمین یعنی از شدت قوت پس بعد چندی صبح میکند شکسته
شده از ضعف و متفرق میکنند او را بادها و خدا بهر چیز قدرت
دارد مال و پسرها زینت زندگانی دنیا هستند و اعمالیکه باقیات
صالحات میباشند ثواب انها نزد پروردگار تو بهتر است و بهتر
از دوفین میباشند از جناب امیر المؤمنین علیه السلام ماثور است که فرموده
لئن سامنی دهر عزمت تصبرا ؏ وکل بلاء لا یدوم یسیر ؏ وان نزلنی

بسیر

لم ابتهج برؤیة؛ فکل سرور لا یدوم حبور؛ یعنی اگر روزی از روزگار بدین
رسد دل بر صبر می نهم و مر بلا را که دوام ندارد جز بیت و اگر نیکی بمن
رسد خوشحال نمیشوم پس هر سرور بی دوامی پست است قال
بعضهم؛ تروح لك الدنیا بغیر الذی غدت؛ وتحدث من بعد
الامور امور؛ وتجری اللیالی باجتماع وفرقة؛ وتطلع فیها انجم
وتغور؛ فمن ظن ان الدهر باق سروره؛ فذاك محال لا یدوم
سرور؛ عفی الله عمن صیر الهم واحدا؛ وایقن ان الدائرات تدور؛ ابن
خلکان در تاریخ خود گفته که پسر صغیری از فرزند قمر دعان برادر کرد
و ملتفت مردم شد و گفت؛ وما نحن الا مثلهم غیر اننا اقمنا
قلیلا بعدهم ثم نرحل؛ یعنی نیستیم ما مگر مثل اینها که مردند سوای
انکه ما کمی بعد از اینها اقامه میکنیم پس ما هم رحلت میکنیم راوی گوید
پس بعد از این بفاصله ایامی وفات کرد تذکره دیگر انکه مصاب
ملاحظه مصایب وارده و بلیتهای نازله بر سایر عباد را نماید و
مشاهده کند که این فقط ضعیف را که او ادنی و دارد که از بلاها مسلم و معاف
باشد یا از برای که میسر شد ابنیا و ائمه و اولیا و اتقیا ملوک و اغنیا
فقرا و ضعفا همه را ان نوشیده اند شربت تضیعی داده اند و هیچ طایفه
برات معافی لهذا اینگونه سوانح نداده اند و چه واضح است که ارباب
خرد و هوش اگر این مطلب را متذکر شوند مضمون البلیة اذا عمت
طابت بلا گوارا و ثبات در دل حاصل میشود هفتم تسلیت که رسول خدا

خدا ص فرمود من عظمت مصیبته فلیذکر مصیبته بی فانها ستهون علیه یعنی هر کرا
بزرگ شود مصیبت پس بخاطر آورد مصیبت مرا پس بدرستیکه آن
مصیبت نزد او است که آسان شود بر او یا آنکه مصیبت من او را بر او
آسان میگرداند دیگر منقولست که آنسرور ص در مرض موت فرمود
ایما عبد من امتی اصیب بمصیبة بعدی فلیتعز بمصیبته بی عن
المصیبة التی تصیبه بغیری فان احدا من امتی لن یصیب بمصیبة
بعدی اشد علیه من مصیبتی یعنی هر بنده از امت من که برسد او را
مصیبتی بعد از من پس تسلی دهد خود را بمصیبتی که باو رسیده بواسطه
من از مصیبتی بعد از من که سخت تر باشد بر او از مصیبت من و در خبر
دیگر محکی از ابن عباس انجناب مستطاب ص فرمود که اذا اصاب احد
مصیبة فلیذکر مصیبته بی فانها من اعظم المصایب یعنی هرگاه
یکی از شما را مصیبتی رسد بخاطر آورد مصیبت خود را بواسطه من
پس بدرستیکه این مصیبت از بزرگترین مصیبتها است در قرب
الاسناد مسندا مرویست که فرمود من اصیب بمصیبة فلیذکر مصیبته
بی فانها اعظم المصایب در کافی از ثقه از جناب باقر علیه السلام روایت
کرده که فرمود ان اصبت بمصیبة فی نفسك او فی مالك او فی
ولدك فاذکر مصابك برسول الله ص فان الخلایق لم یصابوا بمثله
قط و همین مضمون را از جناب صادق علیه السلام نیز روایت کرده
و نیز روایت کرده از آنسرور علیه السلام که فرمود من اصیب بمصیبة فلیذکر

مصابه بالنبی فانه من اعظم المصائب. جناب امیر المؤمنین علیه السلام مأثور است

که آنحضرت چون سیدة نسا جناب فاطمه زهرا علیها التحیة و السلام و الصلوة

مسجاة بثوب دیدند و گریستند و این قصیده در مرثیه گفته فرمودند

لکل اجتماع من خلیلین فرقة * وان الذی دون الممات قلیل

از برای هر اجتماع از دو دوست جدائی است * و بدرستیکه اجتماعیکه مرگ نزدیک کم است

اری علل الدنیا علی کثیرة * وصاحبها حتی الممات علیل

می بینم ناخوشیهای دنیا را بخود بسیار * و صاحب این علل تا مردن علیل است

وان افتقادی فاطما بعد احمد * دلیل علی ان لا یدوم خلیل

و بدرستیکه نیافتن من فاطمه را بعد از پیغمبر * دلیل است بر اینکه باقی نمیماند هیچ دوستی

و در دیوان در عدا این ابیات ابیات دیگر مأثور است و نیز فرموده

الا ایها الموت الذی لست تارکی * ارحنی فقد افنیت کل خلیل

ای آنچنان مرگی که نیستی ترک کننده من * براحت ده از این غم که فانی کردی هر دوستی را

اراک بصیرا بالذین احبهم * کانک تنحو نحوهم بدلیل

می بینم ترا بینا بکسانیکه من دوست دارم ایشان را * گویا تو میروی بجانب ایشان میکنی بر اینکه راهنمای

و چون دستهای مبارک را نفض کرد از خاک قبر او متمثل بقول بعضی شده

اقول وقد فاضت دموعی حرة * اری الارض تبقی والاخلاء تذهب

میگویم من در حالیکه بتحقیق که میریزد اشکهای من از روی گرمی * می بینم زمین را باقی و دوستان میروند

اخلاء لو غیر الحمام اصابکم * عتبت ولکن ما علی الموت معتب

ای دوستان اگر غیر مرگ بشما میرسید * من عتاب میکردم لکن بر مرگ عتابی نیست

مرویست

مرویست که آنحضرت علیه السلام فرمودند که کنت بفدك فی بعض حیطانها

وقد صارت لفاطمة علیها السلام فاذا انا بامرأة قد قحمت علی وفی

یدی مسحات وانا اعمل بها فلما نظرت الیها طار قلبی مما تداخلنی من

جمالها فشبهتها ببثینة بنت عامر الجمحی وکانت من اجمل نساء قریش فقالت

یا ابن ابی طالب هل لك ان تتزوج بی فاغنیك عن هذه المسحات

وادلك علی خزائن الارض فیکون لك الملك ما بقیت ولعقبك

من بعدك فقال لها علیه السلام من انت حتی اخطبك من اهلك قالت

انا الدنیا قال لها فارجعی واطلبی زوجا غیری فاقبلت علی مسحاتی

وانشأت اقول یعنی در بعض باغهای فدك بودم در وقتیکه منتقل

بفاطمه علیها السلام شده بود ناگاه زنی فرود آمد بر من و در دست من بیلی

بود که باو کار میکردم چون نظرم بر او افتاد دل من پرید از آنچه داخل

شد بر من از جمال او پس تشبیه کردم او را ببثینه دختر عامر جمحی و او از

جمیلترین زنهای قریش بود پس گفت ای پسر ابیطالب آیا میخواهی مرا

تزویج کنی تا آنکه ترا غنی سازم از این بیل و بنمایم خزاین زمین را پس

پادشاهی از برای تو و عقبه تو بعد از تو باشد پس حضرت فرمود کیستی

تو تا من ترا از اهل تو خطبه کنم گفت من دنیایم حضرت باو فرمود برگرد

و طلب کن شوهری غیر از من پس فرمود که رو به بیل خود کردم و شروع کردم

لقد خاب من غرته دنیا دنیة * وما هی ان غرت قرونا بطائل

هر آینه بتحقیق که ناامید شد کسی که فریب داد او را دنیای دنیه * و نیست این دنیا اگر فریب دهد گروهها را بفایده

اتتنا علی زی الغرور بزینة * وزینتها فی مثل تلک الشمائل

آمد ما را بر هیئت لباس غرور و فریب و زینت و آرایش او هم بمثل این شیوها بود

فقلت لها غری سوای فاننی * عزوف عن الدنیا ولست بجاهل

پس گفتم او را که فریب ده غیر مرا پس بدرستیکه من سیر شده و اعراض کرده ام از دنیا و نیستم نادان

وما انا والدنیا فان محمداً * احل صریعاً بین تلک الجنادل

و مرا از دنیا چه کار پس بدرستیکه پیغمبر خدا حلول کرده هلاک شده در میان این سنگها

وهیهات امنی بالکنوز ودرها * واموال قارون وملک القبائل

و چه دور است که آرزو کنم گنجها و خانهای دنیا را و مالهای قارون و پادشاهی قبیلها را

الیس جمیعاً للفناء مصیرنا * ویطلب من خزانها بالطوائل

آیا نیست همه را بازگشت بفنا و طلب کرده میشود از خزینه داران آن نعمتهای او

فغری سوای اننی غیر راغب * بما فیک من ملک وعز ونائل

پس فریب ده ای دنیا غیر مرا بدرستیکه من رغبت ندارم بآنچه در تست از ملک و عزت و عطا

فقد قنعت نفسی بما قد رزقته * فشانک یا دنیا باهل الغوائل

پس بتحقیق که قانع شده است نفس من بآنچه روزی داده شده ام پس کار تو ای دنیا با صاحبان شرور و آفات است

فانی اخاف الله یوم لقائه * واخشی عذاباً دائماً غیر زائل

پس بدرستیکه من میترسم از خدا در روز ملاقات او و خوف دارم از عذاب همیشه که زائل نشود

کمال الدین بن طلحه شافعی در کتاب مطالب السئول از بعضی حکایت کرده که چون جناب سید الشهدا علیه الصلوة والسلام متوجه کوفه شد فرزدق بن غالب شاعر با او ملاقات کرد و گفت یا بن رسول الله چه کونه

چه کونه روی و اعتماد باهل کوفه میکنی و حال آنکه ایشان پسر عمت مسلم بن عقیل و شیعیانش را کشتند پس حضرت بر مسلم ترحم کرد و فرمود صار الی روح الله و رضوانه اما انه قضی ما علیه وبقی ما علینا پس این ابیات را که در دیوان علوی هست بفرزدق خواند صلوات الله

فان تکن الدنیا تعد نفیسة * فان ثواب الله اعلی وانبل

پس اگر بوده باشد دنیا که شمرده شود پاکیزه پس بدرستیکه ثواب خدا بالاتر و بزرگتر است

وان تکن الابدان للموت انشئت * فقتل امرء فی الله بالسیف افضل

و اگر این بدنها از برای مردن خلق شده اند پس کشته شدن مرد در راه خدا بشمشیر فاضلتر است

وان تکن الارزاق قسماً مقدراً * فقلة حرص المرء فی الکسب اجمل

و اگر روزیها بتقدیر مقدر است پس کم سعی کردن آدمی در کسب فاضلتر است

وان تکن الاموال للترک جمعها * فما بال متروک به المرء یبخل

و اگر مالها جمع کردن آن از برای گذاشتن است پس این که گذاشته شده را چه شده که آدمی بخل کند

روایت کرد سلیمان بن داود علیهما السلام روزی باصحاب خود گفت که خدای تبارک و تعالی بمن ملکی عطا کرده که سزاوار کسی بعد از من نیست مسخر کرده است از برای من باد وانس و جن و طیور و وحوش را و لسان طیر را تعلیم من کرده و از همه چیز بمن عطا کرده و با جمیع اینها تمام نشده سرور من یک روز تا شب و من دوست میدارم اینکه فردا داخل قصر شوم و بر اعلای آن بالا روم و بجمال خود نظر کنم پس غدغن نمود که فردا کسی در قصر برا او داخل نشود چون فردا شد

عصا را بدست گرفته بالای موضعی از قصر خود بالا رفت تکیه بعصا
کرده تماشای ممالک خود را با شادی و فرح میکرد ناگاه دید
جوانی نیکورو و لباس در قصر از بعض روزنهای و داخل شد پرسید
بی اذن که داخل شدی گفت باذن صاحب خانه سلیمان گفت صاحب
خانه سزاوارتر است از من پرسید کیستی گفت ملک الموت گفت
از برای چه آمده گفت برای قبض روح تو پس او را قبض کرده بهمان
حالی که تکیه بر عصا کرده ما شاء الله ماند بنحویکه صف زده کان
در حضور او از جای خود تخلف نکردند و سخنها در باره او مختلف شد
یکی نسبت داد او را بسحر و دیگران مجذوب او قایل شدند نظر
بعدم اکل و شرب و خواب و مؤمنین باعتقاد پیغمبری و بودند تا
آنکه دابة الارض ته عصای او را خورده و افتاد فلما خر تبینت
الجن ان لو کانوا یعلمون الغیب ما لبثوا فی العذاب المهین
سید جلیل نعمة الله جزایری ره حکایت کرده که شهر بزرگی در فارس
دیدم بر سر کوهی و او را اهمیت که از یک سنگ بنا شده و چها
پایان از او بالا میروند و در او حجرهای بسیار است و بالای آن
شهر مجلس بزرگی هست که از برای او سقفی بوده و حال موجود
نیست ولکن ستونهای او موجود است و هر یک از آنها سنگ
سیاهی است که نزدیک بمناره است در ارتفاع و در او حمامی هست
از یک سنگ و در او اهمیهای وضع عجیبی دارد نیکه ...

هر چه طول داشته باشد از چهار سنگ تصنع کرده اند یک سنگ
در زمین یکی در سمت راست یکی در سمت چپ چهارم در سقف
و از جانب فوقانی از برای نور و روشنی سوراخها دارد و گفته بود
که خبر دادند مارا اهل آن بلاد که این شهر از بناهای جنیان از
برای سلیمان ع و در بعض سنگهای او دیدیم که این دو بیت نوشته
شده

این الملوک التی کانت مسلطة — حتی سقاها بکاس الموت ساقیها
کجا رفتند پادشاهانی که صاحب غلبه و سلطنت بودند — تا آنکه [illegible]

کم من مداین فی الآفاق قد بنیت — امست خرابا و طاف الموت اهلیها
[illegible]

دیوان علوی ع در جهت این دو بیت ابیات دیگر هم مذکور و
همچنین معظم ابیات بعد با اختلاف یسیری با تقدیم و تاخیری
مذکور بعلاوه زیادتی دیگر مذکور که بر شهر [illegible] که اعظم
پادشاهان بود این ابیات یافت شده

باتوا علی قلل الجبال تحرسهم — غلب الرجال فلم تنفعهم القلل
[illegible]

واستنزلوا من معالی عز معاقلهم — فاسکنوا حفرا یا بئس ما نزلوا
[illegible]

ناداهم صارخ من بعد ما دفنوا — این الاسرة والتیجان والحلل
ندا کرد ایشان را [illegible] بعد از آنکه دفن شدند — کجا رفتند سریرها و تاجها و حله ها

این الوجوه التی کانت محجبة — من دونها تضرب الاستار والکلل
کجا شدند روهای آنچنانه که در زیر حجاب بودند — که از نزدیک آنها زده میشد پرده ها و تاجها

فاصبح القبر عنهم حین سائلهم ۞ تلك الوجوه علیها الدود ینتقل
پس ظاهر گرد خبر از احوال ایشان در وقتیکه سؤال از ایشان کرد این روها که کرمها بر آنها نقل میکنند

قد طال ما اکلوا دهرا وما شربوا ۞ فاصبحوا بعد ذلك الاکل قد اکلوا
بدرستیکه دراز کشید آنچه خوردند و آشامیدند ۞ پس صبح کردند بعد از آن خوردن خورده شدند
کو نیند بر قبر سیف بن ذی یزن این ابیات نوشته شده

من کان لا یطأ التراب برجله ۞ وطأ التراب بصفحة الخد
کسیکه بود که بزمین راه نمیرفت بپای خود ۞ حال بخاک مذلت صفحه روی خود را گذاشته

من کان بینك فی التراب وبینه ۞ شبران کان بغایة البعد
کسیکه باشد میان تو و او در خاک ۞ دو وجب میان شما در منتهای دوری

لو بعثرت للناس اطباق الثری ۞ لم یعرف العبد من المولی
اگر برگردیده شود از برای مردم طبقهای خاک ۞ شناخته نمیشود بنده از آقا
حکایت شده که بر قصر بعض پادشاهان نوشته شده

هذه منازل اقوام عهدتهم ۞ یوفون بالعهد مذ کانوا وبالذمم
اینجا منزلهای جماعتی که یاد دارم ایشان را ۞ وفا میکردند بعهد از زمانی که بودند و به پیمانها

تبکی علیهم دیار کان یطربها ۞ ترنم المجد بین الحلم والکرم
میگرید بر ایشان جاها اینکه بطرب آورده بود آنها را ۞ ترنم بزرگی میان حلم و کرم

و بفارسی گفته شده ۞ جمعی که بنا بعرش افراشته اند ۞ ایوان
بلند قصرها داشته اند ۞ از هستی آن قوم اثر باقی نیست
اکنون درو ... آنچه کاشته اند ۞ ناصر خسرو براهی میگذشت
مست لا یعقل نه چون میخوارگان ۞ دید قبرستان و مبرز رو برو
بانگ برزد گفت کای نظارگان ۞ نعمت دنیا و نعمت خواره بین

بین آنش نعمت اینش نعمت خوارگان ۞ در اخبار آمده که اسکندر
روزی با عسکر خود گذر کرد بر مردی در مقبره نشسته و پیش
روی او استخوانهای پوسیده و کاسه‌های سر کهنه جمع شده
و در آنها نظر میکند اسکندر گفت با این استخوانها چه میکنی گفت
در این مقبره جمعی از فقراء و جمعی از پادشاهان دفن شده اند خدای
سبحانه مرا فرستاده که جدا کنم استخوانهای پادشاهان را از عظام
فقراء پس هرچه در این جماجم و عظام نظر میکنم تمیز این از آن نمیدهم
اسکندر او را وا گذاشت و گفت والله عزم را قصد نکرد و باین سبب
طلب کرد موضعی را که در او وفات کرد ۞ مرویست که داود علیه السلام بر
غاری گذر کرد در او داخل شد مردی مرده و عظیم الخلقه
در او دید و در نزد سر او سنگی بود که در او نوشته شده بود این مضمون
من رستم پادشاهم هزار سال پادشاهی کردم و هزار شهر را مفتوح
کردم و هزار لشکر را منهزم کردم و هزار دختر از دخترهای پادشاهان
تصرف کردم پس منتقل شدم باینجا می بینی خاک فرش من شده
و سنگ تکیه گاه من و کرمها و جانوران همسایهای من پس هر که
مرا ببیند فریب دنیا نخورد چنانچه مرا فریب داد ۞ از مغربی
حکایت شده که گفت با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بودم وقتیکه
اراده حرب معاویه را داشت پس نظر کرد بکاسه سری در سمت
فرات که زمانها بر او گذشته بود حضرت او را خواند جواب داد

لبیک و در پیش روی او میغلطید و تکلم بکلام فصیح میکرد پس فرمود
برگرد برگشت بجای خود پس از فراغ از حرب نهروان کله سر پوسیده کهنه
دیدیم فرمود او را بیاورید پس بتازیانه خود او را حرکت داد و فرمود
خبر ده مرا که کیستی فقیر یا غنی شقی یا سعید ملک یا رعیت آن کله بزبان
فصیح گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین من پادشاه ظالمی بودم و من
دوبرز بن هرمز پادشاه پادشاهان مالک مشارق و مغارب سهل
وجبل و بر و بحر شدم هزار شهر معمور کردم و هزار پادشاه را کشتم
پنجاه شهر بنا کردم پانصد هزار جاریه بکر را افتضاض کردم و خریدم
هزار بندهٔ ترک و هزار بندهٔ ارمنی و هزار رومی و هزار زنگی را و
هفتاد دختر از دخترهای سلاطین را تزویج کردم و پادشاهی در
زمین نبود مگر اینکه من بر او غلبه کردم و با اهل او ظلم کردم چون ملک
الموت نزد من آمد گفت یا ظالم یا طاغی خالفت الحق لرزه بر اعضاء من
افتاد و هفتاد هزار پادشاه زاده در حبس من بود از حبس بیرون فرستاد
چون روح مرا گرفت اهل زمین از ظلم من ساکن شدند و من معذبم
در آتش ابدا لا بدین و خدا هفتاد هزار زبانیه بر من موکل کرده در دست
هر یک مرزبه از آتش هست که اگر بکوههای زمین زده شود سوخته
و پراکنده میشوند و هر وقت که ملک مرا بیکی از آنها میزند آتش من
شعله میکرد پس زنده میکند خدا مرا و عذاب میکند مرا بسبب ظلم بر
بندگان او همیشه و همچنین موکل کرده است خدا تعالی بعد هر مومنی که

که در بدن من هست ماری و عقربی که مرا میگزند و آن حیات و عقارب
میگویند که این جزاء ظلم تو است بر بندگان خدا پس جمجمه ساکن شد و
جمیع لشکر حضرت گریستند و بر سر زدند و گفتند یا امیر المؤمنین ما حق
ترا ندانستیم بعد از آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله ما را اعلام کرد و ما
و نصیب خود زیان کرده ایم و از تو چیزی کم نمیشود پس ما را حلال کن
بتقصیری که در حق تو کردیم و بغیر تو در مقام تو راضی شدیم بدرستیکه
ما پشیمانیم پس حضرت امر بدفن جمجمه فرمود و در آن وقت لب نهروان
از ماهیان دریا و هر نهنگ و حیوانی که بود [illegible] آمدند و با آنحضرت تکلم
کردند و دعا باو کردند و شهادت با امامت او دادند و در این باب گفته
شده سلام علی زمزم و الصفا سلام علی سدرة المنتهی لقد
کلمتک لدی النهروان نفار الجماجم اهل الثری و قد بلت
لک حیتانها نادیك منهنه بالولاء و تطویل در امثال این
حکایات از وضع کتاب خارج است مقصود صرف التفات و فکر فصاحت
با امثال و نظایر این وقایع **تذکره دیگر** آنکه اصحاب ملاحظه کنند که خدا و پیغمبر
نعمت ایجاد و سایر نعمتها اگر از جمله ولد باشد باو داده بابا و ولد او
سلوک عنفی نماید مگر آنچه اصلح بحال ایشان باشد پس آنچه مصلحت بود
بخاطر میرسد که اگر ولد ما نه بود چنین و چنان میکرد و بی خیالی از غفلت
خصوصا با اینکه علم بعاقبت امور ندارد شاید اگر ما نه بود کارها میکرد
که فساد دارین بر آنها مترتب میشد و خدا در وی مرا او را میکرد

که بنده دعا می کند که خدا او را رحم کند و دعای او را مستجاب کند در امثال
این سوانح خدا تعالی علاوه بر آنکه میفرماید کیف ارحمه من شیء به ارحمه چگونه
رحم کنم او را از چیزیکه بهمان چیز باو رحم کرده ام بسند صحیح از داود
بن فرقد از جناب امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که فرمود ان فیما
اوحی الله الی موسی بن عمران یا موسی بن عمران ما خلقت خلقا احب
الیّ من عبدی المؤمن فانی انما ابتلیته لما هو خیر له وازوی عنه ما
هو خیر له وانا اعلم بما یصلح عبدی فلیصبر علی بلائی ولیشکر نعمائی
ولیرض بقضائی اکتبه فی الصدیقین عندی اذا عمل برضائی واطاع
امری یعنی بدرستیکه در آنچه وحی فرمود خدا بموسی بن عمران این بود
که ای موسی بن عمران نیافریده ام من مخلوقی که دوستتر باشد بسوی من
از بنده مؤمن من پس بدرستیکه من مبتلا نیست و جز این نیست که مبتلا میکنم
او را بچیزیکه او خیر او است و باز میدارم چیزیرا که ندادن او خیر او است
و من دانا ترم بآنچه صلاح بنده منست پس البته صبر کند بر بلای من
و شکر کند نعمتهای مرا و راضی شود بقضاء من تا قرار دهم او را در
صدیقین نزد خود هرگاه برضای من عمل کند و اطاعت کند امر مرا
و در معتبره عمرو بن نهیک از امام رضا علیه السلام مرویست که فرمود قال الله
عز و جل عبدی المؤمن لا اصرفه فی شیء الا جعلته خیرا له فلیرض بقضائی
ولیصبر علی بلائی ولیشکر نعمائی اکتبه یا محمد من الصدیقین
عندی تذکره دیگر آنکه بنظر بصیرت ملاحظه کند که در موت و لذت
بمقتضا

بمقتضای آیات و اخبار سابقه چیزها در این مترتب و اما نفع او بر فرض بقاء
مشکوک فیه بلکه موهوم و در غالب مظنون العدم چنانچه بملاحظه
اغلب ابناء دنیا ظاهر میشود اگر عمده مقصود میراث بردن باغ و بستان
یا سنگ و زر یا مواشی و حیوانات است از این میراث پست اگر منتقل
شود بارث فردوس اعلی در جوار اولاد انبیا علیهم السلام البته بهتر اگر علم
و کتب میخواهد میراث برای او گذارد ببیند اگر میسر شود کدام یک از این
دو ثواب موعود احسن خواهد بود اگر چیز و لذت التذاذ او بمطاعم دنیا
و مشارب دنیا منظور او است پس واضح است که این لذات مشوب مکدر
بامراض و مرارات بهیچوجه معادل لذات جنت نخواهد بود و بهشت بعد
دنیا نیست پس آنچه را که از برای او در آنجا طالب است احسن از او در ایاب
بعد از مردن دارد و اگر در این دار همیشه اگر چه حال بقا باشد لکن بیش
و هم او را از مرضها و کرمها و خوف و مرض و برهنگی و گرسنگی و ناخوشی
و فقر و پریشانی و اذیت و الم دارد در آنجا از همه اینها فارغ و آسوده
در حجر ابراهیم علیه السلام یا ساره یا فاطمه زهرا صلوات الله علیها مرتب
کنان و اقارب و رفقاء او پیش از او آنچه خواهد از ملاذ انواع او
میسر و مهیا است ملاحظه کن اگر فقیری را پسر عزیزی باشد که او را
بلباس خشن و طعام دنی در خانه به پرورش و شیرها و موری
با انواع مشقت توجه میکند پس حکیم بانصاف غلام خود را بمحض تلطف
بفرستد که از برای تو غلامی از مکان بلندی و قصر رفیعی مهیا کرده ام

وانواع نعمتها از ماکول و ملبوس و اطهار و عمار و غیر اینها در او برقرار
کرده ام پدر خود را زود بغربت که جائیه در غایت مهربانی با او توجه
میکنند و آنچه خواهد و خواهد از برای او میسر تا آنکه تو هم کار خود را
تمام کنی و با او ملحق شوی و فقیر بداند که الحکیم صادق و عادل و عطوف
و قادر است اگر مسامحه کند و نه دهد و جواب نه دهد که وثوق بعوادی تو
دارم اما او را از خود جدا عینکم البته او را ملامت میکنند و اگر شکر
او را بجا آورد و بطیب نفس ولد را تسلیم کند ممدوح است و تعبدا این
در عائده حادیه عشر سطرها از جنت دنیا و احوال اطفال بیان خواهد
شد در دیوان منسوب بجناب امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام مذکور که فرموده

جزی الله عنا الموت خیرا فانه ؏ ابر بنا من والدینا وارأف

جزا دهد خدا از ما مرگ را جزای خیر پس بدرستیکه او ؏ نیکی کننده تر است بما از والدین و مهربان تر

یعجل تخلیص النفوس من الاذی ؏ ویدنی من الدار التی هی اشرف

تعجیل میکند بتخلیص نفسها از آزار و اذیتها ؏ و نزدیک میکند بداری که او اشرف است

تذکره دیگر اگرچه در تذکره سابقه مندرجست اینست که خصوص قضا
وارده بر سبط رسول خدا سید الشهداء روح العالمین فداه و اهل بیت
طاهره و اصحاب با جان ان قدوه ابرار دنیا نیاید نه هر و لیکن مصیبتی
که در عالم دنیا مبتلا شده شرح آن مصایب را بخاطر آورد تا آنکه این
مصیبت که بخود او وارد شده در نظرش سهل و لاشیء شود ترا بخدا
انصاف ده که چندین هزار مصیبت برابری با همین مصیبت تواند
کرد که سر انور فرزند پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را بر نیزه کنند و اهل بیتش

بیتش را که ملائکه مقربین حرمه ایشان بودند مجلس زنا زاده برسم اسیری
داخل کنند و هم چنین هر یک از مصایب دیگر که نتوان اشاره بشطری از
ایشان نمود ؏ انسی حسینا بالطفوف مجدلا ؏ ومن حوله الاطهار کالانجم
الزهر ؏ انسی حسینا یوم سیر برأسه ؏ علی الرمح مثل البدر فی
لیلة البدر ؏ انسی الصبایا من بنات محمد ؏ یهتکن من بعد
الصیانة والخدر ؏ آیا فراموش کنیم حسین علیه السلام را که در کنار فرات مقتول
و بر زمین افتاده و در اطراف و آل اطهار مثل ستارهای درخشنده
آیا فراموش کنیم حسین علیه السلام را در آن روز که سر او را بر نیزه کرده میبردند
چون ماه تمام در شبی که ماه در تمام شود آیا فراموش کنیم اطفال دختران
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را که هتک حرمت ایشان کردند بعد از
آنکه حفظ کرده شده و محترم و مستور بودند ؏ بنفسی خدود
فی التراب تعفرت ؏ بنفسی جسوما بالعراء تعرت ؏ بنفسی رؤسا
معلیات علی القنا ؏ الی الشام تهدی بارقات الاشعر ؏ بنفسی شفاه
ذابلات من الظماء ؏ ولم تحظ من ماء الفرات بقطرة ؏ بنفسی عیونا
غایرات شواخصا ؏ الی الماء منها نظرة بعد نظرة ؏ جانم فدای آن صفحات
روهای مبارکه که در خاک مالیده و گذاشته شدند جانم فدای آن
بدنهای برهنه در بیابان افتاده جانم فدای آن سرهائی که بالای نیزها
کردند و بشام هدیه بردند که از آنها نور میدرخشید جانم فدای
آن لبها که از تشنگی خشکیده و یک قطره از آب نصیبی نبرده جانم

غذای لجنیمهای فرو رفته که مشاهده برای عود نند نظری بعد از نظری

تذکرهٔ دیکر آنکه مصاحب ملاحظه کند که ابنا دنیا که مطبوع بر کدورت

و عنا و مجبول بر محنت و بلا است چگونه میشود که همه آرزوها در آن

بعمل آید و حال آنکه خدا ابنا دنیا را از راحت و قرار نیافریده است و اگر راحتی

در او بعضی میشود راحت خالصه نیست بلکه با شایبه درد و رنج

است و لذا میخواهند انبیا و اولیا علیهم السلام بلاها نازل میشد که کوهها

تاب تحمل نظری از آنها ندارند و فی خبر ان عبادی یطلبون منی

ما لا اخلقه و هو الراحة فی الدنیا و یدعون طلب ما خلقته و

هو النعیم المقیم یعنی بدرستیکه بندگان من طلب میکنند از من چیزی را

که خلق نکرده ام او را که او راحت در دنیا است و ترک میکنند طلب

چیزی را که خلق کرده ام که نعیم مقیم باشد و در خبر دیگر است که خدا تعالی

وحی بداود کرد یا داود ترید و ارید فانما یکون ما ارید فان سلمت

لما ارید کفیتک ما ترید و ان لم تسلم لما ارید اتعبتک فیما ترید ثم

لا یکون الا ما ارید یعنی ای داود تو اراده میکنی و من اراده

میکنم و نمیشود مگر آنچه مراد منست پس اگر تسلیم مراد مرا کردی کفایت

میکنم ترا چیزی را که اراده کرده و اگر تسلیم نکردی مراد مرا بتعب

میاندازم ترا در چیزیکه اراده داری پس نمیشود مگر آنچه من اراده

کرده ام در دیوان علوی است یا طالب الصفو فی الدنیا بلا کدر

طلبت معدوما فایس من الظفر و اعلم بانک ما عمرت ممتحن بالخیر

بالخیر و الشر و المیسور و العسر لن تنال بها نفعا بلا ضرر و لهذا

خلقت للنفع و الضرر یعنی ای طالب خالص بی کدورت

طلب میکنی چیزی را که وجود ندارد پس نا امید شو از فیروز شدن

و بدانکه تا زنده مبتلا خواهی بود به نیک و بد و آسانی و دشواری

از کجا می یابی در دنیا نفع بی ضرر و حال آنکه دنیا خلق شده است

از برای نفع و ضرر و در دیگر فرموده تطلب الراحة فی دار الفنا

خاب من یطلب شیئا لا یکون یعنی طلب آسایش میکنی در دار نیستی

نا امید است کسیکه طلب میکند چیزیرا که بهم نمیرسد و دیگر فرموده

تحرز عن الدنیا فان فناءها محل فناء لا محل بقاء فصفوها

ممزوجة بکدورة و راحتها مقرونة بعناء دوری کن از دنیا

که بدرستیکه پیش در این سرا جای نیست شدن نه محل باقی ماندن

خالص او آمیخته است او آمیخته است بتیرگی و راحت او قرین رنج

و تعب است از جمله اشعار منسوبه بشیخ ابو الفتح بستی که

مناسب مقام است زیادة المرء فی دنیاه نقصان و ربحه غیر محض الخیر خسران

زیادتی در دنیای آدمی نقصانست و ربح و نفع او در چیزی که خیر محض نیست زیانست

و کل وجدان حظ لا ثبات له فان معناه فی التحقیق فقدان

و یافتن هر بهره و نصیبی که بقائی از برای او نباشد پس بدرستیکه معنی او در حقیقت نایافتن است

یا عامر الخراب الدهر مجتهدا بالله هل لخراب الدهر عمران

ای تعمیر کننده این زمانه خراب که در او ساعی شده ترا بخدا قسم آیا از برای خرابی روزگار عمرانی هست

ويا حريصاً على الاموال تجمعها / انسيت ان سرور المال احزان

واى حريص بر اموال كه جمع ميكنى انها را / فراموش كرده اى كه خوشى مال اندوه هاست

دع الفؤاد عن الدنيا وزخرفها / فصفوها كدر والوصل هجران

بردار دل را از دنيا و زينت دنيا / پس خالص او تيره و وصل او هجران است

تا آخر كلام ان و از اشعار فاضل ابو الحسن تهامى در مرثيه كه براى پسر خود گفته

حكم المنية فى البرية جارى / ما هذه الدنيا بدار قرار

حكم مرگ در آفريده گان نافذ است / نيست اين دار دنيا دار قرار و آرام

بينا يرى الانسان فيها مخبرا / حتى يرى خبرا من الاخبار

در حين اوقاتى كه انسان در دنيا خبر دهنده است … مرگ خواهد … خبرى از اخبار

طبعت على كدر وانت تريدها / صفوا من الاقذاء والاكدار

مطبوع و مجبول است دنيا بر كدورت و تو از او ميخواهى خالص از بديها و كدورتها

ومكلف الايام ضد طباعها / متطلب فى الماء جذوة نار

و تكليف كننده روزگار را بر خلاف مقتضاى طباع او مثل كسيست كه طلب كند در آب شعله آتش را

والعيش نوم والمنية يقظة / والمرء بينهما خيال سار

و زندگانى خواب است و مرگ بيدارى است / و آدمى در ميان اين دو خيالى است كه سير ميكند

والنفس ان رضيت بذلك وابت / منقادة بازمة المقدار

و نفس خود با … رضا باشد يا امتناع كند / اختيارى ندارد و اطاعت كننده … مقدار

فاقضوا مآربكم عجالا انما / اعماركم سفر من الاسفار

پس حاجتهاى خود را … شتاب كه عمرهاى شما سفرى است از سفرها

وتراكضوا خيل الشباب وبادروا / ان تسترد فانهن عوارى

و بر انگيزيد و يا بزنيد … جولان … پيشى گيريد اينكه استرداد … عمرها را … عاريه اند

عاريه اند

فالدهر يشرق ان سفى (?) وبعض ان / يهفو ويهدم ما بنى ببوار

پس زمانه را آب در گلو ميشكند … اگر … هلاك …

ببوار

ليس الزمان ولو حرصت مسالما / خلق الزمان عداوة الاحرار

زمانه اگر چه تو حريص … زمانه دشمنى كردن با آزادگان را

تذكره ديگر اينكه مصاب گرچه بظاهر يك نعمتى از او در عاجله دنيا
مفقود شده منت كه تها بر نعم خداوندى واهب العطايا در وقت
مصيبت نبود و فقدان آنها يا بعض آنها را ملاحظه و تصور كند
مثلا اگر بجاى ولدى كه فوت شده مادر او يا برادر او يا خواهر او هم فوت
ميكرد چه ميشد و امر عجيبى نيست و همچنين اگر مال او هم از دست برود
يا ذلت عارض او شود يا بدست ظالم گرفتار شود يا مورد شماتت
اعدا شود يا ناتوان و مريض شود يا چشم او كور و يا زبان او لال شود
الى غير ذلك از نعمتهائى كه ابدا كاهست التفات ببعض آنها نكرده و
نميتواند عد و احصا نمايد اگر مصيبت زده بعض آنها را در هنگام
مصيبت ملاحظه كند و چنانچه آنها را بعد كه حال وقت فقدان آن را
و بايد در مقام علاج در آيد البته با وجود اين تذكر و شكر نعمت على
اختلاف مراتبه ثبات در دل و اطمينان كامل حاصل كردد و اما
نعمتهاى ظاهره و باطنه خدا كه در ابعاد بندگان كل موجود قطع نظر

از انجمله بعضی دون بعضی بحسب حکم بالغه مخصوص بان شده اند پس
امری نیست که توان عد و احصا نمود ولن تعدوا نعمة الله لا تحصوها
واسبغ علیکم نعمه ظاهرة وباطنة بلکه نعمتها ندکه از کوه کوه
نیست و زخارف دنیا با یکی از انها مقابله و برابری نمیکند مرویست
که یکی از فقراء شیعه شرفیاب حضور ساطع النور جناب امام جعفر
صادق صلوات الله علیه شده شکایت از فقر کرد حضرت فرمود
تو از شیعیان ما هستی و دعوی فقر میکنی شیعیان ما همه ایشان
اغنیاء اند پس فرمود ای فلان از برای تو تجارتی هست که ترا بی نیاز
کرده عرض کرد چیست آن تجارت فرمود اگر مردی غنی بتو بگوید که پر
دنیا نقره بتو میدهم واز ولایت و دوستی اهل بیت علیهم السلام بر گرد
هر آینه ایا میکنی گفت نه یابن رسول الله اگرچه دنیا پر از طلا داده شود
حضرت فرمود در چنین حالت تو فقیر نیستی واینست جز این نیست که فقیر کسی
که انچه تو داری نداشته باشد پس او را عطائی صله فرمودند منقولست
که شخصی پای او بجهة اکله از زانو افتاده در مجموع شب ورد او این
بود الحمد لله الذی اخذ منی واحدة و ترک ثلاثا و عزتک لان
کنت اخذت لقد ابقیت ولئن کنت ابتلیت لقد عافیت یعنی حمد
از برای خداوندی که گرفته است از من یکی را و سه تا را گذاشته است
قسم بعزت تو که اگرچه گرفتی هر آینه بتحقیق که باقی هم گذاشتی و اگر
چه مبتلا کردی عافیت هم دادی منقولست که حضرت عیسی علیه السلام مرور

مرور فرموده بود بکوری مبروص زمین گیر مفلوجی که گوشت او از ناخوشی
جذام ریخته بود و میگفت الحمد لله الذی عافانی مما ابتلی
به کثیرا من خلقه حمد از برای خدائی که عافیت داده است مرا از انچه
مبتلا کرده است باو بسیاری از مخلوق خود را حضرت فرمود ای مرد
چه بلائی است که من او را مصروف از تو می بینم گفت یا روح الله من بهترم
از کسیکه خدا در دل او قرار نداده انچه را که در دل من قرار داده از
معرفة خودش فرمود راست گفتی پس حضرت دست او را گرفته
از برکات او انچه در او بود زایل شده با انحضرت مصاحب و مشغول
عبادت شد و نظیر این حکایات چه گذشته و چه خواهد امد بسیار مصیبت
زده کان بقدر معرفة والتفات اگر بالاتر از مصیبت سابق را تصور
نموده بوظیفه شکر و حمد باقی مانده قطع نظر از حمد و شکر با اجر
انچه رفته قیام نماید هم باعث سهولت مصیبت و هم بمفاد لئن
شکرتم لازیدنکم موجب مزید نعمت بخیر فقد مالی یا عزتی یا
موت دوستی و یا فقد صحتی از سایر نعمتها واجبه و او لا دوقت
خداوند بر اهلاک همه انها و دیگر ان نباید غافل شده و عام
نعمتها در همانکه از دست رفته فرض نشاید کرد که در حین فقد
ان نعمت خود را از مشاغل دنیا و اخرت باز دارد مبنا بر زواجر
کاهیده قدر اسعوقات و خیالات افسرده نماید منقولست که
قومی از بنی عباس بر بعض خلفاء جور وارد شدند در میان ایشان

ضرب کوری بوده است و استفسار چشمهای او را کرد گفت شبی در شکم
وادی منزل کردم و از طایفه عبس کسی اغنیا تر کمال و عیال من زیادتی
کند سیل مرا که نبود از اهل و مال و ولد همه را برد مگر شتری و ولدی
شتر فرار کرد آن طفل را گذاشتم و از عقب شتر رفتم اندکی راه نرفتم
که آواز طفل را شنیدم برگشتم دیدم گرگ سر در شکم او کرده او را میخورد
برگشتم شتر را بگیرم بیانه چشم مرا لگد کرد پس صبح کردم نه مالی نه
اهلی نه ولدی نه چشمی دارم پس بر مالک شاید که التفات بنعمت ولد
و بی ولد نعمت چشم را و بی چشم نعمت نبا را و همچنین ازیاد نهند
غیر این ضرب خوصه مثل او وا و خود را بالاتر فرض کند مثل اینکه
کو یا لال یا شل یا دیوانه یا مجذوم و مبروص شود یا آنکه ظالمی او را
بانواع عذاب معذب کند یا بین الناس مفتضح شود یا سیاه رو و یا
زخمهای قبیحه در رو و اعضاء او ظاهر شود که خلق نفرت کنند یا قوای
شهویه یا ادراکیه او از کار افتد یا سر و عقل و بدن آید و نحو اینها
که بعنوان احصا نبود و مرکب و واحد اینها را در عالم ایجاد در بعض
در بعض عباد چه دیده و چه شنیده قطع نظر از مراتب معرفة و نعم روحانی
منقولست که هرون رشید با ابن سماک گفت مرا وعظ کن وعده دست او
شربه آبی بود گفت یا امیر المؤمنین اگر برسد بتو و حبس شود از تو این
شربت آب آیا به پادشاهی خود میخری گفت بلی گفت هر چه مرا اگر حبس شود
از تو بیرون رفتن او یعنی دفع نشود و حل تو بدر آید آیا پادشاهی را

پادشاهی را بعوض میدهی گفت بلی گفت پس خیری نیست در سلطنتی که
مقابل شربه و یک بوله نباشد **مؤلف گوید** که اگر سؤال از عدم حبس
بول هم میکرد مثل آنکه دفع شود بطریق تقاطر که قوه ماسکه زایل شود
باز ظاهر اینست که همان جواب میداد و چه بسیار بسیار از این قبیل نعمت
که بر سلطنت مشارق و مغارب زمین تقدم دارد و وجود التفات
اکثر مردم غیشوند از **امالی** شیخ صدوق ره از جناب امام محمد باقر ع
منقولست که رسول خدا صلی الله علیه و آله بجناب امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود بگو چیست اول نعمتی که عطا کرده است بتو خدای عز و جل و
انعام کرده بتو باو گفت اینکه خلق فرموده مرا جل ثناؤه و حال آنکه چیز
مذکوری نبودم فرمود راست گفتی دویم نعمت چیست گفت اینکه با
احسان فرموده در وقت خلقت من پس مرا زنده کرد اینه نه موات
فرمود راست گفتی سیم چیست گفت اینکه خلق و انشاء فرموده مرا وله الحمد
در نیکو صورتی و اعدل ترکیبی فرمود راست گفتی چهارم چیست گفت
اینکه گردانیده است مرا متفکر و واعی یعنی حافظ نه سهو کننده فرمود
راست گفتی پنجم چیست گفت اینکه گردانیده است از برای من شواعری حین
که ادراک میکنم آنچه را که میخواهم بانها و از برای من قرار داده سراجی میزی
یعنی عقل فرمود راست گفتی ششم چیست گفت اینکه هدایت کرده است
مرا از برای دین خود و مرا از راه خود بدر نکرده فرمود راست گفتی هفتم
چیست گفت اینکه گردانیده است از برای من بازگشتی در زندگانی و حیوانی

كه انقطاع و فنا از براى او نيست فرمود راست گفتى هشتم چيست گفت
اينكه گردانيده است هر املاك و مالك نه مملوك فرمود راست گفتى نهم
چيست گفت اينكه گردانيده مسخر و ذليل كرده است از براى ما آسمان
و زمين خود و ما بين آنها را از خلق خود فرمود راست گفتى دهم چيست
گفت اينكه گردانيده است ما را سبحانه مردهاى قوام بر حلايل و زنهاى خود
نه زنها فرمود صدقت فما بعدها قال كثرت نعم الله يا نبى الله و
طابت وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها يعنى راست گفتى بعد از اينها
چيست گفت بسيار است نعمتهاى خدا اى پيغمبر خدا صلى الله عليه و آله
و طيب و پاكيزه است و اگر بخواهيد بشمريد نعمتهاى خدا را نميتوانيد
شماره كنيد آنها را پس رسول خدا صلى الله عليه و آله تبسم فرمود
و فرمود ليهنك الحكمة ليهنك العلم يا ابا الحسن فانت وارث علمى و
المبين لامتى ما اختلف فيه من بعدى الى آخر الحديث **تذكره ديگر**
آنكه ملاحظه كند كه شدت و عسر و ضيق صدر و ضرر دنيا را ابد بر وجه حتم
بمقتضاى شواهد متكثره در عقب است چنانچه از ما سبق محقق شد
و آيه وافى هدايه فان مع العسر يسرا ان مع العسر يسرا بيان ناطق است
محصل آنكه پس بدرستيكه با عسر و شدت يسر و آسانى است بدرستيكه
با عسر يسر است و ظاهر آيه شريفه اينست كه هر عسر را دو يسر مصاحب است
نه اينكه جمله ثانيه تاكيد جمله اولى باشد و بعضى اين معنى را استفاده
از تعريف عسر و تنكير يسر كرده اند پس عسر نظر بتعريف متعدد نميشود
خواه

خواه لام از براى عهد باشد يا جنس بخلاف يسر كه ثانى غير اول است و
اين معنى واضحتر ميشود بآنچه در مجمع البيان از فخر عالم امكان صلى الله عليه
و آله روايت كرده كه آنحضرت مسرور و خوشحال بيرون آمدند خندان و
ميفرمود لن يغلب عسر يسرين فان مع العسر يسرا ان مع العسر يسرا يعنى
هرگز ظفر نمى يابد يك عسر بدو يسر پس بدرستيكه با عسر يسر است بدرستيكه
با عسر يسر است و همين بشارت ارباب مصايب را كه در شدت و ضيق صدر
افتاده اند كفايت ميكند **اخبار** مستطاب امير المؤمنين عليه السلام ماثورست
كه فرمود الصبر مفتاح ما يرجى • و كل خير به يكون • فاصبر وان طالت
الليالى • فربما طاوع الحرون • و ربما نيل باصطبار • ما قيل هيهات
لا يكون • يعنى صبر كليد آنچيزيست كه اميد باوهست و هر خيرى بسبب صبر
بانسان ميرسد پس صبر كن اگر چه شبها دراز باشد پس بسا باشد كه
اسپى كه از جاى خود حركت نميكند اطاعت كرده براه موافقت و بسا باشد
كه بواسطه صبر انسان بمقامى ميرسد كه گفته ميشود دور است چنين چيزى
و نميشود **ايضا** ماثورست كه فرمود لا تجزعن اذا نابتك نايبة
لم يبد منه على علائة الهلع علاءات بكسر عين يعنى در هر حالت و
هلع بفتحتين الخش جزع است يعنى جزع مكن البته هرگاه برسد ترا
مصيبتى پس صبر كردن در نزد تنگى جاى فراخ شدن است بدرستيكه
كريم را هرگاه مصيبتى برسد ظاهر نميشود از او در هيچ حالتى جزع فاحشى
ماثور است كه فرمود ان عضك الدهر فانتظر فرجا فانه نازل بمنتظره

واصبر ففى الصبر عند الضيق متسع ان الكريم اذا نابته نايبة

او مساك الضر وابتليت به فاصبر فان الرخاء فى اثره الى اخر كلام
الشريف يعنى اگر بد ندان بگزد ترا روزگار پس منتظر فرح وشادى
باش پس بدرستيكه فرح وارد مى شود نزديك انتظار او كشد واگر گزند
وشدتى بتو برخورد وبا و مبتلا شوى پس صبر كن كه اسانى وعافيت
در پى اوست ونظاير اين ابيات از انجناب عليه السلام در نهايت كثرت
مجملا باين تذكره ها كه در اين اوراق اشاره شد وامثال اينها بايد مصاب
متذكر شود وحلو و زمام نفس را از دست ندهد كه در ورطه جزع بى
فايده يا مذموم او را اندازد واخرات باز دارد والنفس كالطفل ان
تحمله شب على حب الرضاع وان تفطمه ينفطم نفس چون طفل است
اگر بگذارى او را بحال خود پس ميشود بر محبت شير خوردن واگر باز
گيرى او را باز مى ايستد ومثل ساير علايق دنيا هم بر اين نهج است و
باين ناظر است كلام ماثور از سيد اوصياء عليه السلام صبرت عن اللذات
لما تولت والزمت نفسى صبرها فاستمرت وما المرء الا حيث يجعل
نفسه فان طمعت تاقت والا تولت يعنى صبر كردم از لذتها
چون بر گشتند والزام كردم نفس خود را كه صبر كند پس استوار شد
و نيست ادمى مگر در مرتبه كه خود را در ان قرار دهد پس اگر طمع انداخته
شد شايق ميشود واگر نه لنگى يافته غم او واميشود عايذ ناسم
در انجه لانعمت بر مصاب كه از او قولا وفعلا ترك شود وبان سبب
باعث احباط يا تقليل اجر خود نشود ويا انكه بعلاوه مصيبت دنيا

دنيا مصيبت اخرت و دين را هم براى خود مهيا نكند پس نه
حفظ زبان خود كه ام الفساد است وباصغر جرم عظيم الجرم است و
بواسطه سهولت حركت وسرعت طلاقت مفاسد عظيمه دينيه
و دنيويه بر او مترتب مى شود چنانچه در احاديث بسيار در محافظت
او تاكيدات اكيده شده واين ضعيف در مقدمه كتاب مواهب الحجه
مقتضى مقام بوده از اخبار ايراد نموده بايد بكمال اهتمام نموده كه كلمه قبيحه
وقول هجر از او صادر نشود كه بسا باشد از ضعفاء عقول دخل در
حكم بالغيب شده ويا طعن واعتراض ونحو ان صادر گردد اگر شعور نباشد
سبب كفر خواهد شد ناصر زبان تو هلكى از زبان بود يكنقطه بر زبان
چه فرق زيان بود وان كلمات قبيحه دعوت بواى وويل وثبور وعويل
ونحو اينها است وبايد در محافظت ساير جوارح هم خصوصا دستها
نيز بكمال اهتمام نمايد پس افعال ركيكه را مرتكب نشود مثل دست بدست
زدن و سيلى بصورت زدن ويا دست بران خود زدن ويا صورت
ويا سينه را خراشيدن ولباس پاره كردن و گريبان چاك زدن
وكل ذلك به وصورت بالباس مثلا وضرب يده ونحو ان ابى ماجه
منقولست كه گفت ان رسول الله صلى الله عليه واله لعن الخامشة وجهها
والشاقة جيبها والداعية بالويل والثبور يعنى بدرستيكه رسول خدا
صلى الله عليه واله لعنت كرد بر زنى كه خراشنده روى خود پاره كننده گريبان
خود باشد وندا كننده بويل وثبور مثل يا ويلاه يا واثبوراه كوبيد وا

ویل کلمه ایست که در نزد هلاک گویند وبعضی گفته اند که وادی است
در جهنم که اگر کوهها را در ان داخل کنند از حرارت وگرمی او آب میشوند
وثبور بمعنی هلاک وخسرانست چنانچه خدا تعالی از مجرمین خبر
داده که دعوا هنالک ثبورا ودر خبر دیگر انحضرت صلی الله علیه وآله
نهی فرموده که کسی از عقب جنازه کربا و ثبور وصوت قبیحی باشد بود
واز یحیی بن خالد مرویست که مردی خدمت انحضرت صلی الله علیه
وآله عرض کرد که چه چیز باطل میکند اجر را در مصیبت فرمود
تصفیق الرجل بیمینه علی شماله الحدیث یعنی انکه مرد دست
راست را بدست چپ زند ودیگر در فقیه منقولست که بفاطمه زهرا
سیدة نساء صلوات الله علیها بعد از قتل جعفر ابن ابی طالب علیه السلام
فرمود لا تدعی بویل ولا ثکل ولا حرب وما قلت فیه فقد صدقت
ودر بعض نسخ صحیحه بدل ویل ذل ودر نسخه دیگر بدل ثکل نکل
وبدل حرب حزن امده وثکل بضم ثاء مثلثه وسکون کاف بمعنی
موت وهلاک وفقد حبیب یا ولد است ونکل بفتح نون از تنکیل
بمعنی قطع بعض اعضاء چون ید ورجلست چنانچه بجعفر رضی الله
عنه کردند وحرب بفتح حاء وراء مهملتین در اصل بمعنی سلب است
ظاهر مقصود اینکه واویلاه یا واذلاه وواثکلاه یا وانکلاه ووا
حرباه یا واحزناه مگو پس ندا مکن باین کلمات وانچه بگوئی در حق
جعفر راستست گفته ودر خبر ابن مسعود فرمود لیس منا من ضرب الجبین وشق

وشق الجیوب یعنی نیست از ما کسیکه بزند بجبین وپاره کند گریبان را
ودور نیست که مراد از زدن بجبین زدن بطانق رو باشد بعلاقه
مجاورة یا کل وجزء اگرچه معنی حقیقی جبین همان سر استخوان سمت
راست وچپ پیشانی است تا محاذی صدغ وداخل پیشانی نیست
بلکه پیشانی که او را جبهه گویند ومحل سجده است در حال اختیار همان
مسطحی است فوق رو که جبینین ما واحاطه کرده اند واز جناب امام محمد
باقر علیه السلام منقولست که فرمود اشد الجزع الصراخ بالویل والعویل و
لطم الوجه والصدر وجز الشعر ومن اقام النواحة فقد ترک الصبر
ومن صبر واسترجع وحمد الله جل ذکره فقد رضی بما صنع الله تعالی
ووقع اجره علی الله عز وجل ومن لم یفعل ذلک جری علیه القضاء
وهو ذمیم واحبط الله عز وجل اجره یعنی سخترین جزع فریاد کردن
بویل وعویل وسیلی زدن برو وسینه وبریدن مو است وعویل
در لغت بمعنی بلند کردن اواز است بگریه وکسیکه برپا کند نیاحه
ونوحه کننده ها قرار دهد پس بتحقیق که ترک کرده صبر را وکسیکه صبر
واسترجاع کند وحمد کند خدای جل ذکره را پس بتحقیق که راضی شده
بانچه خدا تعالی کرده است یا ثواب راضین را دارد وواقع میشود
اجر او بر خدای عز وجل وکسیکه چنین نکند جاری میشود بر او قضا
واو مذمت کرده شده است وباطل میکند خدای عز وجل اجر او را
واز جناب امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که فرمود قال رسول الله صلی الله

ضرب الرجل یده علی فخذه لحباط لاجره یعنی فرمود پیغمبر خدا صلی الله
علیه وآله که زدن مرد دست خود را بران خود باطل کننده اجر او است
وبلفظ دیگر ضرب المسلم یده علی فخذه عند المصیبة لحباط الاجره دیگر
از جناب علی علیه السلام منقولست که فرمود الضرب علی الفخذ علی المصیبة یحبط
الاجر والصبر عند الصدمة الاولی اعظم وعظم الاجر علی قدر المصیبة فمن
الصبر ومن استرجع بعد المصیبة جدد الله اجرها کیوم اصیب بها
یعنی زدن بر ران در مصیبت باطل میکند اجر او وصبر در مصیبت
اولی بزرگتر است وبزرگی اجر بقدر مصیبت است وکسیکه استرجاع
کند بعد از مصیبت تازه میکند خدا از برای او اجر مصیبت را مثل
روز یکه مصیبت باو رسید ودر خبر موسی بن بکر از جناب امام موسی
کاظم علیه السلام منقولست که فرمود ضرب الرجل یده علی فخذه عند المصیبة
لحباط لاجره بترجمه که گذشت وباین مضمون است علوی مروی در
نهج البلاغه که فرمود الصبر علی قدر المصیبة ومن ضرب یده
علی فخذه عند مصیبته حبط اجره از عمرو بن شعیب نیز منقولست
که از ابیه نقل از جدش روایت کرده که گفت کبر مقتا عند الله الاکل
من غیر جوع والنوم من غیر سهر والضحک من غیر عجب والرنة
عند المصیبة والمزمار عند النعمة یعنی سه چیز مبغوض است نزد
خدا تعالی خوردن بی گرسنگی وخواب کردن بدون شب زنده داری و
خنده بدون تعجب وآواز قبیح بلند کردن نزد مصیبت وغنای زدن

زدن وقت او از مؤلف گویا از اجله اصحاب فتوی بتحریم لطم وخدش
وجز شعر داده اند مثل قول بحرمت وقبح وبعضی در بعض آنچه در این اخبار
ذکر شده تصریح بکراهت کرده اند یعنی در لطم وجز واما شق ثوب که در بعض
اخبار بر وجه اطلاق بجهت ظاهر حرمت شده پس در غیر موت
پدر وبرادر اگرچه فرزند ومادر باشد فتاوی علماء فی الجمله بحرمت
آن ناطقست وبعضی از برای زنان مطلقا تجویز کرده اند وجز شق
فاطمیات اشاره بان کرده اند چنانچه در خبر ابن سدید از جناب صادق
آمده که فرمود ولقد شققن الجیوب ولطمن الخدود الفاطمیات علی الحسین
بن علی علیهما السلام وعلی مثله تلطم الخدود وتشق الجیوب وصدر همین خبر
دلالت بر جواز شق زن بر شوهر دارد وبعضی بان عمل کرده اند در این خصوصیت
واما در موت پدر وبرادر دین نیز محل خلاف شده جمعی از علماء حکم بجواز
کرده اند وتکیه کرده اند بانچه شیخ صدوق در فقیه از نقل جناب امام
حسن عسکری علیه السلام در نزد وفات جناب امام علی نقی علیه السلام نقل کرده
باین عبارت ولما قبض علی بن محمد العسکری علیهما السلام رأی الحسن بن علی علیهما السلام
وقد خرج من الدار وقد شق قمیصه من خلف وقدام واز دلائل حمیری
از ابی هاشم جعفری منقولست که گفت خرج ابو محمد علیه السلام فی جنازة
ابی الحسن علیه السلام وقمیصه مشقوق فکتب الیه ابن عون من رأیت او
بلغک من الائمة شق قمیصه فی مثل هذا فکتب الیه ابو محمد علیه السلام یا احمق و
ما یدریک ما هذا قد شق موسی علی هرون واز رجال کشی بسند

همچنین نحو روایت شده مگر آنکه در آنچه ابو عون ابرش بی ابن عون است
و تفصیل کلام بنقض و ابرام بکتب فروع الیق است مجملا احتیاط در این
مقام هم در ترکست و با آنکه در خدش در موت ولد و نوحه جمعی از علماء
کفاره را لازم دانسته اند مخیر بین اطعام ده مسکین یا اکساء ایشان
یا آزاد کردن بنده و اگر از هر سه عاجز باشد سه روز روزه و بعضی از ایشان
جماعتی همین کفاره را واجب دانسته اند اگر روی را خراش شد بحدیکه
خون آید و در بریدن موی در مصاب بعضی از علماء کفاره کبیره لازم
دانسته اند بر طبق کفاره ظهار آزاد کردن بنده و اگر ممکن نشود دو ماه
روزه و اگر نشود اطعام شصت مسکین و بعضی مخیر ما بین این سه
چیز میدانند مثل کفاره افطار ماه مبارک رمضان و در وجوب
کفاره در همه این موارد خلاف و اشکال است و در کتب فقهیه بتفصیل
مذکور است الا آنکه احتیاط در شریعت غراء مطلوب است و اما نیاحت
اگرچه در حدیث سابق منافی با صبر شمرده شد لکن منافات با جواز
ندارد بلکه در بعض خصوصیات خصوصاً ببعض جهات میتوان حکم
برجحان نمود و آنچه در خبر ابی سعید خدری آمده که رسول خدا صلی الله
علیه و آله نوحه کننده و گوش دهنده او را لعنت فرمود و در خبر مالک
اشعری رسیده که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود نایحه اگر توبه نکند
در قیامت بپا شود بر او سربالی از قطران خواهد بود پس بفرض صحت
سند محمول است بر اشتمال بر دروغ و کلام قبیح چنانچه بنا بر آن نوحه

کرد بنا در مقام تعداد فضایل و نحو آن خالی از دروغ بلکه
از چند دروغ نیست و همچنین احادیث بنوعی دیگر که صدوق ره
روایت کرده یکی النیاحة من عمل الجاهلیة و دیگری نهی رسول الله
عن الرنة عند المصیبة و نهی عن النیاحة و الاستماع الیها و دیگری
آنکه بفاطمه علیها السلام فرمود اذا انا مت فلا تخمشی علی وجها و لا ترخی
علی شعرا و لا تنادی بالویل و لا تقیمن علی نایحة ثم قال هذا هو
المعروف الذی قال الله عز و جل و لا یعصینک فی معروف و
دیگری اربعة لا تزال فی امتی الی یوم القیمة الفخر بالاحساب و
الطعن فی الانساب و الاستسقاء بالنجوم و النیاحة و ان النائحة اذا
لم تتب قبل موتها تقوم یوم القیمة و علیها سربال من قطران و
درع من جرب و همچنین آنچه مشتمل است بر نهی از اذن در خروج زنان
بنیاحات محمول است بر ترتب مفسده خارجیه با ملاحظه خبر عبد الله
کاهلی مروی در کافی و غیره که دال بر جواز خروج و قضاء حقوق
و حدیث نبوی ص ۱۳۲ سابق که در نیاحت بر جعفر علیه السلام بفاطمه
علیها السلام فرمود نیز شاهد صدق است بر جواز و همچنین حدیث متفق
در نیاحت بر حمزه سید الشهداء علیه السلام و عدم انکار رسول خدا صلی الله علیه و آله
بر اهل مدینه در نیاحت بر قتلای خود یونس بن یعقوب از جناب
امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود قال لی ابو جعفر علیه السلام
قف من مالی کذا و کذا لنوادب تندبنی عشر سنین بمنی ایام منی

امام محمد باقر علیه السلام فرمود که وقف کن از مال من اینقدر و اینقدر از برای
ندبه کننده ها که ندبه کنند بر من در ده سال در منی در ایام منی و اینکه
اصحاب ما فرموده اند که مراد اعلام کردن مردم است بر فضایل خود تا
انکه بعد از علم بعلو مقام ایشان در مقام عالی طاعت ایشان بر ایند
زیرا که بعد از مردن تقیه زایل میشود و اظهار کمالات را میتوان کرد
منافات با جواز از برای دیگران نیست اما مرجحات خارجیه ندارد بلکه میتوان
از خود جز استفاده جواز ندبه از برای دیگران نمود ابو حمزه از جناب امام محمد باقر
علیه السلام روایت کرده که چون ابن مغیره وفات کرد ام سلمه از رسول خدا صلعم
درخواست کرد که او را اذن دهد که بمناحه یعنی بمجلس نوحه کردن برای او
برود حضرت اذن دادند و ابن مغیره پسر عم ام سلمه بود پس این اشعار را
گفت انعی الولید بن الولید ابا الولید فتی العشیرة حامی الحقیقة
ماجدا یسمو الی طلب الوتیرة قد کان غیثا للسنین وجعفرا غدقا
ومیرة و رسول خدا صلی الله علیه وآله در این باب بر او عیب نکرد و
چیزی نفرمود و در صحیحه ابو بصیر از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود لا
بأس باجر النائحة التی تنوح علی المیت و در مرسل فقیه و سئل علیه السلام
عن اجر النائحة فقال لا بأس به قد نیح علی رسول الله صلعم و دیگر فرموده
روی انه لا بأس بکسب النائحة اذا قالت صدقا و در کمال الدین بسند صحیح
از حسین بن زید روایت کرده که گفت دختری از ابی عبد الله یعنی جناب
صادق علیه السلام وفات کرد یکسال بر او نوحه کرد پس ولد دیگر وفات یافت یکسال

یکسال بر او نوحه کرد پس اسمعیل مرد جزع کرد بر او جزع شدیدی پس
نوحه قطع شد پس بعرض انجناب رسانیدند که ایا در خانه تو نوحه میشود
فرمود بدرستیکه رسول خدا صلعم چون حمزه وفات کرد فرمود لکن حمزه گریه
کننده ها ندارد و خبر حنان بن سدیر و غیر ان نیز دلالت بر جواز دارد
و اما خبر علی بن جعفر علیه السلام از برادر خود جناب امام موسی علیه السلام که
گفت سألته عن النوح علی المیت ایصلح قال یکره پس منافی با جواز
نیست و کراهة ظاهرا او هم مقید است و از جناب باقر علیه السلام منقولست
که حضرت فاطمه صلوات الله علیها قبضه از خاک قبر رسول خدا صلعم
برداشت و او را بر چشمهای مبارک خود گذاشت و فرمود ماذا علی
من شم تربة احمد ان لا یشم مدی الزمان غوالیا صبت علی
مصائب لو انها صبت علی الایام صرن لیالیا یعنی باکی نیست
بر کسیکه تربت طاهره پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله را بو کند در اینکه بو
نکند تا اخر منتهای دهر غالیها عطرها را فرو ریخته شده بر من
مصیبتهای چند که اگر ان مصیبتها بر روزها وارد میشد شب میشدند
دیگر از انضعیه احمدیه ماثور است که در این مقام فرموده اذا اشتد
شوقی زرت قبرک باکیا انوح واشکو لا اراک مجاوبی لا الحکما
الشریف یعنی هرگاه که شوق من شدت کند گریه کنان قبر ترا
زیارت کنم نوحه و شکوه میکنم و ترا نمی بینم که جواب دهنده من باشی
مجملا نیاحت اگر بباطل نباشد باکی ندارد و در جزع مذموم داخل

نقل است که سیده نساء عالمین
معصومه طاهره صلوات الله علیها
بعد از وفات پدر بزرگوار خود
فرمود یا ابتاه من ربه ما ادناه
یا ابتاه الی جبرئیل انعاه یا ابتاه
اجاب ربا دعاه دیگر ...

بنت ولیکن از شیخ طوسی و ابن حمزه ره حکایت شده که بنا بر احرام دانسته اند
مطلقا ضعیف است و آنچه بر تحریم محکی از شیخ ممنوع است بلی بیاض در
شب کراهت دارد چون صورت اذیت ملائکه می شود چنانچه در کافی از خدیجه
دختر عمر بن علی بن الحسین بن علی علیهم السلام در حدیث طویلی روایت کرده
که گفت سمعت عمی محمد بن علی علیه السلام یقول انما تحتاج المرئة فی الماتم
الی النوح لتسیل دمعتها ولا ینبغی لها ان تقول هجرا فاذا جاء اللیل
فلا تؤذی الملائکة بالنوح وباید دانست که اندک ترک نافعه کرد از اهم
صور رفع از جزع است ترک تصدی بعد التفات مجالس محبوب مفقود را
زیرا که جمال خط و خال و صور و بعد اقوال و افعال یا صباحت و جرو
ملاحت مقال فرزند متوفی مثلا در معظم نفوس بشریه نه چنان گه
نغمه اثر الوهمات را منتهب و ثمر بار می نماید که با انحلال هم توان
باسانی اطفا نمود لهذا باید اهتمام کرده و تمام نفس و قوة خیالیه را
بتمام در اوایل مصیبت از التفات باین حالات منعطف ساخته رو بعیما
وسیع المجال تفکر و اعتبار نموده متذکر آیات و اخبار و جنت و نار
شود و لا اقل اگر نفس با انفقام مساعدت نمی کند خود را بمباحات
مشغول کند و مانع نفس از لذات و حظوظ مباح ان نشود و خلوت را
بر صحبت اخوان در چنین زمان اختیار نکند و اگر نه بسا باشد که از خیالات
انمقت مات جنون یا امراض دیگر شود و بسا باشد که باعث هلاکت
شود چنانچه مکرر از مصاب مشاهده میشود که دلک وفا بالجمله ثبات و

ثبات و جلادت او را جز بعث قرار و اطمینانی حاصل نا گاه گفته او از گریه
یا صیحه مجرده بی ناحسانا او ظاهر میشود نیست مگر بجهت اینکه دل از نزهت
و صحبت برادران کنده اگرچه با ایشان نشسته و متوجه جا و مکان ولد
لسان ولد متوفی مثلا شده لهذا عاقل لازم است که بامر یکه فایده بجز
کند خود را بمقام هلاکت نرساند فرض کند آیا می چنین خود را از طعام
و شراب و خواب و بیمار داشت و مزاج خود را از طعام و شراب باین واسطه
علیل نمود و انواع بلاها را انجو له داده و سر و رو همه کنده و در میان
خاک نشست بجهال انچه توانست کرد و انچه خواست گفت و کرد نیست
عاقبت که ولد را باین وسایط زنده نکرده و موجد ملح خلق و خدا هم
نشد بلکه دید که منهوم شده و از فواید کثیره محروم ماند جز ندامت
و حسرت از برای او چیزی باقی نمی ماند که این مصیبتها را سرها باذن مصیبت
نمود اجر عظیم را حبط یا ناقص نمود اینهمه بلاء هم بخود داده داد بی فایده
بلکه با مضرت بلکه اگر شغول بجا اید و بمقام جنون و خبط عقل یا هلاکت
خود را نرساند بر مصیبت چنین نفسی باید بسیار گریه کند در کافی
مسندا از اسحق بن عمار از جناب امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده
که فرمود یا اسحق لا تعدن مصیبة اعطیت علیها الصبر واستوجبت
علیها من الله عز و جل الثواب و انما المصیبة التی یحرم صاحبها
اجرها و ثوابها اذا لم یصبر عند نزولها فحصل انکه اسحق شمار البته
از مصیبت مصیبتی را که صبر بر او کرده باشی و از خدای عز وجل برانت مستحق

قلب شده باشی و لیکن جز این نیست که مصیبت مصیبتی است که
صاحب و از اجر و ثواب محروم شود هر گاه صبر نکند نزد نزول آن مصیبت
از جناب امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که فرمود ان صبرت جرت
علیک المقادیر وانت ماجور وان جزعت جرت علیک
المقادیر وانت مازور یعنی اگر صبر کنی جاریست بر تو تقدیرات
و تو اجر داده شده و اگر جزع کنی باز جاریست بر تو تقدیرات و تو گناهکاری
از ابی بصیر منقولست که گفت ما نشسته بودیم نزد امام جعفر
صادق علیه السلام پس مردی آمد و شکوه کرد با آنحضرت از مصیبتی آنجناب
علیه السلام فرمود اما انک ان تصبر تؤجر والا تصبر یمضی قدر الله عز
وجل الذی قدر الله علیک وانت مذموم ام احرف استغنا حسب
یعنی بدرستیکه تو اگر صبر کنی اجر داده میشوی و اگر نکنی نافذ است
بر تو قدر خدای عز وجل که تقدیر بر تو کرده و تو مذمت کرده شده
خواهی بود در کتاب کافی از سماعه بن مهران از جناب امام موسی علیه السلام
روایت کرده که فرمود ان تصبر تغتبط وان لا تصبر ینفذ الله مقادیره
راضیا کنت ام کارها یعنی اگر صبر کنی اجر و نفع بری و الا قضا
خدا نافذ است راضی باشی یا نه و با بن ناظر است مرسل ابن واقد
مروی در کافی از جناب صادق علیه السلام که فرمود ان ملک الموت
قال لرسول الله ص یا محمد انی اقبض روح ابن آدم فیجزع اهله فاقوم
فی ناحیة من دارهم فاقول لهم ما هذا الجزع فوالله ما تعجلناه قبل

اجله وما کان لنا فی قبضه من ذنب فان تحتسبوا وتصبروا تؤجروا
وان تجزعوا تأثموا وتوزروا و اگر خواهی مثل در احوال خود که جزع
میکنی با احوال فلان که صبر پیشه کرده تأمل کن ببین تو چه حاصل در
دنیا داری که او ندارد و او از خیر چه ندارد که تو داری و در موقف اکبر
صحرای محشر یک بنظر عقل ملاحظه کن که چه ندامت و حسرت برده کیست
که همین فلان بجهة صبر در بعض مصائب زمان که عشر مصیبت تو که
او کیفا بوده صاحب چه مقامات عالیات در روضات جنات
و تو با این همه مصائب که اجر اضعاف حتی ذانه عشر مقدار اجر اینها بود
از این مراتب باز مانده بلکه باقوال قبیحه و افعال رکیکه خود را در درکات
نیران و ورطات هلاکت انداخته از دنیا و از عقبی خسر الدنیا والآخرة
ذلک هو الخسران المبین پس لبیب حیث در حفظ و نصیب دارین باید
همین انموذج که در این ورقات اشاره نموده شد ابواب خیر دارین و فوز
نشأتین را برای خود مفتوح نماید بلکه در انجمن وزنه داد بلا و عنا
مصیبت را که فی الحقیقة عطاست غنیمت شمارد و بدانکه آنچه در اخبار سابق
گذشت که بهشت واجب می شود مصاب را خواه صبر کند و خواه نکند و خواه
جزع کند وچه نکند اگر چه بظاهر با این اخبار توافق ندارد الا آنکه ممکن است
که حمل شود اخیر بر جزع اضطراری که شاعر با خبر است نباشد و این اخبار
بر اینکه باختیار اسباب جزع را آماده کند یا آنکه گفته شود که مقصود از این اخبار
حرمان از بعض اجر است نه تمام آن و همچنین حبط بعض اجر و اگر اجر معینی

کہ سزاوار مصائب از او فوت شود بالتمام صادق است که اجر او حبط شد
یا از اجر مصیبت محروم شد یا آنکه مذموم شود یا بنحوی که کل یا تقویت کرد
اگرچه بعض او مانده باشد بنابراین جنت مطلقه میتواند بود که بعض اجر در این
وقت باشد و میتواند بود که حیثیت معتبر باشد که حیثیت اجر مصیبت
از حیثیت مصیبت بودن باشد اگرچه از جهات دیگر خود را اثاب باز
دارد و حرمان از اجر کلا او بعضا از غایات جزع باشد از حیثیت آنکه جزع است
و غیر از این هم از محامل محتملت آینقدر باید که مخفی نماند که از اهل عصمت
و طهارت علیهم السلام اختلاف در کلام واقع نمیشود مگر بجهت تقیه و اینجه مختلف
ملاحظه میشود یا باین اعتبار است یا خلاف ظاهر ان مقصود است [illegible]
اخباریکه کشف از مقصود میکند یا از رواة حدیث غلط و اشتباه صادر
میشود و نحو اینها چنانچه مشاهده میشود که در نقل کلامی که از غالی مثلا صادر
میشود بسا باشد اشتباهات میشود و هر کسی چیزی از کلام میفهمد چه جای
اخباری که قریب هزار سال قبل از این صادر شده و متعدد سوالی دیگر شده بنحوی که
در محل خود مقرر شده است **فائده عاشره** در گریستن اهل مصایب است
بدانکه گریه فی حد ذاته با صبر و رضا منافات ندارد زیرا که از لوازم طبیعت
بشریه و جبلت انسانیه است **چنانچه** از فخر کاینات و مرکز دایره کمالات
صلی الله علیه و آله و قبل از آن از زمان آدم ابو البشر و بعد از آن از آل اطهار آن
سرور صلوات الله علیه و آله و دیگران نقل شده منقولست که اول کسیکه بر ولد خود گریست حضرت
آدم علیه السلام بود بر هابیل و ادا ابیات مشهوره چند مرثیه گفت و گریه حضرت

حضرت یعقوب علیه السلام بر یوسف علیه السلام بحدیکه چشمهای او سفید و نابینا شد
مشهورتر از آن است که حاجت بیان داشته باشد و یوسف بر یعقوب علیه السلام
چنانچه در مرفوعه محمد بن سهل مرویست از فضال از جناب صادق علیه السلام آن
است که ذکر شده که اهل زندان متاذی شدند و با او قرار دادند که در یکی از شب
و روز گریه کند از **جناب** صادق علیه السلام منقولست که حضرت ابراهیم خلیل
الرحمن سؤال کرد از پروردگار خود که دختری باو عطا کند که بر او بعد از مردن گریه
کند از **جابر** بن عبدالله منقولست که رسول خدا صلی الله علیه
و آله دست عبدالرحمن بن عوف را گرفت و آمد نزد ابراهیم در وقتیکه محتضر
بود پس او را در دامن خود گرفت و فرمود یا بنی انی لا املک لک من الله
شیئا و اشک از چشمهای مبارکش روان شد عبدالرحمن گفت یا رسول الله
تو خود گریه میکنی و ما را از گریه نهی میفرمودی فرمود صلی الله علیه و آله
کلامی فرمود که مضمون او اینست که اینست و جز این نیست که من نهی کردم
از نیاحت و از دو آوازی که احمق و فاجرند یکی آواز نغمه لعب و لهو و مزمار
شیطان و آواز نزد مصیبت و خراشیدن روها و پاره کردن گریبانها و فریاد
شیطان و اینست و جز این نیست که این گریه رحمت و کسیکه رحم نکند رحم کرده
نمیشود و اگر نبود امر حق و وعده راست و راه ثابت بجهت اینکه [illegible] ملحق شوند
آخر ما با اول ما هر اینه اند و هناک میشدیم بر غیر حد ای ابراهیم [illegible]
سخت تر از این و بدرستیکه ما بر تو محزونیم چشم گریه میکند و دل [illegible]
میبرید و نمیگوییم چیزی که موجب سخط خدای عز و جل شود و مخفی مضامین

هاى

اخرا بنجر حدیث اسماء دختر یزید است که گفت لما توفی ابن رسول الله صلعم
ابراهیم بکی رسول الله صلعم وآله فقال له المعزی انت احق من عظم الله عز
وجل حقه فقال رسول الله صلعم تدمع العین ویحزن القلب ولا نقول ما
یسخط الرب لولا انه وعد حق وموعود جامع وان الآخر تابع للاول
لوجدنا علیک یا ابراهیم افضل مما وجدناه وانا بک لمحزونون
از انس منقولست که گفت با رسول خدا صلی الله علیه وآله داخل شدم
بر ابی سیف القین و او ظئر ابراهیم بود از فرزند او را بوسید و بویید و
بعد از این داخل شد بر او دیدیم که ابراهیم جود بنفس خود می نمود
واشک از دو چشم آنحضرت فرو ریخت عبد الرحمن بن عوف گفت یا رسول الله
تو هم گریه میکنی فرمود ای پسر عوف بدرستیکه این گریه رحمتست پس دفعه
دیگر همان سخن گفت حضرت فرمود العین تدمع والقلب یحزن ولا نقول
الا ما یرضی ربنا وانا بفراقک یا ابراهیم لمحزونون بمعنی ترجمه که گذشت
از ابی امامه منقولست که گفت مردی خدمت رسول خدا صلی الله
علیه وآله آمد در وقت وفات ولد آنحضرت و از چشمهای شریفش اشک
میریخت امر گفت ای پیغمبر خدا گریه میکنی بر این طفل قسم بحق کسیکه ترا بحق
به پیغمبری فرستاده که من دوازده ولد را دفن کرده ام در زمان جاهلیت
که همه جوانتر از این طفل بودند و خود همه را در خاک پنهان کردم پنهان کردنی
رسول خدا صلعم باو فرمود فما ذا ان کانت الرحمة ذهبت منک یعنی
پس چیست اگر رحمت ورقت قلب از تو رفته باشد پس فرمود یحزن

یحزن القلب وتدمع العین ولا نقول ما یسخط الرب وانا علی ابراهیم
لمحزونون از محمد بن لبید منقولست که در روز وفات ابراهیم فرزند
رسول خدا صلعم آفتاب گرفته شد مردم گفتند بجهة وفات ابراهیم است
پس رسول خدا صلی الله علیه وآله بیرون آمد در وقتیکه شنید این
سخن را حمد وثنای خدا را بجا آورد پس فرمود ایها الناس ان الشمس و
القمر آیتان من آیات الله تعالی لا ینکسفان لموت احد ولا لحیوته فاذا
رأیتم ذلک فافزعوا الی المساجد یعنی ای جماعت مردم بدرستیکه آفتاب
وماه دو آیه اند از آیات خدا تعالی یعنی دو دلیل وعلامتند بر
جبروت ووحدانیت او گرفته نمیشوند برای مردن کسی ونه بجهة حیوة
پس هرگاه ببینید این گرفتن را فزع کنید بسوی مساجد یعنی بعبادت حق
رفته تضرع بدرگاه خدا کنید پس اشک از چشمهای مبارکش روان شد
عرض کردند یا رسول الله گریه میکنی وحال آنکه تو پیغمبر خدائی فرمود
انما انا بشر تدمع العین ویفجع القلب ولا نقول ما یسخط الرب
والله یا ابراهیم انا بک لمحزونون از خالد بن معدان منقولست که
چون ابراهیم وفات کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله گریست بعضی گفتند
آیا گریه میکنی یا رسول الله فرمود ریحانة وهبها الله لی کنت اشمها
یعنی ریحانه بود که عطا فرموده بود خدا تعالی از برای من که بو میکردم
من می بوئیدم او را صفوان که در روز وفات ابراهیم انس روی صلی الله علیه وآله
فرمود ما کان من حزن فی القلب وفی العین فانما هو رحمة وما کان

من حزن فی اللسان و بالید فهو من الشیطان یعنی هر چه از اندوه در دل
یا چشم است برای اینست و جز این نیست که از رحمت است و آنچه از حزن
در زبان و دست است برای از شیطانست از زینب بنت بکار منقولست که
چون ابراهیم را در وقت وفات او پیش بردند رسول خدا صلی الله علیه
و آله مشاهده فرمود که او را در قبر گذاشتند اشک از چشمهای مبارکش
روان شد و صحابه بمجرد گریه آنحضرت گریستند تا آنکه آوازهای ایشان بلند
شد ابوبکر بعضی بآنحضرت کرد آنحضرت فرمود تدمع العین و یوجع القلب
ولا نقول ما یسخط الرب از سایب بن یزید منقولست که چون طاهر
پسر رسول خدا صلعم وفات کرد حضرت گریست بعضی گفتند یا رسول الله
گریه میکنی فرمود چشم اشک میریزد و بر سینه اشک غلبه میکند و
دل محزون میشود و معصیت نمیکنم خدای عز و جل را منقولست
که دختری از رسول خدا صلعم خدمت آنحضرت فرستاد که مرض بر
دختر من غلبه کرده امروز فرمود ان لله ما اخذ و لله ما اعطی
پس با جمعی از اصحاب نزد او روان شدند و صبیه را خدمت آورده بود
و جان در سینه اش بود حضرت برا او رقت کرد و اشک از چشمهای
مبارکش جاری شد اصحاب بآنحضرت نظر کردند فرمود ما لکم تنظرون
رحمة یضعها الله حیث یشاء انما یرحم الله من عباده الرحماء بدانکه
لفظ رحمت میشود بنصب خوانده شود که مفعول باشد یا برفع که خبر
مبتداء محذوف باشد یعنی چه شده است شما را نظر میکنید رحمتی را با

با این رحمتیست که خدا هر جا خواسته قرار داده اینست جز این نیست
که رحم میفرماید خدا از بندگان خود رحم کننده گانرا از اسامه بن زید منقولست
که امامه دختر زینب را بخدمت رسول خدا صلعم و آله آوردند و جان در
سینه او بود آنحضرت فرمود از برای خداست آنچه اخذ میکند و از
برای خداست آنچه عطا میکند و همه تا باجل مقرر زنده اند و گریستند
سعد بن عباده عرض کرد گریه میکنی و خود از گریه منع میفرمودی
فرمود اینست و جز این نیست که این گریه رحمتست که خدا او را قرار داده
در دلهای بندگان خود و اینست و جز این نیست که خدا رحم میکند از
بندگان خود رحم کننده گانرا از صحیح مسلم که از کتب اخبار علماء مخالفین
منقولست که پیغمبر خدا صلعم و آله قبر مادر خود را زیارت کرد و گریست و
بگریه انداخت کسانیرا که با او بودند از جناب امام جعفر صادق علیه السلام
از پدر بزرگوارش علیه السلام مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله
چون خبر وفات جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه باو رسید چنان
بود که هرگاه داخل بیت میشد گریه میکرد برایشان سخت و میفرمود
بودند اینها که با من حدیث و سخن میگفتند و انس با من داشتند پس مردند
اما ایشانرا بود و نیز منقولست که چون جعفر بن ابی طالب علیه السلام
شهید شد رسول خدا صلی الله علیه و آله تشریف بردند بنزد اسماء رضی الله
عنها و باو فرمود بیرون بیاور برای من اولاد جعفر را پس اطفال بیرون
آوردند آنسرور صلی الله علیه و آله ایشانرا بخود چسبانید و می بوئیدشان

از چشمهای مبارکش روان بود اسماء عرض کرد یا رسول الله جعفر شهید
شد فرمود بلی در همین روز عبد الله بن جعفر گوید بخاطر دارم زمانیرا
که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله بر مادر من داخل شد و خبر مرگ پدر مرا
باو داد و من نظر بانحضرت صلی الله علیه وآله میکردم و او دست بر سر من
و سر برادر من میکشید و از چشمهای او اشک میریخت انقدر که از ریش
مبارکش تقاطر میکرد پس گفت اللهم ان جعفرا قد قدم الی احسن الثواب
فاخلفه فی ذریته باحسن ما خلفت احدا من عبادك فی ذریته
پس فرمود ای اسما آیا بشارت ندهم ترا گفت بلی پدر و مادرم فدای تو باد
فرمود بدرستیکه خدای عز وجل عطا کرده بجعفر دو بال که پرواز میکند با آنها
در بهشت از خالد بن مسلمه منقولست که چون خبر مرگ زید بن حارثه رسید
رسول خدا صلی الله علیه وآله بمنزل زید تشریف بردند دختر کوچک زید
خدمت انحضرت آمد و چون نظرش بر انحضرت افتاد روی خود را خراشید
پس رسول خدا ص و آله گریست و فرمود هاه هاه بعضی گفتند یا رسول الله
این چه بود فرمود شوق الحبیب الی حبیبه یعنی شوق دوست بسوی دوست خود
منقولست که سعد بن معاذ را که وفات کرد رسول خدا ص بسیار گریست و مادر
سعد فرمود لا یرقی دمعك ویذهب حزنك فان ابنك اهتز له العرش
فسکن [illegible] مرویست که اشک از چشمهای مبارک آن معدن رحمت
میریخت و روی مبارک را مسح میفرمود و صدا و آوازی از او شنیده نشد
منقولست که چون عثمان بن مظعون وفات کرد رسول خدا ص و آله روی

روی او را کشوده میان دو چشم او را بوسید و گریه زیادی کرد پس از آنکه
جنازه او را برداشتند فرمود طوبی لك یا عثمان لم تلبسك الدنیا ولم تلبسها
منقولست که رسول خدا ص و آله تشریف بعیادت سعد بن عباده در زمان
مرض او بردند پس او را بیهوش مشاهده فرمودند پس فرمود آیا مرده است
عرض کردند نه یا رسول الله پس انحضرت [illegible] گریست و مردم بگریه
انحضرت گریستند پس فرمود الا تسمعون ان الله لا یعذب بدمع العین
ولا بحزن القلب ولکن یعذب بهذا او یرحم واشار الی لسانه یعنی
آیا نشنیده اید اینکه خدا عذاب نمیکند باشک چشم و نه باندوه دل
ولکن عذاب میکند بسبب این یا رحم میکند و اشاره بزبان خود کردند
مرویست که چون فخر کاینات صلی الله علیه وآله از غزوه احد مراجعت
فرمودند حمنه دختر جحش با او ملاقات کرد مردم خبر مرگ برادر او
عبد الله بن جحش را باو دادند استغفار و استرجاع کرد پس خبر مرگ
خالوی او حمزه را باو دادند نیز استرجاع و استغفار کرد از برای او پس خبر وفات
شوهر او مصعب بن عمیر را باو گفتند پس صیحه زد و ولوله کرد یعنی آواز خود را
بگریه بلند کرد یا واویلاه گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله چون صبر
او را بر برادر و خالو و صیاح او را بر شوهر ملاحظه نمود فرمود ان زوج
المرأة منها لبمکان یعنی بدرستیکه شوهر زن را نسبت بزن مرتبه و موقعیت
خاص وجا و مقامی دیگر بوده است پس انحضرت صلی الله علیه وآله
خانه چند از خانهای انصار از بنی عبد الاشهل گذر فرمودند آواز گریه

ونوحه ایشان از برکشتگی ایشان شنید پس گریست واشك از چشمهای مبارکش
ریخت وفرمود لکن از برای حمزه بوا کی وگریه کننده نیست پس چون سعد
بن معاذ واسید بن حضیر بجانبهای بنی عبد الاشهل باز گشتند زنهای خود را
امر کردند که بروند وگریه کنند بر عم رسول خدا صلی الله علیه وآله پس چون
رسول خدا ص واله شنید گریه ایشان را بر حمزه بیرون رفت بسوی ایشان
وایشان در در مسجد آنحضرت صلی الله علیه وآله بودند وگریه میکردند پس بایشان
فرمود ارجعن یرحمکن الله فقد آسیتن بانفسکن یعنی برگردید رحمت
کند شما را خدا پس بتحقیق که اندوه وحزن بخود شما هم رسید مرویست که
رسول خدا ص واله فرمود العبرة لا یملکها احد صبابة المرء علی اخیه
یعنی گریه را کسی مالك نمیشود چیزیست فرود آینده از مرد بر برادر او
مؤلف گوید که میتواند بود که گریه در بعض این روایات حکایت فعل
خاتم النبیین ورحمة للعالمین ص واله منوط بوجهی دیگر نباشد بلکه بجهت شوق
ویا فرط تذکر والتفات بدار دیگر ومقامی برتر باشد چنانچه از ظاهر
خبر براء بن عازب استفاده میشود که گفت با رسول خدا صلی الله علیه واله
بودیم ناگاه چشم آنجناب ص بجماعتی افتاد فرمود بر چه کار اجتماع کرده اند
این جماعت گفتند بر کندن قبری آنحضرت صلی الله علیه واله پیشی بر اصحاب
گرفتند تا آنکه بقبر رسید پس خاك بر قبر ریخت براء گوید من پیش روی
او رفتم که ببینم چه میکند دیدم گریست بحدی که زمین از اشکهای او تر شد
پس رو بما کرد وفرمود اخوانی لمثل هذا فاعدوا یعنی ای برادران من

من از برای مثل این مکان خود را مهیا کنید ولکن منافاتی بین الاخبار
نیست واخبار ظاهره فیه باوضح وجه بر مدعا دلالت دارند سیما ناصه
بر اینکه گریه وحزن چشم رحمتست ودلالت بر آنکه ترك او قسوتست
از جناب امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که در مصیبت سیدة نسا
صلوات الله علیها گریست وبابیاتی که سابق مذکور شد او را مرثیه گفت
واز مراثی بالغه آنجناب ع در مصیبت سید عالم ص اینست ما غاض
دمعی عند نائبة ۶ الا جعلتك للبكاء سببا ۶ واذا ذكرتك سامحتك
بمثله الجفون ففاض وانسکبا ۶ انی اجل ثری حللت به عن ان اری
بسواه مکتئبا ۶ ودیگر فرموده ۶ نفسی علی زفراتها محبوسة ۶ یا لیتها خرجت
مع الزفرات ۶ لاخیر بعدك فی الحیوة وانما ۶ ابکی مخافة ان تطول حیوتی ۶
در مرفوع ابن سهل منقولست وارد شده که سیدة نساء ع بعد رسول خدا
انقدر گریست که اهل مدینه متاذی شدند پس عقاب بمشهدا میرفت
وانقدر که میخواست میگریست وبرمیگشت واز مراثی بالغه که در ماتم
فرموده که سابق مذکور شد اینست ویا ساکن الصحراء علمتنی البکاء ۶
فذکرك انسانی جمیع مصائبی ۶ فان کنت عنی فی التراب مغیبا ۶ فما کنت
عن قلبی الحزین بغائب ۶ ودر کافی روایت کرده که چون رقیه دختر رسول خدا
وفات کرد فاطمه ع بر کنار قبر بود واشکهای چشم او در قبر میریخت
میشد در قبر از جناب سید الشهداء صلوات الله علیه منقولست
که بعد از شهادت علی اکبر علیه السلام اشك از چشمهای مبارکش جاری شد

وپس از لعن بر قتله او وهنگام حوت او فرمود علی الدنیا بعدک العفا
یعنی بعد از تو خاک بر سر دنیا باد از جناب امام جعفر صادق علیه السلام
مرویست که فرمود ان زین العابدین علیه السلام بکی علی ابیه اربعین سنة
صائما نهاره قائما لیله فاذا حضر الافطار جاء غلامه بطعامه و
شرابه فیضعه بین یدیه فیقول کل یا مولای فیقول قتل ابن
رسول الله صلی الله علیه وآله جایعا قتل ابن رسول الله صلی الله
علیه وآله عطشانا فلا یزال یکرر ذلک ویبکی حتی یبل طعامه
من دموعه فلم یزل کذلک حتی لحق بالله عز وجل یعنی بدرستیکه
جناب امام زین العابدین علیه السلام گریست چهل سال روزها روزه
وشبها بعبادت احیا میداشت وقت افطار که حاضر میشد غلام او
طعام وشراب او را می برد وپیش روی او میگذاشت ومیگفت
بخور ای آقای من میفرمود کشته شد پسر پیغمبر خدا گرسنه کشته
شد پسر پیغمبر خدا تشنه پس پیوسته مکرر میکرد این کلام را و
میگریست تا آنکه طعام او از اشکهای او تر میشد وپیوسته چنین
بود تا بدار آخرت شتافت از بعض غلامان آنجناب علیه السلام منقولست
که گفت روزی آنحضرت بصحرا تشریف برده بودند من از عقب او رفتم
یافتم او را که بسجده افتاده بر سنگهای زبری من همانجا توقف
نمودم وصدا وگریه او را میشنیدم وشمردم برا او هزار مرتبه که گفت
لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله تعبدا ورقا لا اله الا الله

الله ایمانا وصدقا پس سر از سجود برداشت ورو وریش فرو رفته
بودند در آب از اشکهای دو چشم او من گفتم یا سیدی ما آن لحزنک
ان ینقضی ولبکائک ان یقل وقت آن نرسید که اندوه تو تمام
گریه تو کم شود فرمود ویحک ان یعقوب بن اسحق بن ابراهیم کان
نبیا ابن نبی له اثنا عشر ابنا فغیب الله واحدا منهم فشاب رأسه
من الحزن واحدودب ظهره من الغم وذهب بصره من البکاء
وابنه حی فی دار الدنیا وانا رأیت ابی واخی وسبعة عشر من
اهل بیتی صرعی مقتولین فکیف ینقضی حزنی ویقل بکائی
وبدانکه ویح اسم فعلست بمعنی ترحم پس او بر خلاف ویل کلمه رحمت است
چنانچه ویل کلمه عذابست ومنقولست که بعض لغویین هر یک را
در مکان دیگری استعمال می کنند ونتیجه اشتها بحصل مضمون
این کلام از آن بزرگوار بن عمران نیز داخت ودر خبر دیگر وارد
شده که فرمود بعد از عرض نظیر این مطلب انما اشکو بثی وحزنی
الی الله انی لم اذکر مصرع بنی فاطمة الا خنقتنی لذلک عبرة
مجملا این گریه ونحوان موافق ادله معتبره موروث اجر عظیم واما
بکاء در مصایب دیگر پس باکی ندارد چنانچه از اخبار الفاظ
واما آنچه از امالی ولد شیخ از معویه بن وهب مرویست که جناب
صادق علیه السلام فرمود کل الجزع والبکاء مکروه ما خلا الجزع والبکا
لقتل الحسین علیه السلام پس محمولست بر معنی با جزع یا اکثار یا عدم ثواب ونحو

اینها است بلکه از بعض اخبار طوبیه کریمه مجهه تسکین حزن ظاهر
میشود چنانچه کلینی از منصور صیقل روایت کرده که گفت شکوت
الی ابی عبد الله علیه السلام وجدا وجدته علی ابنی هلک حتی خفت
علی عقلی فقال اذا اصابک من هذا شیء فافض من دموعک فانه یسکن
عنک و ایضا بمجرد روایت شده که میت معذب میشود بگریه اهل او
پس از طرق عامه و سنیان است و در کتب اصحاب چنین خبری بنظر
نرسیده و اگر بالفرض یافت شود باید تاویل نمود **فایده حادیه عشر**
در بیان بعضی از احوال اطفالست بعد از مردن در قیامت و
برزخ و اشاره اجمالیه بجنت برزخیه بدانکه معروف از مذهب ما
اینست که اطفال مؤمنین بدون حساب داخل بهشت می شوند و از
اعاظم علما بر این مطلب دعای اجماع کرده اند از جناب امام محمد باقر ع
مرویست که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله در شب معراج باسمان
هفتم رسید و بعد از آن در آنجا ملاقات کرد فرمود کجا است پدرم
ابراهیم گفتند با اطفال شیعیان علی است و چون داخل بهشت
شد دید که حضرت ابراهیم علیه السلام در زیر درختیست که پستانها دارد
مانند پستانهای گاو و اطفال چند از آن پستانها میمکند و چون
پستانی از دهن طفلی بیرون میاید حضرت ابراهیم علیه السلام بر میخیزد
و پستان را بدهان او بر میگرداند پس سلام کرد برسول خدا صلی الله
علیه و آله گفتند و از احوال علی بن ابی طالب علیه السلام سؤال کرد رسول

خدا ع گفت او را در میان امت خود گذاشتم گفت نیکو خلیفه گذاشته
حق تعالی طاعت او را بر ملائکه واجب کرده است و اینها اطفال
شیعیان او میباشند از خدا سؤال کردم که اطفال ایشان را بمن سپارد که ایشان را
تربیت کنم و هر جرعه که یکی از ایشان میمکد طعم جمیع میوه ها و نهرهای
بهشت دارد و میابد **شیخ** صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه
بسند صحیح از جناب امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود
خدای تبارک و تعالی میدهد بحضرت ابراهیم و ساره اطفال مؤمنین را
که غذا دهند اطفال را بدرختی که در بهشت است که اندرو پستانها
هست مثل پستانهای گاو در قصری که از مروارید است پس چون
روز قیامت شود لباس نیکو پوشیده خوشبو و پاکیزه کرده شده
بهدیه نزد پدران خود فرستاده میشوند پس ایشان پادشاهانند
در بهشت با پدران خود پس فرمود و هو قول الله تعالی والذین
امنوا واتبعتهم ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم **و در** احادیث
کثیره تصریح شده که این آیه در شان اطفال مؤمنین نازل شده
که ایشان را با پدران به بهشت می برند و بعضی گفته اند که مراد اولاد
بالغین اند که عمل ایشان قاصر از بلوغ بدرجه پدران است چنانچه از ابن
عباس روایت کرده اند و بعضی تعمیم داده اند و نیز از جناب صادق
منقولست که چون طفلی از اطفال مؤمنین وفات میکند ندا میکند
منادی در ملکوت آسمان و زمین الا ان فلان بن فلان قد مات

پس اگر پدر و مادر او یا یکی از آنها یا بعضی از اهل بیت او از مؤمنین
وفات یافته اند باو داده می شود که او را غذا دهد و اگر نه بجناب فاطمه علیها السلام
داده میشود که غذا دهد او را تا آنکه پدر و مادر او یا احدهما یا بعض
اهل بیت او بر او وارد شود پس جناب فاطمه علیها السلام او را باو رد میدهد
و در خبر علی بن ابراهیم قمی نیز از آنجناب مستطاب علیه السلام منقولست که
فرمود اطفال شیعیان ما را حضرت فاطمه علیها السلام تربیت میکند و هدیه
میدهند به پدران ایشان در قیامت از جناب امام موسی علیه السلام
مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود تزویج کنید زنهای
دوست را که فرزند بیاورند بدرستیکه من مباهات میکنم بسبب شما بامتها
در روز قیامت مگر نمیدانی که فرزندان در زیر عرش رحمن میباشند
و استغفار می کنند از برای پدران خود و محافظت می کند ایشان را ابراهیم
و تربیت میکند ساره در کوهی از مشک و عنبر و زعفران مؤلف گوید
که جمع بین الاخبار ممکنست باین نحو که بعضی را سیدة نساء صلوات الله علیها
دهند و آنحضرت بایشان دهد چنانچه بعض اصحاب احتمال داده اند
و اما اطفال کفار پس در باره آنها اقوال بسیار است بعضی گفته اند
در بهشت داخل میشوند و خدمه اهل بهشت میباشند و بعضی دخول
بهشت را گفته اند و خدمت را نگفته اند و بعضی گفته اند که منزل ایشان
اعرافست و بعضی بر آن رفته اند که تبعیت پدران میکنند در دخول
آتش ولکن متألم از آن نمی شوند چنانچه این مطلب در اخبار بسیار وارد

تربیت فرماید و قول حضرت ابراهیم و ساره و یا اول جمیع خاتم

در باره بعض مردم وارد شده از آنجمله کافری که ضیافت کرده انوشیروان که
از سلطان بلد فرار کرده بود و بعضی گفته اند خدا بعلم خود با آنها
سلوک میکند و بعضی توقف کرده اند و متکلمین شیعه را خلافی
نیست در اینکه داخل جهنم بقول مطلق نمیشوند و اکثر محدثین ایشان را
اعتقاد اینست که خدا تکلیف بایشان میفرماید و ثواب و عقاب منوط
بآن تکلیف خواهد بود و احادیث بسیار در این باب وارد و بر این قول
شاهد است از آنجمله شیخ صدوق ره بسند صحیح از عبد الله بن سنان
ثقه جلیل القدر روایت کرده که گفت سؤال کردم از ابی عبد الله یعنی
امام جعفر صادق علیه السلام از اولاد مشرکین که پیش از بلوغ میمیرند فرمود
بدرستیکه خدای تعالی آتش افروخته میکند از برای ایشان آتشی پس میفرماید
بایشان که داخل شوید اگر داخل شدند برد و سلام برایشان میشود و اگر
نشدند خدای عز و جل هو ذا انا قد امرتکم فعصیتمونی پس امر میکند خدا
عز و جل که ایشان را در آتش اندازند و نیز صدوق ره از طریق سنیان
از عبد الله بن سلام روایت کرده که گفت سؤال کردم از رسول خدا صلی الله علیه و آله
که آیا عذاب میکند خدا خلق را بی حجت فرمود معاذ الله گفتم پس اولاد
مشرکین در بهشتند یا در جهنم فرمود خدا اولی است بایشان چون روز
قیامت شود امر میکند خدا آتش را که از آن فلق گویند و بدترین آتشهای
جهنم است در عذاب پس بیرون می آید از جای خود سیاه و تاریک و
تیره با زنجیرها و غلها پس امر میفرماید خدا او را که بدمد بروی مردم

دمیدن پس از شدت دمیدن آسمان پاره پاره میشود و نور
ستاره ها برطرف میشود و دریاها خشک میشوند و کوهها برطرف
میشوند و دیده ها تار میشود و زنان حامله فرزند میاندازند و
اطفال پیر میشوند از آن هول در روز قیامت پس حق تعالی امر میکند
اطفال مشرکین را که خود را در آتش بیندازند پس هر کس که خدا میداند
که از اهل سعادت است خود را میاندازد و بر او برد و سلام میشود چنانچه
بر ابراهیم علیه السلام شد و هر که را میداند که شقی است ابا میکند پس حق تعالی
امر میفرماید با آتش که او را بربایید بجهت ترک امر خدا و تابع پدران خود
خواهند بود در جهنم و صدوق ره از جمعی از متکلمین انکار این قول را حکایت
فرموده نظر باینکه در دار جزا تکلیف نیست و جواب داده که دار جزای
مؤمن بهشت است و آن کافر جهنم است و این تکلیف در غیر آنها میشود
و حق آنست که دلیل نقلی قطعی و عقلی جزمی بر خلاف این اخبار یافت
نشده و بمحض همین عنوان طرح اخبار کثیره را کرد وجهی میشود که دار
جزا باتفاقیه هم دار تکلیف باشد چنانچه درباره هر معذوری مثل
دیوانه و ابله و اهل فترت و کر و گنگ مادرزاد همچنین تکلیفی وارد شده
و همه را رد کردن داعی ندارد و اما آن اخبار مختلفه پس با اینکه رد بعضی
ببعضی ممکن نیست جمع بین آنچه دلالت بر ظواهر آنها میکند ممکن است که
بعضی را در اعراف جا دهند و بعضی را خدمه بهشتیان کنند بدون آنکه
بر ایشان دشوار باشد بلکه ملتذ شوند یا بعضی را در درجه پستی جا

دهند و نوع دیگر را بواسطه تکلیف ما در داخل آتش کنند و احسن و اولی تفویض
بخداوند عالم است چنانچه در حدیث وارد شده و بدانکه در واسطه
ما بین دار دنیا و قیامت برزخی که او را برزخ نامند چنانچه در قرآن مجید
آمده و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون چنان نیست که آدمی مهمل
و سدی باشد بلکه بمقتضای آیات قرآنیه و احادیث معتبره
ثواب و عذاب فی الجمله در کار است و آنچه در این باب آمده موجب خروج
از وضع این رساله میشود لکن بجهت اشتمال بر فواید عظیمه و احتوای بر
تفریج هموم و غموم اهل بلا و مصیبت حدیث سلمان رضی الله عنه را
که یکی از اخبار این باب است ایراد مینماید علامه مجلسی ره در کتاب بحار
الانوار بسند متصل بسلمان فارسی رضی الله عنه روایت کرده که
روزی بعد از وفات عمر بن الخطاب علیه اللعنة والعذاب خدمت جناب
امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام عرض کرد که یا امیر المؤمنین من از زمان
فوت رسول خدا تا این وقت را ندیده و چیزی بنما از کرامات خود بمن
چیزی که عمر را ذلیل کند آنحضرت علیه السلام امر فرمود باحضار دو استری که
از رسول خدا صلی الله علیه و آله باقی مانده بود چون احضار او و بعد
یکی را خود سوار شد و دیگری را سلمان پس سلمان رض گوید چون از
مدینه بیرون آمدیم ناگاه دیدیم که از برای هر استری دو بال بود
و در هوا پرواز میکردند و بالا رفتیم پس من تعجب کردم منتهای
تعجب آنحضرت علیه السلم فرمود یا سلمان بر بین آیا مدینه را می بینی که هم اما

مدینه را نمی بینم ولکن آثار زمین را می بینم پس اشاره بند و بغله فرمود
و بالا رفتند به یک لحظه پس نظر کردم چیزی در زمین ندیدم ناگاه
آواز تسبیح و تهلیل شنیدم گفتم یا امیر المؤمنین الله اکبر بدرستیکه
در اینجا شهرها هست که بآن بلاد رسیده ایم فرمود ای سلمان اینها
صداهای ملائکه است بتسبیح و تهلیل و این آسمان دنیا است
که ما رسیده ایم پس اشاره بآن استرها فرمود و دو لب مبارک را حرکت
داد استرها بسمت زمین فرود آمدند پس واقع شدند بر دریای
عریض کثیر الامواج که گویا موجهای او کوهها بود پس نظر انداخت
مولای ما جناب امیر المؤمنین علیه السلام بآن دریا موجهای او ساکن شد
آنحضرت فرود آمد و بروی آب براه افتاد و من هم فرود آمدم
و استرها از عقب ما می آمدند و چون از این دریا بیرون رفتیم
باز موجهای و تلاطم آمد مثل هیئت اول گفتم یا امیر المؤمنین
این چه دریا بود فرمود این دریائیست که خدا فرعون و قوم او را در او
غرق کرد و این دریا در اضطرابست از خوف خدا الی روز
قیامت و چون من باو نظر کردم از من خوف کرد و ساکن شد و باز
بحالت اول برگردید سلمان گوید چون از این دریا
بیرون رفتیم و براه افتادیم دیوار سفیدی را دیدیم که در هوا بالا رفته
و اول و آخر او را نمیدیدیم چون نزدیک باو شدیم دیواری بود
از یاقوت و در بزرگی در او بود چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

یا مثل یاقوت

نزدیک باو شدند در باز شد و داخل شدیم درختها و نهرها و قصرها
و منزلها که بر بالای نهرها بود دیدیم و در آن بستان نهرها بود
از خمر و نهرها از شیرها و نهرها از عسل و در آنجا اولاد و دخترهای
چند بودند و هر چیز را که خدا تعالی وصف فرموده است در بهشت
بزبان پیغمبر خود در آنجا دیدیم پس آن اولاد و دختران دیدیم رو بآن
حضرت آمدند و دستها و پاهای او را میبوسیدند پس آن سرور
بر کرسی نشست و آن اطفال در حول او ایستادند و گفتند یا
امیر المؤمنین این چه هجران و دوری بود که هفت روز است در حق ما
کرده و شمارا در اینجا ندیده ایم من عرض کردم این منزلها در این مکان
چیست فرمود ای سلمان اینها منزلهای شیعیان ما است بعد از
مردن آیا میخواهی ای سلمان که منزل خود را ببینی گفتم بلی پس امر فرمود
مرا بمنزل بلندی بود که از یاقوت و زبرجد و لؤلؤ بنا شده بود
و در او بود هر چیز نفسها باو میل داشته باشند پس من اناری
از میوه های او گرفتم و خدمت حضرت آمدم گفتم یا امیر المؤمنین این منزل
منست و از او بیرون نمیآیم فرمود ای سلمان این منزل تست بعد از
مردن و این بهشت دنیا است شیعیان ما اینجا میآیند بعد از مرگ
پس متنعم اند باین نعمتها تا روز قیامت تا آنکه منتقل شوند از این
بهشت به بهشت آخرت فرمود بیا ای سلمان بیرون برویم چون
بیرون آمدیم اهل آن بهشت او را وداع کردند پس در بسته شد و براه

افتاده دیدم پس فرمود ای سلمان آیا میخواهی بنمایم بتو صاحب ترا
گفتم بلی پس دو لب مبارک را حرکت داده ملائکه غلاظ را دیدم
که مردی را آوردند و در گردن او زنجیرهای آهن بود و آتش از سوراخهای
بینی و حلق او بیرون میآمد تا عنان آسمان و عمودها احاطه بان
بیابان کرده و ملائکه چند دیدم که میزدند او را تا آنکه راه بود
در زبان او از حلقش از شدت عطش بیرون آمده بود پس چون
نزدیک بما شد حضرت بمن فرمود آیا میشناسی او را چون نظر کردم
دیدم عمر بن الخطاب است پس گفت یا امیرالمؤمنین مرا پناه ده که بسیار
تشنه و معذب میباشم از ضرب ملائکه فرمود مضاعف کنید بر
او عذاب را پس دیدم زنجیرها و ملائکه و آتشها مضاعف شدند
و او را غلیل و خوار گرفتند پس فرمود ای سلمان این عمر بن الخطاب است
و اینست حال او پس بتحقیق که از روز مردن او روزی بر او
نگذشته تا این روز مگر اینکه ملائکه او را نزد من آورده و او را بر من
عرض نموده و ایشان را گفته‌ام که مضاعف کنید عذاب او را پس مضاعف
میشود بر او عذاب تا روز قیامت سلمان گوید پس سوار شدیم
و بمن فرمود بپوش چشمهای خود را ای سلمان پوشیدم فرمود باز
کن باز کردم ناگاه خود را در مدینه دیدم پس فرمود ای سلمان هفت
ساعت از روز کم نشده و ما طوف کرده‌ایم این زمین با آنها
دریاها و کل دنیا و آنچه در اوست **مؤلف گوید** در اخبار دیگر تصریح

تصریح شده که محل جنت دنیا و مجتمع مؤمنین بعد از فراق دار فنا ظهر
کوفه است و این حدیث شریف را با آن اخبار منافاتی نیست زیرا که ممکن است شود که
این همان باشد که در ظهر کوفه است **عائده ثانیه عشر** در بیان آنکه
رنج و عناء در غالب تحفه اهل ولایت است **مرویست** که مردی بحضرت رسول
خدا عرض کرد یا رسول الله من ترا دوست میدارم فرمود مهیا
شو از برای فقر گفت خدا را دوست میدارم فرمود آماده بلا باش
و از انس ره مرویست که فرمود اذا احب الله عبدا ابتلاه
فان صبر اجتباه وان رضی اصطفاه یعنی هرگاه دوست دارد
خدا بنده را او را مبتلا میفرماید پس اگر صبر کند او را ثواب عطا می‌کند
و اگر راضی شود او را اختیار میفرماید و برمیگزیند و بدانکه این
ترجمه مبنی بر اینست که احتباه بحاء مهمله باشد از حبا بمعنی عطاء
و بنابر نسخه که حدیث از او نقل شده بجیم است و در ظاهر لغه فرقی
مابین اجتباء و اصطفاء بنظر نرسیده و لهذا احتمال دادم که
نسخه تصحیف شده و اگر بجیم باشد باید اصطفاء مقام بلندتری از
اجتبا گرفت ولو مجازا **حمران** از جناب امام محمد باقر علیه السلام روایت
کرده که فرمود ان الله عز و جل لیتعاهد المؤمن بالبلاء کما یتعاهد
الرجل اهله بالهدیة و یحمیه الدنیا کما یحمی الطبیب المریض یعنی بدرستیکه
خدای عز و جل هر آینه نوازش میفرماید مؤمن را ببلا چنانچه احوال
پرسی و صله میکند مرد اهل خود را بهدیه و تحفه و پرهیز میدهد خدا

مؤمن را از بلا در دنیا چنانچه پرهیز میدهد طبیب مریض را دیگر از
آن سرور علیه السلام مرویست که فرمود انما یبتلی المؤمن فی الدنیا علی قدر
دینه او قال علی حسب دینه یعنی اینست و جز این نیست که مبتلا
میشود مؤمن در دنیا بر قدر دین او یا فرمود بر حسب دین او و نیز
از آن جناب مستطاب علیه السلام مرویست که فرمود ان الله تبارک
و تعالی اذا احب عبدا غته بالبلاء غتا و ثجه بالبلاء ثجا
فاذا دعاه قال لبیک عبدی لئن عجلت لک ما سئلت انی
علی ذلک لقادر و لکن ادخرت لک فما ادخرت لک خیر لک یعنی
بدرستیکه خدای تبارک و تعالی هرگاه دوست دارد بنده را می اندازد
او را در بلا انداختنی و میشکند او را به بلا شکستنی یا سر او را می
کوبد بواسطه بلا کوبیدنی پس هرگاه دعا کند و از خدا چیزی طلبد
میفرماید لبیک ای بنده من هر اینه اگر تعجیل کنم از برای تو آنچه را
که سؤال کردی بدرستیکه من بر آن قدرت دارم و لکن ذخیره می کنم
از برای تو پس آنچه را که من ذخیره کنم از برای تو بهتر است از برای تو
از ناجیه منقولست که خدمت آنجناب علیه السلام عرض کرد که مغیره
میگوید ان الله لا یبتلی المؤمن بالجذام و لا بالبرص و لا بکذا و کذا
فقال ان کان لغافلا عن مؤمن آل یاسین انه کان مکنعا ثم رد
اصابعه فقال کانی انظر الی تکنیعه اتاهم فانذرهم ثم عاد الیهم
من الغد فقتلوه ثم قال ان المؤمن یبتلی بکل بلیة و یموت بکل میتة

میتة الا انه لا یقتل نفسه یعنی مغیره میگوید که بدرستیکه خدا مبتلا
نمی کند مؤمن را بمرض جذام و نه بمرض برص و نه بآن و نه بآن حضرت
فرمود بدرستیکه او هر اینه غافل بوده است از مؤمن آل یاسین بدرستیکه
او دست بریده بود چنانچه بقرینه بعد ظاهر میشود و یا آنکه در انگشتان
او تشنج و پیچ عارض شده که بکف برگشته و مفصلهای اصول انگشتان
شده پس انگشتان او رد شد پس گفت گویا من می بینم تکنیع و بریدن دست
او را پس ترسانید ایشان را یعنی از عذاب خدا پس عود کرد بسوی
ایشان در روز بعد پس او را کشتند پس حضرت فرمود بدرستیکه
مؤمن مبتلی میشود بهر بلیه و میمیرد بهر قسم مردن مگر آنکه خود را
نمیکشد حسن ابن علوان از جناب امام جعفر صادق علیه السلام روایت
کرده که فرمود ان الله تعالی اذا احب عبدا غته بالبلاء غتا
و انا و ایاکم لنصبح به و نمسی ترجمه صدر حدیث گذشت و ترجمه
ذیل او اینکه بدرستیکه ما و شما هر اینه صبح میکنیم ببلا و شام
میکنیم عبد الرحمن بن الحجاج از همان سراج وهاج علیه السلام روایت کرده
که در حضور انورش مذکور شد بلا و آنچه خدای عز و جل مخصوص
میفرماید باو مؤمنین را فرمود سئل رسول الله صلی الله علیه و آله
من اشد الناس بلاء فی الدنیا فقال النبیون ثم الامثل فالامثل
و یبتلی المؤمن بعد علی قدر ایمانه و حسن اعماله فمن صح ایمانه و حسن عمله
اشتد بلائه و من سخف ایمانه و ضعف عمله قل بلائه یعنی سؤال

کرده شد نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که کیست که بلاء او سخت تر است
در دنیا فرمود پیغمبرها پس از آن افضل و بعد و همچنین و مبتلا میشود
مؤمن بعد از ایشان بقدر ایمان و خوبی اعمال او و هر که ضعیف باشد عمل
او کمتر بلاء او و در دیگر از آنجناب مستطاب علیه السلم مرویست که فرمود
قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان عظیم البلاء یکافی به عظیم الجزاء
فاذا احب الله عبدا ابتلاه بعظیم البلاء فمن رضی فله عند الله
الرضا و من سخط البلاء فله عند الله السخط یعنی رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرمود بدرستیکه بلاء بزرگ مکافات او جزاء بزرگست
پس هر گاه دوست داشته باشد خدا بنده را مبتلا میکند او را ببلاء
بزرگ پس کسیکه راضی ببلاء شود پس از برای او نزد خدا رضا است
و کسیکه دشمن دارد بلا را از برای او نزد خدا غضب یعنی عقوبت است
زید شحام از آن امام همام علیه السلم روایت کرده که فرمود ان عظیم
الاجر مع عظیم البلاء و ما احب الله قوما الا ابتلاهم یعنی بدرستیکه
اجر بزرگ با بلای بزرگست و دوست نمیدارد خدا قومی را مگر آنکه
مبتلا میکند ایشانرا ابو بصیر از آن بزرگوار علیه السلم روایت کرده که
فرمود ان لله عز و جل عبادا فی الارض من خالص عباده ما ینزل
من السماء تحفة الی الارض الا صرفها عنهم الی غیرهم و لا بلیة الا
صرفها الیهم یعنی بدرستیکه از برای خدای عز و جل بندگانی
هست در زمین از بندگان خالص او نازل نمیشود از آسمان هیچ تحفه

چرا که ایمان او صحیح و عمل او نیکو باشد سخت تر است بلای او و کسیکه ناقص باشد ایمان او

بزمین مگر اینکه بر میگرداند آن تحفه را از ایشان بجانب غیر ایشان
و هیچ بلیه نازل نمیشود مگر آنکه او را رو بایشان بر میگرداند و در خبر
دیگر ابی بصیر مرویست در کافی کنت سمعت ابا عبد الله ع یقول ان الله
عز و جل اذا احب عبدا قبض احب ولده الیه یعنی شنیدم از جناب صادق
علیه السلم که فرمود بدرستیکه خدای عز و جل هر گاه دوست دارد بنده را
قبض روح میکند محبوبترین اولاد او را که نزد او محبوبتر است میفرماید و در
مصباح الشریعه از آن مفتاح حقیقت علیه السلم حدیث طویلی در علو مقام
بلا مذکور است ببعض فقرات آن اشاره خواهد شد و در کافی
بسند متصل سلیمان بن خالد از آن حضرت علیه السلم روایت کرده که
فرمود انه لیکون للعبد منزلة عند الله فما ینالها الا باحدی خصلتین
اما بذهاب ماله او ببلیة فی جسده یعنی بدرستیکه هر آینه از برای بنده
منزلتی در نزد خدا هست که باو نمیرسد مگر بیکی از دو خصلت یا
برفتن مال او یا ببلائی در جسد او و در خبر فضیل بن عثمان فرموده که
بدرستیکه در بهشت منزلتی هست که نمیرسد او را بنده مگر با بلاء در
جسدش و در خبر محمد بن مسلم فرموده که مؤمن نمیگذرد بر او چهل شب
مگر اینکه عارض میشود از برای او امریکه او را محزون میکند که بواسطه
او متذکر شود و در خبر سماعه از آن بزرگوار از جمله چیزیکه از کتاب جناب
امیر المؤمنین علیه السلم در باب بلا نقل فرموده این مضمونست که بلا بشتابان
بسوی مؤمن پرهیزکار از باران بقرار زمین و در خبر ابن بکیر بعد از

تر است

انکه سؤال کرد از انحضرت علیه السلام که ایا مؤمن مبتلا میشود بجذام و برص
و اشباه ان فرمود و هل کتب البلاء الا علی المؤمن آیا نوشته شده
بلا بر احدی مگر بر مؤمن و نیز از انحضرت علیه السلام منقولست که فرمود
ان اهل الله لم یزالوا فی شدة اما ان ذلک الی مدة قلیلة و عافیة
طویلة یعنی بدرستیکه اهل الله و خاصان او پیوسته در شدت
هستند و بدرستیکه منتهای این تا مدت کمی است و مآل این عافیت
دراز نیست از جناب امام موسی علیه السلام مرویست که فرمود من صفت
له دنیاه فاتهمه فی دینه هرکه خالص شود برای او دنیای او ورا
در دین او متهم بدان و در کافی از ابن مهران روایت کرده که مردی
خدمت جناب امام محمد تقی علیه السلام شکوه از مصیبت خود نمود
و انشدّ ة الجزبر او داخل شده نوشت انجناب علیه السلام با و نوشتند
اما علمت ان الله عز و جل یختار من مال المؤمن و من ولده و نفسه
لیأجره علی ذلک محصّل انکه ایا نمیدانی که خدا اینها را بجهت اجر مؤمن
اخذ میفرماید و در تسلیه صاحب علیه السلام که در خاتمه کتاب خواهد امد بعض
احادیث مناسبه این مقام اشاره شده و بعضی از اخبار ناظرست
انجناب علی بن الحسین که بظاهر سید مرتضی علم الهدی است ماثورست
و تواند هم بود که مراد سید سجاد علیه السلام باشد که فرمود عتبت
الی الدنیا فقلت الی متی اکابد همّا بوسه لیس ینجلی اکلّ شریف
قد علا بجدوده حرام علیه العیش غیر محلّل فقالت نعم یا ابن الحسین رمیتکم

رمیتکم بسهم عنادی حین طلقنی علی یعنی سرزنش کردم دنیا را
گفتم تا کی با من کینه میشود در همی که شدت او بر طرف نمیشود ایا هر
شریف و بزرگی که صاحب مرتبه است بواسطه اجداد خود یا خود و
اجدادش همه عالی رتبه اند زندگانی و عیش برای او حرامست نه
برای او حلال نیست پس دنیا گفت بلی ای پسر حسین من تیر عناد
خود را بجانب شما انداختم از زمانی که علی مرا طلاق داد و در خبر سابق
در کیفیت طلاق گذشت که دنیا از انحضرت خواهش تزویج نمود
که پادشاهی ظاهری از برای او واگذارد و بعد از او نباشد و قبول
نفرمود منقولست که جناب امام جعفر صادق علیه السلام فرمود دعی النبی
صلی الله علیه و آله الی طعام فلما دخل الی منزل الرجل نظر الی دجاجة
فوق حایط قد باضت فتقع البیضة علی وتد فی حایط فثبتت
علیه و لم تسقط و لم تنکسر فتعجب النبی صلی الله علیه و آله منها فقال له الرجل اعجبت
من هذه البیضة فوالذی بعثک بالحق نبیا ما رزئت شیئا
قط فنهض رسول الله صلی الله علیه و آله و لم یاکل من طعامه شیئا و قال من
لم یرزأ فما لله فیه من حاجة یعنی خوانده شد رسول خدا صلی الله
علیه و آله بسوی طعامی پس چون داخل خانه مرد مضیف شد
مرغی را دید در بالای دیواری که تخم گذاشت و ان تخم افتاد بر
سر میخی که در دیوار بود و بر او قرار گرفت و نیفتاد و نشکست
پیغمبر صلی الله علیه و آله از ان تخم تعجب کرد ان مرد عرض کرد ایا تعجب

مسکینی از این تخم پس قسم بآن خدائی که ترا بحق به پیغمبری فرستاده که
هرگز دنیه و مصیبتی بمن نرسیده پس رسول خدا صلی الله علیه
وآله برخواست و از طعام او چیزی نخورد و فرمود که یکه مصیبت
باو نرسد خدا را با و اعتنائی نیست و نظیر این حدیث حدیثی است
که شیخ متقدم جلیل محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه بسند
متصل از جناب امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود
قال النبی صلی الله علیه وآله یوماً لاصحابه ملعون کل مال
لا یزکی ملعون کل جسد لا یزکی ولو فی کل اربعین یوما مرة
فقیل یا رسول الله اما زکوة المال فقد عرفناها فما زکوة الاجساد
فقال لهم ان تصاب بآفة قال فتغیرت وجوه الذین سمعوا ذلک
منه قال فلما رآهم قد تغیرت الوانهم قال لهم هل تدرون ما
عنیت بقولی قالوا لا یا رسول الله قال بلی الرجل یخدش الخدشة
وینکب النکبة ویعثر العثرة ویمرض المرضة ویشاک الشوکة وما
اشبه هذا حتی ذکر فی حدیثه اختلاج العین یعنی پیغمبر خدا
روزی باصحاب خود فرمود ملعون است هر مالی که زکوة داده نـ
شود یعنی از خیر و برکت دور است چون لعن در لغت بمعنی طرد
و ابعاد است یا مراد اینست که صاحب چنین مالی ملعون است و
ملعون است هر جسدی که زکوة داده نشود اگرچه در چهل روز
یکمرتبه باشد عرض شد یا رسول الله زکوة مال را شناخته و دانسته

و دانسته ایم زکوة اجساد چیست با ایشان فرمود اینکه آفتی با جساد
رسیده شود حضرت فرمود پس متغیر شد روهای کسانیکه این خبر را از
آنحضرت شنیده بودند یعنی چون گمان بلیتها و آفات بزرگ کرده بودند که غالباً
در مدت چهل سال هم عارض نمیشود پس چون آنجناب تغیر رنگهای
ایشانرا دید فرمود آیا میدانید که چه قصد کردم از قول خود عرض کردند
نه یا رسول الله فرمود بلی مرد خراش و خدشه و تفرق اتصالی در
جلدش عارض میشود و همچنین برو در می افتد برو در افتادنی و
میلغزد لغزیدنی و مریض میشود مریض شدنی و بدنش خاری فرو
میرود و هرچه مانند اینست حتی آنکه در این خبر اختلاج عین را هم فرمود
نظر بآنکه اختلاج هم آفتیست چنانچه اطبا هم گفته اند که اختلاج حرکت
سریعه متواتره غیر عادیه ایست که عارض جزئی از بدن میشود مثل
جلد و نحو آن بسبب رطوبت غلیظ لزجه که در آن میان حادث میشود
و آن ریح غلیظ بخاری میشود و بیرون رفتن او از مسام مشکل
میشود و قوه دافعه هم در مقام دفع او بر می آید و بسبب مدافعه
اختلاج عارض میشود و بدانکه از جمله بلاها که غالباً هدیه و تحفه
اهل ولا میشود عدم سعه در امر معیشت و تنگدستی است چنانچه
در غالب ملاحظه میشود که اهل کفر و خلاف را بر طبق یا فوق
مقصود زخارف و امتعه دنیا بلکه شوکت و سلطنت میسر و
مهیا و اهل ایمان و تقوی را باشد برای قوت خود اندکی محنت

وبلا نیست مکر بجهة حکم بالغه خدا و عزت مؤمن و بی اعتباری دنیا
و بیان ما ظاهر است قول قائل ع الدهر کالبحر یعلو فوقه جیف ع و
یستقر باقصی قعره الدرر ع وفی السماء نجوم لا عداد لها ع ولیس
یکسف الا الشمس والقمر ع یعنی روزکار چون دریا است مردارها در
بالای آب خود را بالای کشیده و قرار میکیرد در منتهای قعر و ته
آن درها و لؤلؤها و در آسمان ستارها هست که شماره از برای
آنها نیست و از میان آنها کرفته نمیشود مکر آفتاب و ماه و در اشعار
شعرای عرب و عجم اینمعنا منظوم و در دیوان منسوب بجناب امیر
صلوات الله علیهم در چند موضع مشار الیه آن از جمله اینست
کم من ادیب فطن عالم مستکمل العقل مقل عدیم ع ومن جهول مکثر
ماله ع ذلک تقدیر العزیز العلیم از جناب امام جعفر صادق علیه السلم
مرویست که فرمود کلما ازداد العبد ایمانا ازداد ضیقا فی معیشته
یعنی هر چه ایمان بنده زیادتر میشود تنکی معیشت او بیشتر میشود
و در خبر دیکر مرویست از آنحضرت علیه السلم لولا الحاح المؤمنین علی الله
فی طلب الرزق لنقلهم من الحال التی هم فیها الی حال اضیق
منها یعنی اکر اصرار مؤمنین بخدا در طلب رزق نبود هر اینه
نقل میکرد ایشانرا از حالی که داشتند بحالی تنکتر و در خبر است
که خدا وسعت داده ارزاق حمقا را از برای عبرت و بیان فقرا و عقلا
و در دیکر مرویست که اکر دنیا در نزد خدا مساوی با پر پشه بود هر اینه

اینه کافر را شربت آبی سیراب نمیفرمود و قصه قران مجید امده و
لولا ان یکون الناس امة واحدة لجعلنا لمن یکفر بالرحمن لبیوتهم
سقفا من فضة ومعارج علیها یظهرون ولبیوتهم ابوابا و
سررا علیها یتکؤن وزخرفا وان کل ذلک لما متاع الحیوة الدنیا
والاخرة عند ربک للمتقین ترجمه ظاهر اینکه اکر نه این بود که مردم
یک امت میشدند و اجتماع بکفر میکردند هر اینه میکردانیدیم
از برای هر کس که کافر بخدا میشد از برای خانهای ایشان سقفها
از نقره و نردبانها که بر آنها بالا روند بظاهر یعنی از نقره و از برای
خانهای ایشان درها و سریرها از نقره که بر آنها تکیه زنند و قرار
میدادیم بعضی مزخرف بزخرف و طلا و بعضی زخرف را بزینت
تفسیر کرده اند و نیست همه این مکر متاع زندکانی دنیا و آخرت نزد
پروردکار تو از برای اهل تقوی است در کافی از جناب سید سجاد
علیه السلم مرویست که بعد از آنکه از این آیه سؤال کرده شد فرمود عنی
بذلک امة محمد صلی الله علیه واله ان یکونوا علی دین واحد کفارا
کلهم ولو فعل الله ذلک بامة محمد ص لحزن المؤمنون وغمهم ذلک
ولم یناکحوهم ولم یوارثوهم و ظاهر ترجمه آنکه مقصود بناس امة
محمد است صلی الله علیه واله اینکه بر یک دین همه کافر باشند اکر
خدا بامة محمد صلی الله علیه واله اینکه یعنی بغیر مؤمنین ایشان تفویض
ما بعد چنین میکرد مؤمنون محزون میشدند و اینمعنی ایشانرا مغموم

معیشت و مناکحه و توارث با ایشان میکردند از جناب امام جعفر
صادق علیه السلام منقولست که فرمود اگر خدا با ایشان چنین میکرد
احدی ایمان نمی آورد ولکن در مؤمنین و کافرین اغنیاء قرار داد و
در هر دو صنف فقراء قرار داد پس ممتحن شدند بامر و نهی و صبر
و رضاء و از شیخ صدوق ره در علل از انجناب علیه السلام مرویست
که فرمود قال الله عز و جل لولا ان یجد عبدی المؤمن فی نفسه
لعصبت الکافر بعصابة من ذهب یعنی خدای عز و جل میفرماید
اگر نه این بود که محزون میشد بنده مؤمن من در نفس خود هر اینه
کافر را از برای او سر بند یا لک بند طلا مقرر میکردم و در کافی
از انجناب علیه السلام مرویست که فرمود ماکان من ولد آدم مؤمن الا فقیرا
ولا کافر الا غنیا حتی جاء ابراهیم علیه السلام فقال ربنا لا تجعلنا
فتنة للذین کفروا فصیر الله فی هؤلاء اموالا و حاجة و فی هؤلاء
اموالا و حاجة یعنی نبود از اولاد آدم مؤمنی مگر اینکه فقیر بود
و نبود کافری مگر اینکه غنی بود تا انکه حضرت ابراهیم علیه السلام
امد پس دعا کرد که ای پروردگار ما مگردان ما را فتنه و امتحان
از برای کفار پس گردانید خدا در مؤمنین مال و احتیاج را بعضی را
با مال کرد و بعضی را محتاج و گردانید در کفار هم مال و حاجت
و بدعای انحضرت و مصلحت وقت حکمت تغییر کرد و در خبر صحیح
بنوعی طویل صلی الله علیه و اله امده که خدای عز و جل میفرماید

میفرماید بعض از بندگان مؤمن صلاح امر دین او بسبب مکردد
غنی و سعه و صحت و بعض دیگر را اصلاح امر دین او نمی کند
مگر فاقه و مسکنت و سقم و من داناترم بانچه اصلاح امر دین
بندگان مؤمن مرا می کند و فصحال چنانچه در این ایه شریفه
گذشت و در ایات دیگر هم امده دار اخرت و ثواب عظیم خدا
برای اهل بلا از ارباب و کلا اماده و مهیا و مقام دنیا مقابله
با شطری از این اجرها نخواهد بود چنانچه در کافی از انجناب
صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود ان الله جل ثناؤه
لیعتذر الی عبده المؤمن المحوج کما یعتذر الاخ الی اخیه فیقول
ما احوجتک فی الدنیا من هوان کان بک علی فارفع هذا
السجف فانظر الی ما عوضتک من الدنیا قال فیرفع فیقول
ما ضرنی ما منعتنی مع ما عوضتنی محصل انکه بعد از
سلوکی که شبیه باعتذار است خداوند میفرماید ترا محتاج
نکردم بجهت پستی تو این پرده و ستر را بردار و ببین چه عوض
بتو داده ام از دنیا حضرت فرمود پس برمیدارد او و میگوید
با این عوض انچه ندادی بمن ضرر نمی رساند و در دیگر از انجناب
مرویست که روز قیامت که خداوند عز و جل چون کسی که از کسی
عذر بخواهد فقرا را مورد نوازش و محط احسان میفرماید
مرهمی از لیشان بقدر نعم اغنیا در دار دنیا میکنند چون زن

فقر و ملبوس و خانه و مرکوب و طلب منزل و دا میکنند پس خدای
عز و جل هفتاد ضعف انچه اهل دنیا را عطا کرده اند زمانی که دنیا
بوده برای هریک از ایشان مقرر میفرماید و در خبر انس بن مالک
که بعضی از فقرا نزد رسول خدا صلی الله علیه و اله امد و گفت
من رسول فقرایم بسوی تو حضرت فرمود مرحبا بک و بمن
جئت من عندهم قوم احبهم گفت فقرا میگویند که اغنیا
حسنات را یافتند حج میکنند و ما قدرت نداریم اگر مریض میشوند
زیادتی اموال خود را ذخیره از برای خود میفرستند حضرت فرمود
فقرا را از من تبلیغ کن که بدرستیکه از برای کسیکه صبر کند و
فقر را حسبة و کفایة قرار دهد از شما سه خصلت است که از
برای اغنیا نیست یکی انکه در بهشت غرفها هست که نظر میکنند
اهل بهشت بسوی انها چنانچه نظر میکنند اهل زمین بستارهای
اسمان داخل نمیشود انغرفها را مگر پیغمبر فقیر یا شهید فقیر
یا مؤمن فقیر دویم انکه فقرا داخل بهشت میشوند پیش از اغنیا
بنصفه روزی که پانصد سال دنیا است سیم هرگاه غنی بگوید
سبحان الله والحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و فقیر هم مثل
این بگوید غنی ملحق بفقیر نمیشود اگرچه انفاق کند دران ده هزار
درهم و همچنین است کل اعمال پس رسول برگشت بنزد ایشان
گفتند رضینا رضینا و احادیث متعلقه باین ابواب بسیار است

بسیار است و هم چنین در باب مرض و تب فضایل و اجرهای عظیم
ذکر است حتی انکه در خبر نبوی و سجادی وارد شده که تب
یک شبه کفاره یکسالست و در خبر ابی حمزه از جناب باقر علیه السلم
تب یکشب معادل عبادت یکسال و دو شب معادل دو سال
و سه شب معادل هفتاد سالست ابو حمزه گوید پرسیدم اگر
بهفتاد نرسد فرمود از برای پدر و مادر او گفتم اگر انها نرسند
فرمود از برای خویشان او گفتم اگر انها نرسند فرمود از برای همسایهای
او و در خبر نبویست که از برای مؤمن در حال مرض نوشته
میشود بهتر از انچه در حال صحت عمل میکرد و در احادیث مستفیضه
امده که تب و در بعضی مرض گناهان را میریزد و در حدیثی از
جناب صادق علیه السلم امده که صداع یکشب هر گناهی را زایل می
کند مگر کبائر را و از جناب امیر المؤمنین علیه السلم منقول است
که مرضی که بهم میرسد کفاره است از برای پدر و مادر او
و استیفاء احادیث فضایل مرض موجب طول خواهد شد
پس اهل ولا و ارباب تقوی اگرچه در غالب مصیبت بلا و محن
عنا باشند الا انکه ثواب عظیم و رضای خداوند کریم که عمده
مقصد است در مقابل و بازاء و بر ارباب فطانت و بصیرت و
اهل مراجعت و ممارست در کتاب و سنت مخفی و پوشیده نیست
که این اخبار که دلالت دارد بر اینکه بلا در غالب شعار اخیار است

منافاتی ندارد با آیات و اخبار رد الله بر اینکه تقوی موجب برکات
و فتح ابواب خیرات و حیوة طیبه و وفور نعمت و مال و اولاد و شکر
نعمت موجب مزید نعمت و کفران نعمت باعث سلب نعمت و هم
بدنیا موجب تشتت امور و تفرق ضیعه و هم باخرت موروث جمع
متفرقات امور و عمل از برای دین موجب کفایت امر دنیا می شود
چون آیه شریفه و لو ان اهل القری امنوا و اتقوا لفتحنا علیهم برکات
من السماء و الارض و آیات حکایه از قول نوح علیه السلام که بقوم خود
گفت و ان استغفروا ربکم ثم توبوا الیه یرسل السماء علیکم مدرارا
و یمددکم باموال و بنین و یجعل لکم جنات تجری و یجعل لکم
انهارا و آیه شریفه ضرب الله مثلا قریة کانت امنة مطمئنة یاتیها
رزقها رغدا من کل مکان فکفرت بانعم الله فاذاقها الله
لباس الجوع و الخوف بما کانوا یصنعون و آیه شریفه لقد کان
لسبا فی مسکنهم جنتان عن یمین و شمال کلوا من رزق
ربکم و اشکروا له بلدة طیبة و رب غفور فاعرضوا
فارسلنا علیهم سیل العرم و بدلناهم بجنتیهم جنتین
ذواتی اکل خمط و اثل و شیء من سدر قلیل ذلک جزیناهم
بما کفروا و هل نجازی الا الکفور و هم چنین احادیث وارده
بمضامین که اطاله باشاره بانها موجب خروج از وضع
این مختصر رساله خواهد شد و موکد بمضمون آیات و اخبار

و اخبار و مسائلی که در ترغیب در انها شده قولا و فعلا بجهت دفع
بلا و وفور نعماء بتفاصیلی که در کتب اخلاق و دعوات و غیر
اینها مذکور است و وجوه متصوره در جمع بسیار است و اگر کسی
مفصلا ببعض وجوه ملتفت شده یا از آیات و اخبار دیگر شواهد
بر اراده معنی خاصی در احد طرفین یافته همان احتمال قوی را
در کار دارد و الا توهم اختلاف در کلام خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم
نکند و اعتقاد اجمالی را از دست ندهد زیرا که همه کس لیاقت فهم
و حدیث را ندارد مرویست که مردی یهودی با جناب امام حسن علیه السلام
ملاقات کرد در وقتیکه آن بزرگوار لباس فاخره در بر کرده و بر استر
نیکوئی سوار شده بود و آن یهودی لباس کهنه پستی داشت عرض کرد
که جد شما فرموده که الدنیا سجن المؤمن و جنة الکافر یعنی دنیا زندان
مؤمنست و بهشت کافر است و باعتقاد شما ما کافریم و شما مؤمن
پس چه شد که شما در نعمت و ما در زحمت هستیم آنحضرت صلوات الله و
سلامه علیه فرمود کلامی که محصلش اینست که اگر بدانی آنچه خدا در
آخرت از برای ما مقرر نموده میدانی که اینها در هرچه باشد در جنب آن زندان
و اگر بدانی آنچه خدا در عذاب و عقوبت از برای شما مهیا کرده میدانی که این
زندگانی دنیا از برای شما بهشت است پس بنا باشد که عاملی بجهت مطلبی
از حدیث ملتفت نشود و او هم چنین شبهه بخود راه دهد و معنی غافل
که اهل ایمان و معرفت در هر مقام و مرتبه از نعم دنیویه که باشند غافل

غالب اینست که خود ایشانرا علی الخصوص زان نعمتها نه چنان التذاذی
حاصل و در باطن خالی از صنوف بلا نخواهند بود چنانچه سلیمان
نبی با آن سلطنت عظیمه روز فقر برای پوشش روز وفاتش شد
بنحویکه سابقا گذشت و مع ذلک مرویست که جو را کوبیده در حرارت
شمس طبخ میکرد و تناول میفرمود بلکه لذت ارباب کمال در انواع
بلا یافته اند چنانچه بر متتبع اخبار و آثار متعلقه باحوال انبیا و اولیا
ظاهر است و در خبر مروی در مصباح الشریعه جناب صادق علیه السلم
در ضمن فضایل بلا فرموده و من ذاق طعم البلاء تحت ستر حفظ الله
له تلذذ به اکثر من تلذذه بالنعمة واشتاق الیه اذا فقده لان تحت
نیران البلاء والمحنة انوار النعمة وتحت انوار النعمة نیران البلاء و
المحنة یعنی کسیکه بچشد طعم بلا را در زیر حجاب حفظ خدا تعالی بر
او بیش تلذذ نعمت و مشتاق بلا می شود وقتیکه او را نیابد بد
بجهت اینکه در زیر آتشهای بلا و محنت نورهای نعمت هست و زیر
نورهای نعمت نارهای بلا و محنت هست ۷ در بلا لذتیست پنهانی
ناچشیده کسی کجا داند ۷ هر که او لذت بلا دریافت ۷ درد را
بهتر از دوا داند ۷ فایده ثانیه در بیان محبت و شطری از مقام رضای
خداست که مقام صبر با علوی که دارد در جنب او سهل و پست است
بدانکه محبت در قرآن مجید خدا و احادیث مرویه از سید رسل و
ائمه هدی صلوات الله علیه وعلیهم تصریح و ترغیب در او شده

شده و در شان قومی در قرآن مجید فرموده یحبهم ویحبونه یعنی
خدا دوست میدارد ایشانرا و ایشان دوست میدارند خدا را
و در آیه دیگر قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله یعنی
بگو اگر شما خدا را دوست میدارید پس مرا متابعت کنید تا خدا
شما را دوست دارد و مخفی نماند که محبت صنایع نیز بنحو سایر
مجازاتست بلکه معتبر در اطلاق این اوصاف بر خدای جل وعز
غایاتست نه مبادی پس مراد اینست که خدا سلوک با ایشان میکند
چون سلوک دوست بدوست بلی بعضی امثال این اطلاقات را
حقیقة میدانند و معنی را تغیر میدهند و کلام در آن محل دیگر
اینست مرویست که ابو رزین عقیلی خدمت سید کاینات صلی الله
علیه وآله عرض کرد که ایمان چیست فرمود ان یکون الله ورسوله
احب الیه مما سواهما یعنی اینکه بوده باشد خدا و رسول دوست
تر نزد او از غیر خدا و رسول و در خبر دیگر آمده لا یؤمن احدکم حتی یکون
الله ورسوله احب الیه مما سواهما و این خبر هم همان معنی افاده
میکند منقولست که سید عالم صلی الله علیه وآله فرموده احبوا الله لما
یغذوکم به من نعمه واحبونی لحب الله محصل آنکه خدا را دوست
دارید چنانچه نعمت بشما عطا کرده و مرا دوست دارید بجهت محبت
خدا و در خبر دیگر از آنحضرت صلی الله علیه وآله منقولست که فرموده المحبة
اساس المعرفة والعفة غایة الیقین وراس الیقین الرضا بتقدیر الله تعالی

یعنی بناء معرفت بر محبت است و غایت معرفت غایت یقین است و مرتبهٔ
رضا بقضا بخدای تعالی است بدانکه لازم معرفت که محبت است از او
تصور رحمت رجاء و هیبت خوف فتاده لهذا با عدم وصول
بمقصد شوق و ذکر و با وصول انس و با افراط انس مزید انبساط
و فرح و با ملاحظهٔ عنایت حبیب توکل و با استحسان لهر کهٔ
رضا بقضا و با تصور قصور خود و کمال محبوب و لطفای اقتدار
او تسلیم حاصل از جناب امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که
فرموده الدین هو الحب و الحب هو الدین یعنی دین محبت است
محبت دین است واما تفسیر محبت پس حاجت بیان ندارد اگرچه
اقوال مردمان بسیار شده که قریب بهم با هم بیکدیگر اند چنانچه
بعضی تفسیر بمیل طبع بشی ملتذ کرده اند و بعضی بایثار محبوب بر ما سوی
مصحوب و بعضی بمیل شخص بمحبوب بکلیهٔ خود و اختیار او بر نفس خود
و موافقت او در اشکار و نهان و بعضی بمحو محبت بصفاتش و
اختیار محبوب بذاتش و بعضی بهتک استار و کشف اسرار و بعضی
بمحو اشباح و ذوب ارواح و بعضی بتر بعطای که از عالم غیب بدل
نازل میشود و بعضی با فراط میل بلا نیل تفسیر کرده اند و از بعضی
پرسیدند که محبت چیست گفت موافقت در جمیع احوال و این شعر را
خوانده ولو قلت لی مت مت سمعا وطاعة وقلت لداعی الموت
اهلا و مرحبا یعنی اگر بگوئی بمن بمیر میرم بطوع و رغبت و میگویم

و میگویم بخواننده مرگ اهلا و مرحبا و غیر از این هم گفته شده اگرچه
خارج از انتها نیست و تطویل بذکر همه مناسب نیست با آنکه خلاف
الفاظ راجع بلفظ و ناظر باختلاف مراتب متفاوته دارد بعضی
عداوت و بغض که ضد اوست بین مراتب دارند لهذا محبت همین که
شدت کرد او را عشق نامند و وجه مناسبت در این اسم اینست
که عشق ماخوذ از عشقه است و آن گیاهی است شدید العلاقه با شجار
و کروم که با آنها پیچیده میشود و تمام او را رفته رفته فرا میگیرد
و بزبان فارسی او را پیچک گویند پس محبت هم اگر مجامع دل را فرو
گرفت شبیه بعشقه او را عشق نامند چنانچه بغض که ضد محبت است
شدید او را مقت گویند و بعضی عشق را چهارم مرتبهٔ محبت
گرفته اند و او را تفسیر کرده اند بزیادتی محبت محب بکه عاشق
معشوق را زیاده دهد چنانچه نفس را استخدام قوهٔ شهویه و
نفسانیه باز ایستد و از خواب و طعام و شراب ممتنع شود و مرتبهٔ
اولی را استحسان و مرتبهٔ دویم را مودت و سیم را خلت و بعضی اولی را
نامیده اند و بسا باشد که بعض مراتب بلند محبت را تیم گویند و
فقرهٔ دعای کمیل و قلبی بحبک متیما را شاهد گیرند و بقول بعضی بود
که مرتبهٔ خلت بعکس آنچه گذشت بلند تر از مقام عشق باشد بدلیل
که این محبت نافذه در خلال و اعماق است چنانچه در خلیل الرحمن
علیه السلام گفته اند و در بقیهٔ شواهد و نتایج نیست و بدانکه محبت یا عقلی

و در حاشیه [illegible] اگر [illegible]
محبت مجازی باشد مرتبه [illegible]

دیگر اقسام دارد مثلا محبت فرزند یک قسم اینست که چون فرزند
او را علاقه دارد مرتبه دیگر آنکه این سرور و فرح بجهة اینست که
باین ولد مورد التفات و عنایت شده از واهب آن ولد دیگر آنکه
او را وسیله اطاعت و بندگی و وصله مراتب قرب معنوی میکند
و مثال واضح این از این قبیل است که شمشیری مثلا سلطانی
بکسی عطا کند محبت این شمشیر و فرح باو همین سه قسم است یکی
آنکه چون شمشیر است او را میخواهد و علاقت باینکه شمشیر دارد
چنانچه اگر در بیابان او را یافته بود محبت باو کمتر بود از عطای
سلطانی دیگری آنکه او را نه باین جهة که شمشیر است میخواهد بلکه
باین جهة که دال بر عنایت و شفقت سلطانست میخواهد و لهذا
اگر غیر سلطان میداد او را محبتی و حاجتی نداشت دیگر آنکه
باو سرور است که از خدمت ملك و دفع اعادی که لازمه
او ترقیات و قرب سلطانست تا آنکه بمقام وزارت رسد نه
باین جهة که وزارتست بلکه چون قرب ملك لازم دارد و بدانکه
هر محبوبی تا محب دل را از محبت غیر او خالی نکند یا در ادعای
محبت او کاذبست یا بر وجه استحکام آن محبت متمکن نیست منقولست
که حضرت سلیمان علیه السلام گنجشکی را دید که با اهل خود میگفت
چرا مرا از خود منع میکنی و حال آنکه من اگر خواهم قبه سلیمان را
بمنقار خود میگیرم و در دریا می اندازم سلیمان علیه السلام تبسم فرمود

فرمود و هر دو را خوانده بان عصفور گفت آیا میتوانی چنین
کاری بکنی گفت نه یا رسول الله و لکن شوهر گاهی نفس خود را آرایش
میدهد و در نزد زوجه خود بزرگ می شمارد و دوست ملامت
کرده نمیشود بر آنچه میگوید سلیمان علیه السلام بزوجه او فرمود چرا
منع میکنی او را از نفس خود و حال آنکه او ترا دوست میدارد
گفت یا نبی الله این دوست نیست ادعای دوستی میکند بجهة
آنکه با من غیر مرا دوست میدارد این کلام در دل سلیمان علیه السلام
اثر کرد و سخت بگریست و خجل شد از مردم محتجب شد و دعا
میکرد که خدا دل او را برای محبت خود خالی کند و مخلوط بمحبت
غیر نکند و لذا بیجا است که در ادعیه سجادیه آمده است و فرغ
قلبی لمحبتك یعنی خدایا خالی کن دل مرا از برای محبت خود
و بدانکه هرچه محبت بی منازعت اغیار داخل دل شود تمکن او
بیشتر بود چنانچه سلطان وارد در بلدی هر گاه منازع نداشته
باشد قرار او بیشتر و چون بلده را بلد خود تصرف بغایت امکن خواهد
بود چنانچه شاعر گفته انانی هواها قبل ان اعرف الهوی
فصادف قلبا خالیا فتمکنا یعنی محبت محبوبه من داخل دل شد
بیش از آنکه من بدانم محبت چیست پس برخورد با دلی خالی پس
متمکن در او شد و لهذا گفته اند که دل را سعه اغیار و اضداد نیست
قد صیغ قلبی علی مقدار حبکم فما لغیرکم فیه متسع یعنی

بتحقیق سرشته شده است دل من بمحبت شما پس از برای غیر محبت
شما در او وسعتی نیست پس تا محبت اضداد محبوب را در دل جا
نداده و اگر داده باشی نتوانی بیرون کرد باید محبت محبوب را جا دهد
تا ممکن باشد لهذا می بینی که محبتی که در ایام جوانی و طفولیت حاصل
شود محکم است و باین جهة گفته اند که حضرت خلیل الرحمن علیه السلام
مادر او بسبب خوف نمرود او را در کوهی برده در مغاره انداخت
و در هر چهل روز پیدا بود بیشتر هیچکس نزد او معرفت خداوند
تبارک و تعالی او را تربیت فرموده غیر از خدا کسی ندانست پس دل
مشغول بمحبت پدر و مادر نشد و محبت خدا در دل او محکم شد
و بنحو همین را بعضی سر گفته اند در اینکه خدای عز و جل فخر انبیا
و رسل را صلی الله علیه و آله در صغر یتیم فرمود و خود تربیت او
فرمود اگرچه وجوه دیگر هم میشود که سر این یتیم باشد و مخفی نماند
که محبت پدر و مادر از برای خدا و همچنین هر محبتی با هیچ منافات
با محبت خدا ندارد بلکه حب محبوب خدا حب خداست چنانچه عقل
و نقل با هم متعاضد و شاهدند در بعض ادعیهٔ منقوله است
اللهم ارزقنی حبک وحب من احبک وحب ما یقربنی الی حبک
واجعلک احب الی من الماء البارد یعنی خدایا عطا کن مرا دوستی
خود را و دوستی کسیرا که ترا دوست دارد و دوستی چیزیرا که نزدیک
کند مرا بدوستی تو و بگردان خود را محبوب تر نزد من از آب سرد مرویست

مروی است که جناب امام حسن علیه السلام روزی از جد امجد خود پرسید
که آیا دو محبت در یک دل جمع میشود فرمود نه ای پسر من آیا تو مرا
دوست میداری فرمود بلی پرسید آیا دوست میداری مادر مرا
فرمود بلی پرسید آیا برادر مرا دوست میداری فرمود بلی پرسید
آیا مرا دوست میداری فرمود بلی پرسید آیا خدای تعالی را دوست
میداری فرمود بلی عرض کرد پس چگونه جمع میشود این محبتها همه و حال
آنکه فرمودی که جمع نمیشود دو محبت در یک دل پس آنحضرت
فرمود ای پسر من بدرستیکه محبت شما بر میگردد بمحبت خدای تعالی
پس محبت خدای تعالی در قطب است و محبت شما مثل خطهایست
که در اطراف و باشد و بآن ناظر است آنچه کتب شیعه و سنی مشحون
باو شده در فضایل محبت آل اطهار و عترت ابرار سید کاینات
صلی الله علیه و آله و بعد نص قرآن مجید مودت و محبت ذوی القربی
اجر رسالت و ارشاد ختم انبیا صلی الله علیه و آله شده و در کتاب
مستطاب کافی از جناب امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که آنحضرت
سؤال کرده شد از حب و بغض که آیا از ایمانست یا نه آنحضرت فرمود
وهل الایمان الا الحب والبغض یعنی آیا ایمان غیر از حب و بغض
چیز دیگر هست پس این آیه را که سوره حجرات است خواند که صدر او
اینست واعلموا ان فیکم رسول الله لو یطیعکم
فی کثیر من الامر لعنتم ولکن الله حبب الیکم الایمان و زینه فی قلوبکم

وکره الیکم الکفر والفسوق والعصیان اولئک هم الراشدون
ترجمه ظاهر آیه اینکه بدانید که بدرستیکه در میان شما پیغمبر خدا است
اگر اطاعت کند شما را در بسیاری از امرها هر آینه در مشقت و هلاکت
می افتید ولکن خدا دوست کردانیده است بسوی شما ایمان را و زینت
داده است او را در دلهای شما و ناخوش و مبغوض کردانیده است
بسوی شما کفر و فسوق و عصیان را این جماعت که خدا بایشان چنین کرده
ایشان براه راست هدایت شده کانند و در مجمع از جناب امام محمد
باقر علیه السلم روایت کرده که مراد بفسوق کذبست و در کافی
و تفسیر علی بن ابراهیم از جناب صادق علیه السلم روایت شده که مراد
بایمان جناب امیر المؤمنین علیه السلم است و بکفر و فسوق و عصیان
اول و ثانی و ثالث یعنی ابوبکر و عمر و عثمان است و این بقیه بجهة
تقیه است چنانچه کاهست بفلان و فلان و بعنوان بتعبیر میفرمایند
و با تفسیر سابق فسوق منافاتی نیست و قران مجید را ظاهر و بطون
بسیار هست و از جمله اخبار وارده در این مضمار حدیثست که
مخالف و موالف از فخر کاینات صلی الله علیه و آله روایت کرده اند
که فرمود لو اجتمع الناس علی حب علی ابن ابی طالب لما خلق الله
النار یعنی اگر مردم همه جمع میشدند بر محبت علی علیه السلم هر آینه
خلق نمیکرد آتش را و از جمله مشهوره بین الفریقین که بعضی از علماء
شیعه او از اجله شیخ از اجله اصحاب مسند نقل کرده اند در بعض

در بعض طرق از معاذ بن جبل روایت شده که گفت شنیدم
از رسول خدا ص که فرمود حب علی ابن ابی طالب حسنة ما تضر معها
سیئة و بغضه سیئة لا تنفع معها حسنة یعنی دوستی علی علیه السلم
حسنه ایست که ضرر نمیرساند با او گناهی و بغض آنجناب گناهیست
که نفع نمی بخشد با او حسنه و از جمله اخبار مرویه از اجله صحابی
حدیث طولیست مروی از جناب امام حسن صلوات الله علیه از رسول
خدا صلی الله علیه و آله و قبل او اینست ثم قال النبی صلی الله
علیه و آله والله ثم والله لو ان الرجل جاء یوم القیمة وذنوبه
اکثر من عدد ورق الشجر وقطر المطر وما فی الارض من حجر او مدر ثم
لقی الله محبا لک ولاهل بیتک لادخله الله الجنة ثم قال النبی
ص و آله والله ثم والله ثم والله لو ان الرجل صام النهار وقام
اللیل وحمل علی الجیاد فی سبیل الله ثم لقی الله مبغضا لک ولاهل
بیتک لکبه الله علی منخریه فی النار یعنی رسول خدا صلی الله
علیه و آله بعلی علیه السلم فرمود قسم بخدا پس قسم بخدا اگر مردی بیاید
در روز قیامت و گناهان او بیش از برگ درخت و قطرهای
باران و آنچه در زمین است از سنگ و کلوخ باشد و دوست تو
و اهل بیت تو باشد هر آینه داخل میکند خدا او را در بهشت پس فرمود
قسم بخدا پس قسم بخدا پس قسم بخدا اگر مرد روز را روزه دارد و
شب را بعبادت بپا دارد و سوار اسبهای نیک شود و در راه خدا جهاد

با آنکه فرمود که اسباب را باز کند از مال
و در راه خدا انفاق کند

کند دشمن تو و اهلبیت تو باشد میان نزد خدا او دا بسوزانها
بینی و یعنی بروی آتش و آن بر قبیل اخبار که سطر خاصی از اشطا
و یکی از هزار یعنی اندکی از بسیار و قطره از بحار فضایل بیشمار
بزرگوار و اهل بیت اطهار اوست زیاده بر آنست که در اینگونه اوراق
محرر و بتحریر بنان و صفحه تقریر بیان کرده شود و با آنکه بعض علماء شیعه
چون صاحب مجمع البحرین حدیث معاذ مسطور را بعد از آنکه او مشهور است
بین الفریقین گرفته چنین فرموده که ظاهر اینست که مراد حب کامل
باشد که سایر اعمال مضاف با او باشد بجهة اینکه از حب ایمان کامل
حقیقة و غیر او مجاز است و پیدا است که حب انجناب ایمان و بغض او کفر
شد پس با ایمان کامل گناه ضرر نمیرساند بلکه بجهة اکرام انجناب
امر زیده میشود و یا بودن محبت او حسنه نفع میکند زیرا که حسنه
نیست با عدم ایمان و زمخشری صاحب کشاف که از علماء مخالفین است
با آنکه علامه حلی ره در بعض کتب خود فرموده که او از متعصبین در مخالفت
در حق اهل البیت علیهم السلام حدیث قدسی روایت کرده که لادخل
الجنة من اطاع علیا و لو عصانی و لادخل النار من عصاه و ان
اطاعنی یعنی هر آینه داخل بهشت میکنم هر کرا اطاعت کند علی را اگر
چه معصیت کرده باشد مرا و داخل آتش میکنم کسیرا که معصیت او کرده
چند مرا اطاعت کرده باشد و بعد از نقل حدیث گفته که این حدیث
حسن و با نجهت است که حب علی ایمان کامل است پس ابلغ و اکمل از آنچه از مجمع

البحرین حکایت شده و بدل این کلام گفته مخفی نماند که ظاهر این
حدیث بر طبق محاورات عرفیه و متفاهم اهل معرفت پس منافات ندارد
با آنکه در حقیقت اطاعت و معصیت امیر المؤمنین علیه السلام اطاعت و معصیت
خدا است زیرا که آنحضرت امر و نهی نمیکند مگر با آنچه خدا امر و نهی کرده
و باید دانست که ظاهر این اخبار و آنچه در معنی اینها است نه بر وجهی است
که در خیال جهال در آید که بدعوای محبت دست از طاعات و عبادات
کشیده بارتکاب معاصی متجری بر خدا و رسول شوند بلکه محبت
مهما امکن خلاف رضای محبوب را نمیخواهد و شاید مراد اینکه ارتکاب
گناهان بسیار در حدیث اخیر بلفظ لو آن از ادوات شرط بیان فرموده
همین باشد چنانچه علماء ادب ذکر کرده اند که حقیقت لو از برای
امتناع مدخول او است چون لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا و لذا از
برای محقق وقوع آن چون اذا وقعت الواقعة و ان در مقام شک
اگر چه مجاز در معانی یکدیگر اطلاق شوند و در مصباح الشریعه
از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود بخوی العارفین تدور
علی ثلثة اصول الخوف و الرجاء و الحب فالخوف فرع العلم و الرجاء
فرع الیقین و الحب فرع المعرفة فدلیل الخوف الهرب و دلیل الرجاء
الطلب و دلیل الحب ایثار المحبوب علی ما سواه فاذا تحقق العلم فی الصدر
خاف و اذا صح الخوف هرب و اذا هرب نجا و اذا اشرق نور الیقین
فی القلب شاهد الفضل و اذا تمکن منه رؤیة الفضل رجا و اذا

وجد حلاوة الرجاء طلب واذا وفق للطلب وجد واذا تجلى ضياء
المعرفة في الفؤاد هاج ريح المحبة واذا هاج ريح المحبة استأنس في
ظلال المحبوب على ما سواه وباشر اوامره واجتنب نواهيه واختارهما
على كل شيء غيرهما فاذا استقام على بساط الانس بالمحبوب مع اداء
اوامره واجتناب نواهيه وصل الى روح المناجات والقرب و ترجمه
این مناسب مقام است اینست که دلیل محبت اختیار محبوب بر غیر او
وبا وصف محبت مباشرت اوامر او و دوری از معاصی او و ترک آرزو
وبا این مطلب ناظر است کلام امیر المومنین که جناب صادق علیه السلام
متمثل باو شدند تعصی الاله وانت تظهر حبه هذا
لعمری في الفعال بديع لو كان حبك صادقا لاطعته ان المحب
لمن يحب مطيع یعنی خدا را معصیت میکنی و از حب او یاد میکنی
این امر بجان خودم قسم که در میان کارها تازه است اگر حب تو راست
باشد هر اینه اطاعت او را خواهی کرد بدرستیکه دوست از برای
دوست خود اطاعت کننده است روایت که پیغمبر صلی الله علیه واله
فرمود نشانه محبت در سه چیز است اینکه اختیار کند کلام دوست را
بر کلام غیر او و از علامات محبت بکا و نحول و سهر است روایت
که رسول خدا صلی الله علیه واله فرمود گریست شعیب بسبب محبت
خدای عز وجل تا آنکه کور شد پس رد کرد خدای عز وجل بر او
دیده او را پس گریست تا کور شد پس رد کرد خدای عز وجل بر او دیده

و مجالسة او را بر مجالسة غیر او و رضای او را بر رضای غیر او

دیده او را پس باز گریست تا کور شد پس خدا رد کرد بر او دیده او را
پس چون مرتبه چهارم شد وحی کرد خدا باو که ای شعیب تا کی این گریه
متصل داری اگر بجهة خوف از آتش است پس بتحقیق که ترا امان و پناه
دادم و اگر بجهة شوق بهشت است پس بتحقیق که او را برای تو مباح کردم
گفت ای خدای من و سید من تو خود میدانی که من گریه نمیکنم بسبب
ترس از آتش تو و نه بجهة شوق بجنت تو و لکن بسته شده بر دل
من حب تو که صبر نمیکنم از گریه تا آنکه تو حبیب بدانم یا فرمود تا آنکه لقاء مرا
غایم پس خداوند جل جلاله وحی باو فرمود که چون چنین است پس
باین جهة زود است که خادم تو قرار بدهیم کلیم خود موسی بن عمران را
و مناسب مقام گفته شده و ما في الدهر اشقى من محب وان
وجد الهوى حلو المذاق تراه باكيا في كل حال لخوف تفرق او
لاشتياق فيبكي ان نأوا شوقا اليهم ويبكي ان دنوا لخوف الفراق
فتسخن عينه عند التنائي وتسخن عينه عند التلاقي محصل
آنکه در زمانه از محب بدبخت تری نیست اگرچه مذاق محبت را
شیرین بیابد در هر حال او را گریان می بینی بجهة خوف تفرق یا بشوق
اگر احبه او دور شوند بجهة شوق ایشان گریه میکند و اگر نزدیک
شوند بسبب خوف مفارقت پس تر است هر یک از دو دیده او یعنی
چشم او در گریه است روایت که حضرت عیسی علیه السلام مرور کرد
به نفری که بدنهای ایشان ضعیف و رنگهای ایشان متغیر بود فرمود

حب قوم

چه چیز بیمار ایشان را باین حال رسانیده که هستند خوف از آتش فرمود حق علی الله
ان یوهن الخایف پس مردم گروه به نفر دیگر که ضعف و تغیر افتاده بود
در بدنها و روهای ایشان نوری بود از سبب اینحال استفسار نمودند گفتند
ما خدا را دوست میداریم فرمود انتم المقربون بلی حق آنکه بود
که محبت بعد از ثبات قلب و طمانینه خواطر بمقام مطلوب خود نوعی
صفرت وجه و نحول بدن در وی باشد چنانچه مروی است که از یکی
خدا جناب امیر المؤمنین علیه السلام سوال شد که چه میشود روی ترا
که روهای اولیاء ظاهر و با ارحمن و جمال و غیر از تو اولیا عباد و اهل محبت
بحال عظیمی هستند از نزدی و ضعف بدن و قوت فرمود
به سبب آنکه بندکان و دوستان دوست میدارند حبیب را و عینشان سند
حال خود را نزد او یا راضی است از ایشان یا نه و میندانند که او وعده منت
ایشان را قبول کرده یا نه و امّا من پس بتحقیق میشناسم حال خود را
نزد معبود به سبب آنکه من راضیم از او و او راضیست از من پس کردیده است
خواطر من مطمئن بر محبت او پس زرد شده روی من و ضعیف شده
بدن من مرویست که از معصوم علیه السلام سوال شد ما بال المتهجدین فی
الاسحار من احسن الناس وجوها فقال لانهم خلوا بربهم فکساهم
من حلل انواره یعنی چه شده است که عبادت کنندکان در سحرها
روهای ایشان از نیکوترین روهاست فرمود بجهه آنکه ایشان با پروردکار
خود خلوت کرده‌اند یعنی در وقتیکه غیر نیست با او مناجات دارند

پس خدا پوشانیده ایشان را از حلّهای نورهای خود و در حدیث قدسی است
یا موسی کذب من زعم انه یحبنی و هو ینام طول لیله الیس کل حبیب
یحب الخلوة مع حبیبه یا بن عمران لو رایت الذین یصلون فی الدجی
وقد مثلت نفسی بین اعینهم یخاطبونی وقد جللت عن المشاهدة و
یکلمونی وقد عززت عن الحضور یا بن عمران هب لی من عینک الدموع
ومن قلبک الخشوع ثم ادعنی فی ظلم اللیالی تجدنی قریبا مجیبا
یعنی ای موسی دروغ میگوید کسیکه گمان کرده که مرا دوست میدارد
وحال آنکه طول شب خود را صرف خواب میکند آیا نه چنین است که
هر دوستی دوست میدارد خلوت با دوست خود را ای پسر عمران
اگر مشاهده کنی نماز کذارندکان در ظلمت شب را که خود را منظور
نظرشان کرده ام یعنی بحقیقت ایمان قلوب ایشان مشاهده انا بجبروت و کبریائی
وعظمت مرا میکنند خطاب میکنند مرا و حال آنکه بتحقیق که جلیل هستم
از اینکه مشاهده شوم و تکلم میکنند با من و حال آنکه بتحقیق که معززم از
حضور دم ای پسر عمران بده برای من از چشم خود اشکها را و از دل خود
خشوع و ذلت را پس از این بخوان مرا در ظلمتهای شبها می یابی مرا
نزدیک و اجابت کننده فخفی نماند که جواب لو در حدیث محذوفست
چنانچه شایع در نظیر مقام است یعنی اگر ببینی آنها را هر آینه امر
عظیمی یا مقام بلندی را خواهی دید و باز در حدیث قدسی است
یا احمد لیس من قال انی احب الله تعالی احبنی حتی یاخذ قوتا و یلبس

دونا وينام سجودا ويطيل قعودا ويلزم صمتا ويتوكل عليّ ويبكي كثيرا
ويقل ضحكا ويخالف هواه ويتخذ المسجد بيتا والعلم صاحبا والزهد
جليسا والعلماء احبابا والفقراء رفقاء ويطلب رضائي ويفرّ من العاصين
ويهرب من المخلوقين هربا ويفرّ من المعاصي فرارا ويشتغل بذكري
اشتغالا ويكثر التسبيح دائما ويكون بالوعد صادقا وبالعهود وفيا
ويكون طاهرا وفي الصلوة ذاكيا وفي الفرائض مجتهدا وفيما عندي من
الثواب راغبا ومن عذابي راهبا مشفقا ولاحبائي قرينا وجليسا
يعني اي احمد چنانست كه هر كه دعوى محبت من كند مرا دوست
دارد تا انكه اخذ كند همين قوت وبپوشد لباس پستي را ومحراب
بود در سجود ظاهر مراد انكه انقدر سجده بسيار كند وخواب كند
كه اگر عارض شود در وقت سجده رو دهد وطول دهد وطول دهد
نشستن در محل عبادت را وملازم سكوت شود وتوكل بر من
كند وگريه كند بسيار وخنده كم كند ومخالفت هواي نفس خود كند
وگريه كند ومسجد را خانه قرار دهد وعلم را صاحب واعراض از
دنيا را همنشين وعلما را دوست وفقرا را رفيق قرار دهد وطلب كند
رضاي مرا وفرار كند از غضب من وبگريزد از مخلوقين گريختني
وفرار كند از گناهان فرار كردني ومشغول شود بذكر من مشغول
شدني پس بسيار كند تسبيح وتنزيه مرا هميشه ودر وعده راستگو
وبعهد وپيمان وفا كننده باشد وپاكيزه باشد ودر نماز پاك باشد

باشد ودر واجبات سعي كننده باشد ودر انچه نزد من است از ثواب مايل
وراغب باشد واز عذاب من ترسان وخائف باشد وبا دوستان من
قرين وهمنشين باشد **ودر مصباح الشريعة** در باب حب خدا وهمچنين در باب
محب في الله اخبار مناسب مقام از جناب صادق عليه السلام وارد شده
واحاديث ديگر در اينباب بسيار است بهمين قدر در اين جزوه اقتصار
نمود **واز سيد** اوصياء در علامات محب ابياتي چند منقول است
كه همام بن اعقل تقي را بالفاظ مخاطب فرموده كه بعض آنها اينست
لا تخدعن فللحبيب دلائل ✓ ولديه من نحو الحبيب رسائل ✓ منها
تنعمه بما بلي به ✓ وسروره في كل ما هو فاعل ✓ فالمنع منه
عطية معروفة ✓ والفقر اكرام ولطف عاجل ✓ ومن الدلائل
ان يرى من عزمه ✓ طوع الحبيب وان الحّ العاذل ✓ ومن الدلائل
ان يرى متمسكا بسؤال من يحظى لديه السائل ✓ ومن الدلائل ان
يرى متحفظا ✓ متقشفا في كل ما هو نازل ✓ يعني البته مغرور مشو
در دعوى محبت مكن پس محب را دليلها وعلامتهاست و
در نزد او از حبيب خود رسالتها وپيغامها در كار است از انجمله
اينكه بلاها ومتلذذ شود ودر هر چه از دوست او كند مسرور باشد
اگر منع از او كند عطيه مقبول است داند وفقر را اكرام ولطف معجل فهمد واز
جمله دليلها اينكه عازم اطاعت دوست شود اگر چه ملامت كننده مصر
در مذمت او باشد واز جمله ادله اينكه در نظرها متبسم باشد ودر دل غمگين

ومن الدلائل ان يرى متبسما
والقلب فيه من الحبيب بلابل

با ما لم یطلب لها باشد یا آنکه دوا و ما لها و حرفها باشد یا آنکه ظاهر چنین
و در باطنش خطرات و خیالات باشد و از جمله اوله این که دیده شود چنانک
نمی خواستن از کسیکه ظفر یابیم از وجود من او نخواهند و از انجمله آنکه
دیده شود بیدار نائم و بنظر و حوصله در هر چیز و بداید منقولست که حضرت خلیل الرحمن
علیه السلام در وقت ذکر خدا از سینه او تا یک میل راه شنیده میشد و سینه
او جوش میزد چون جوش دیگ مجملا آیات محبت خدا و اشارات و علامات
و مراتب و نتایج و ثمرات آن امری نیست که بر ارباب ذوق مخفی و پوشیده
مانده باشد کسیکه محبت دنیا و زخارف آن عقر همه شده از این مقامات بی بهره
و نصیب مانده مگر آنکه بفکر صایب و نظر ثاقب رفته رفته استعلاج نموده
مبدل کند و لذت اشتیاق و مصایب دنیا بجز لذت و سرور چیزی نیابد
و بواسطه ذکر خدا و انس بجو و حقیقی ذکر غیر او را نیاد دهد از غیر او وحشت
و با ما سوای او انسی غیر مانوس تا محجوب قلوب و محسوس نفوس
شود چنانچه گوید ۷ فصا یحیید بی من کنت احد ۷ و صرت
مولی الوری منذ صرت مولائی ۷ ترکت للناس دنیاهم و دینهم ۷
شغلا بذکرک یا دینی و دنیائی ۷ از ذی النون مصری منقولست که
گفت روزی از وادی کنعان بیرون رفتم چون بالای وادی رسیدم
ناگاه سوادی یعنی سیاهی را دیدم که رو بمن میامد و گفت و بدا لهم من الله
ما لم یکونوا یحتسبون یعنی ظاهر شد از برای ایشان از خدا چیزی که گمان نمیکردند
که کمانی باو ببرند و میگریست چون نزدیک من رسید دیدم که جبه

یعنی دلو صغیر

پشمی در بر و دو کوزه در دست دارد آنکه از من ترسید پرسیدم کیستی
گفتم مرد غریب گفت یا هذا هل توجد مع الله غربة یعنی آیا مرد ایا یافت
میشود با خدا غربتی پس از کلام او گریستم گفت چرا گریه میکنی گفتم درد
بدنی رسیده و نفع او را معالجه نمود گفت فان کنت صادقا فلم تبکی
اگر راست میگوئی پس چرا گریه میکنی گفتم خدا ترا رحمت کند مگر راستگو
نمیگرید گفت نه گفتم چرا گفت لان البکاء راحة القلب یعنی آنکه
گریه راحت دلست ذوالنون گوید قسم بخدا که از قول این متحیر ماندم
مؤلف گوید کلام این ناظر ببعض وجوه و اعتبارات دیگر محبت
و عمده مقصود از این ابواب التفات بمقام ملتجی است که مبدل
مرارت مصیبت بحلاوت صبر و فعل حبیب و عنایات و رحمت
مرویست که سلمان فارسی رضی الله عنه خدمت سید اوصیاء و اولیاء
علیه صلوات الله عرض کرد یا امیر المؤمنین الحب الموت ام الحیوة فقال
لا احب الا ما احب لی مولای یعنی آیا دوست میداری مرگ یا
زندگانی را فرمود دوست نمیدارم مگر چیزی را که دوست دارد مولای من
از برای من مرویست که جابر بن عبد الله انصاری رضی الله عنه که از اخیار صحابه
سید کائنات صلی الله علیه و آله بود در آخر عمر مبتلی بضعف پیری و عجز شد
جناب امام محمد باقر علیه السلام او را ملاقات کرده از احوال و استفسار فرمود
جابر عرض کرد که من پیری را بر جوانی میخواهم و مرض را از صحت و مرگ را
بر زندگی آن حضرت علیه السلام فرمود اما انا فان جعلنی الله شیخا احببت الشیخوخة

ولئن جعلنی شابا احب الشبوبة وان امرضنی لاحب المرض وان شفانی
لاحب الشفاء والصحة وان اماتنی لاحب الموت وان ابقانی لاحب البقاء
محصل کلام آنسرور علیه السلام آنچه هرچه خدا از برای من خواهد از پیری یا
جوانی و مرض و صحت و موت و بقاء من همانرا دوست دارم چون
این کلام را جابر شنید دوید بحضرت ابو سعید جعفر و ابی علیه و دست مبارک
و خواست که پاهای او هم ببوسد آنحضرت نگذاشت پس جابر گفت صدق
رسول الله صلی الله علیه و آله قال فانه ستدرک لی ولدا اسمه
اسمی یبقر العلم کما یبقر الثور الارض یعنی راست گفت رسول خدا
صلی الله علیه و آله پس بدرستیکه فرموده است که ملاقات
میکنی تو یکی از اولاد مرا که اسم او اسم منست میشکافد علم را
چنانکه میشکافد گاو زمین را صفوانست که شخصی غیر خود را از
مرضی معالجه نمود بعد همان بلیه بخود او رسید از خود معالجه
نمیکرد از سبب آن از او استفسار شد گفت ضرب الحبیب لا یوجع
یعنی زدن دوست درد ندارد حکایت شده که زنی لغزید و ناخن
او افتاد کسی پرسید که آیا وجع او را یافتی گفت ان لذة ثوابه
ازالت عن قلبی مرارة وجعه یعنی بدرستیکه لذت ثواب او زایل
کرد از دل من تلخی درد او را و اگر خوب ملاحظه کنی محبتهای ظاهریه
دنیویه را که اگر انواع اذیت از دوست مجازی که فنا باشد عشق
حقیقی با شد بقه بهیچ الم او بتوا نمیکند و اگر هزار مشقت برای دفع

دوستی متحمل شوی بمجیدلات عنکبوت نرود بلکه شاید راحت خود
داند مثلا اگر ولدش ترا لعنت دهد یا موی ریش ترا بکند یا عصا
لرزت زند اگرچه درد و الم دارد اما متلذذ میشوی و از برای
زنت که بیگانه بوده انواع مرارت میکشی و راحت می پنداری
چه شد که خلاق عالم را که واهب همه نعم و باسط بساط جود و
کرمست اینقدر محبت نیست که در حزن بلیة با اجرهای موعود
جزع از دست داده نمیشود بلکه بجهة زن یا فرزند انواع مخالفت آن
خالق و رازق خود نموده هوای ایشانرا که شبیه انجاه عطایای
اوست برانواع و عطاهای او مقدم میداری ان هذا الا وقاحة و
غرور ربنا ظلمنا انفسنا فان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین
و اگر اینمرتبه نمی تعقل میکنی پس ملاحظه کن مقام دیگر محبت مجازیه
که بعضی از او بعشق میکنند و دین و دنیا را بآن سبب از دست میدهند
که فی الحقیقه محبت و تصوری است مشحون بانواع کثافات از خون
و چرک و عرق و صدید و مخاط و عذره مخلوق از آب دافق متعفن
خارج از ممر بول که عاقبت او تلاشی و تعفن و جیفه بودنست
غالبا که اگر این پوست را بگردانند عاشق مشمئز و طبع او متنفر
از دیدن ماده بعضی را بهم میکنند پس چه بسیار از نفوس که از عشق او و ملک
الملک غافل و الوجه بایر مخالف شده از سبب آن باشد که را فعال و
در این ابواب میکنند و از یاد محبوب حقیقی غافل که نمی بینند محکی

که اعرابی را گفتند که محبت تو بلیلی به چه مقام رسیده گفت من او را
یاد میکنم و میان من و او عجب لطایفه ست پس از ذکر او بوی مشک
می یابم صوفیرا گفتند که عشق تو بزنی که معشوقه تست بچه مقام رسید
گفت ماه را بر سطح آب بهتر از سطح دیگران می بینم منقولست که زلیخا
روزی حجامت کرد خون او که بر زمین ریخت بهر جا که جاری شد
یوسف یوسف در او نوشته شده بود دیگر منقولست که روزی
غضبناک شد بر یوسف علیه السلام خادم خود را امر کرد که او را چند
تازیانه بزند خادم تازیانها بر زمین میزد بنحوی که زلیخا میشنید
بنحو الطف خادم گذشت که او را یک تازیانه بزند که اثر او بر بدن او باشد
تا آنکه زلیخا تکذیب او در زدن تازیانها نکند پس او یک تازیانه
زد زلیخا از غضب خود بیرون آمد و بخادم صیحه زد که باز بایست
اندون که این تازیانه که الآن زدی الم او در دل من واضح شد و گویا
مرا زدی نه یوسف را دیگر منقولست که روزی بر سر راه یوسف نشسته
بود پس گذر او را خبر کرد که یوسف نزدیک رسید زلیخا گفت ای
یوسف بحق کسیکه ترا عزیز و مرا ذلیل کرده که ساعتی توقف کن و از
من غایب مشو یوسف فرمود ای زلیخا مال و جمال تو چه شد گفت
در راه تو رفتند گفت چشمهای تو چه شد گفت بگریه بر فراق تو
رفتند گفت عشق تو چه شد گفت در سینه منست چنانکه بود
گفت برهان و دلیل تو چیست گفت تازیانه خود را بزن چون

چون یوسف تازیانه را داد زلیخا آهی کشید و درد او رسید تا نزدیک بود از
نفس و سوخت یوسف او را از دست خود انداخته عنان قهر را بر
گردانید و فرار کرد زلیخا گفت تو بدعوی رجولیت مثل زن نیستی
من از چهل سال این اسرار در سینه خود حفظ کردم و مثل تو منهزم نشدم
از شیخ بهائی ره در حاشیه عالیه بر تفسیر قاضی منقولست که مردی
یهودی جاریه داشت که مفرط در محبت او بود روزی جاریه را مرضی
عارض شد و حاجت بطبخ طعامی برای او بود و یهودی دیگ را بار
گذاشته نزدیک طبخ شدن طعام او را بمغرفه بهم میزد در این بین
ناله جاریه بگوش او رسید دل او مشغول جاریه شده از دست او
افتاد و بدست خود دیگ را بهم میزد تا آنکه گوشت دست او ریخت پس
از آنکه جاریه آرام گرفت یهودی ملتفت حال خود شد آنگاه بهم نظیر
همین منقولست که در سفر مکه اتفاق افتاد که عزه که محبوبه او بود
با شوهرش همراه بود و کثیر هم بود تا آنکه روزی کثیر در بین راه مشغول
تیر تراشی بود ناگاه عزه را بالای سر خود دید عقل او از مشاهده او
پرید و انگشتان خود را بعوض تیر میتراشید و خون جاری شد احساس
نکرد از بعض اهل تاریخ حکایت شده که کثیر عزه را بغضی بوده و
خلفاء بنی امیه این معنی را انکار و تعجب بود تا روزی بعبد الملک
بن مروان داخل شد با او گفت ترا بحق علی بن ابیطالب علیه السلام قسم میدهم
که از خود عاشقتری دیده گفت بلی وقتی در بعض بیابانها سیر میکردم

مردی را دیدم که دامهای خود را نصب کرده باو گفتم چرا اینجا نشسته گفت
گرسنگی مرا و اهل مرا هلاک کرده دام زده ام شاید که از برای کفایت امروز
خود و عیال چیزی بیابم گفتم چه زده مرا اگر صیدی بیابی از برای من نصیبی
قرار میدهی گفت بلی ما در این سخن بودیم که دام بر صیدی افتاد بسرعت
بسوی رفتیم آن مرد شتافت بنزد صید بند او را کشود و رها کرد او را
پس گفتم چه باعث شد بر این گفت چون شباهتی بلیلی محبوبه من داشت
بر او رقت کردم و شروع کرد بگفتن این ابیات ۷ یا شبه لیلی لا ترع
فانني لك اليوم من وحشية لصديق ۷ اقول وقد اطلقتها
من وثاقها ۷ لانت لليلى لو عرفت عتيق ۷ فعيناك عيناها
وجيدك جيدها ۷ ولكن عظم الساق منك دقيق ۷ وچون آن
صید شروع بدویدن کرد آن مرد گفت اذهبي في كلاءة الرحمن ۷
انت مني في خفة وامان ۷ لا تخافي من ان تهاجي بسوء ۷ ما تغنى
الحمام في الاغصان ۷ و بعضی این حکایت را بزیاده و نقصان نقل
کرده اند که سه روز در نزد او ماندم و تعجب داشتم انکار او در هر
آهویی که صید میکرد و بجهت خوف هلاکت از او رحلت کردم و درد
عشق از او راست گویی ندیدم از بعض ثقات منقولست که در
سفری گذارم بقبیله بنی عذره افتاد در بعض بیوت ایشان نازل شدم
زنی دیدم که از جمال حلیه کمال پوشیده حسن و کلام او مرا خوش آمد
روزی بیرون آمدم و در قبیله دور میزدم ناگاه جوانی خوش روی

و در آخر او از کثیر نقل کرده ام

روزی که از حسن بر او بوده دیدم و لو ضعیفتر از هلال و نحیف تر از خلال
بود آتشی نزدیک بوی افروخته ابیاتی چند میخواند و اشکهای او بر رخسار
او جاری بود از ابیاتی که از او حفظ کردم این بود ۷ فلا عنك لي صبر
ولا فيك حيلة ۷ ولا عنك لي بد ولا عنك مهرب ۷ ولي الف باب
قد عرفت طريقها ۷ ولكن ما لي الى اين اذهب ۷ فلو كان لي قلبان عشت
بواحد ۷ وافردت قلبا في هواك يعذب ۷ از حال آن جوان پرسیدم گفتند
زنی که تو در خانه او نازل شده دوست میدارد و از آن چند سالست
که از او احتجاب میکند امروز گویا بخانه برگشتم و آنچه دیده بودم برای
زن ذکر کردم گفت آن جوان پسر عم منست باو گفتم این مهمان از حرمت
تو آمده است میخواهم که امروز نظر او را از خود دریغ مدار زن گفت
صلاح او در اینست که مرا نه بیند من چنین گمان کردم که این از بخل است
پیوسته او را قسم دادم تا آنکه با اکراه قبول کرد باو گفتم الان بوعده
خود وفا کن پدر و مادرم فدای تو باد گفت تو پیش رو من از عقب
تو میآیم من سرعت کردم بجانب جوان و گفتم بشارت باد ترا بحضور
آنکه میخواهی که حال بجانب تو میآید من با او در تکلم بودم که زن از خیمه
خود بیرون آمد و دامن میکشید و باد غبار قدمهای او را برانگیخت
بحدیکه خود او در غبار پوشیده شد جوان را گفتم همینست که میگوئیم
چون نظر بغبار کرد فریادی زد و برو در آتش افتاد بیرون آوردیم
و آتش از سینه و روی او میگرفتم زن برگردید و گفت من لا يطيق مشاهدة

عبار نعالنا كيف يطيق مشاهدة جمالنا يعنى كسيكه طاقت ديدن غبار
كفش ما را ندارد چگونه طاقت ديدن جمال ما دارد از عتبى محكيست
كه گفت روزى نشسته بودم و در نزد من جمعى از اهل ادب بودند و اخبار
مردم را ياد ميكردند تا آنكه سخن باحوال محبين رسيد هركس چيزى گفت
در ميان جمع شيخى بود ساكت چون كلام قوم باخر رسيد شيخ گفت شما را
خبر دهم بچيزى كه هرگز نشنيده ايد مرا دخترى بود و بجوانى عشق داشت و
ما نميدانستيم و آن جوان بزن مغنيه عشق داشت و آن مغنيه بدختر من
عشق داشت پس روزى حاضر در مجلس آن جوان و مغنيه حاضر شدم
ديدم مغنيه باين كلام تغنى ميكرد علامة ذل الهوى على العاشقين
البكاء ولا سيما عاشق اذا لم يجد مشتكا آن جوان گفت باو
احسنت والله يا سيدتى پس گفت آيا اذن ميدهى كه من بميرم مغنيه
گفت بلى بمير در حاليكه راشد باشى پس سر خود را بر وساده گذاشت
پس او را حركت داديم ناگاه مرده بود باين جهة مغموم شديم و سرور
بر ما مكدر شد و از هم جدا شديم چون بمنزل خود رفتم اهل من مرا
نشناختند چون در غير وقت معتاد آمده بودم ايشان را بانچه شده
بود از مرگ جوان خبر كردم دختر من اين كلام را شنيد بپاشد و بمجلسى كه
من داشتم رفت من از عقب او رفتم ديدم بر وساده گذاشته بهمان نحو
كه آن مرد جوان براى و حكايت كرده بودم پس او را حركت دادم ديدم مرده است
او را تجهيز كرده صباح ما جنازهٔ دختر و ديگران جنازهٔ جوان را برداشته

داشته در بين راه جنازه سيمى ديديم از حال او پرسيديم ناگاه
معلوم شد كه او هم جنازهٔ مغنيه بود كه در مردن دختر مرا شنيده بوده
و بهمان نحو كرده و مرده بود پس همه را دفن كرديم بيك مردن در
يك روز و نظير اين حكايت حكايات عجيبه ديگر در كتب سير هست و ليكن
در مقصود ما همين كفايت ميكند واز كلام توبه كه محبت مفرط بليلى
اخيليه داشت اينست ولو ان ليلى الاخيلية سلمت على
ودونى جندل وصفائح لسلمت تسليم البشاشة او زقى
اليها صدى من جانب القبر صائح مقصود آنكه اگر ليلاى
اخيليه سلام كند بر من در وقتيكه من مرده در زير سنگهاى لحد
باشم هر آينه من هم تسليم ميكنم يا صيحه كنندهٔ از قبر صيحه باو ميزند
در معنى در بحث لو شرطيه آمد و بيرا نقل كرده واز شراح آنست
كه از كتاب جليس وانيس حكايت كرده اند كه ليلى اخيليه با شوهر
خود نزديك قبر توبه مرور كردند شوهر او گفت اى ليلى اين قبر
توبه است بر او سلام كن ليلى گفت مقصود از سلام ترا ق
گفت ميخواهم تكذيب كنى ادعاى او را نكفته ولو ان ليلى الاخيلية
سلمت تا آخر پس بخدا قسم از اينجا مفارقت نمايد بكنى تا بر او سلام
كنى پس ليلى گفت السلم عليك يا توبه السيد القابل ولو ان ليلى
فاين ما قلت يعنى آيا تو بودى كه اين كلام گفتى پس كجا شد انچه گفتى
پس ناگاه طايرى در آنجا از قبر بيرون آمد بسينهٔ ليلى زده فرياد

نزد وی برد پس دفن شد بجانب قبر توبه پس بر قبر توبه درختی رویید
و بر قبر لیلی هم درختی و هر دو دراز شد و بهم پیچیدند و در بعض کتب دیگر که
اینحکایت بنظر رسیده چنین مذکور است که لیلی بن یا فرسوار بود
بر انجانب قبر توبه او از هالیلی بیرون آمد شتر لیلی رمید بکاسه سر
بزمین افتاد و حکایت دختر انقل نموده و این هم عجیب است شاعر گوید
چنان خوش است محبت که گر مرض و شود ؛ بعمر هم نتوانند ترکانی
کرد ؛ و لذا این ابیات قول مجنون ۷ ولو وقفت لیلی بقبری وقفت
معالمه و استفهمته بسلام ۷ لحنت الیها بالتحیة رمتی ۷ و دنت
بترجیع السلام عظامی ۷ هکذا گوید ۷ و لو تلتقی اصداؤنا بعد
موتنا ۷ و من دون رمسینا من الارض سبسب ۷ لظل صدا صوتی
وان کنت رمة ۷ لصوت صدی لیلی یهش و یطرب ۷ و این اشعار مجنون
بنی عامر است ۷ امر علی الدیار دیار لیلی ۷ اقبل ذا الجدار و
ذا الجدارا ۷ و ما حب الدیار شغفن قلبی ۷ و لکن حب من سکن
الدیارا ۷ و در باب نحول و ضعف بدن عاشق مبالغات غریبه
در اشعار شعراء واقع شده چنانچه بعض شعراء عرب گفته اند ۷ لو انی
علقت فی رجل علة ۷ لسارت ولم تعلم بانی علقت ۷ ولو عمت فی
عین البعوض معارضا ۷ لما علمت فی ای ناحیة عمت ۷ ولو صعدت فی
وسط حبة خردل ۷ لبانت نواحیها الجمیع ولا نبت ۷ ابو الطیب گفته
کفی بجسمی نحولا اننی رجل لولا مخاطبتی ایاک لم ترنی ۷ از جناب [illegible]

بلدی محلی است کل الهوی صعب و لکننی ؛ بلیت بالاصعب
من صعبه ؛ اخلو ان الحب فلو زج بی ؛ فی مقلة الوسنان لم ینتبه
و کان لی فیما مضی خاتم و الیوم لو شئت تمنطقت به مجملا
احوال عشاق و انچه شعراء در باب محبت لهم ما فیها اند اوضح و
منتشر تر از اینست که مخفی مانند و مقصود از اشاره باین اجمال نه
یاد خط و خال و نه التفات بعالم حسن و جمال و نه ایماء بچشم یا
اشاره بابرو یا بر پیشانی طره گیسو است و نه نظر باینکه بعضی از
جهال جناکرده باینکه تا عشق مجازی حاصل نشود و دل از
اهواء متفرقه بیک هوا قرار نگیرد بعشق حقیقی نتوان رسید
چون مجاز قنطره حقیقت است زیرا که بر هر که از عقل نصیبی دارد
واضح است که اینخیالات شیطانیه نتیجه هواهای نفسانیه
و غلبه قوای شهوانیه است و از عالم حقیقت و روحانیت نصیبی
ندارند و اگر مرض نباشد بدون اینمحبتها چرا محبت خداوند و دوستان
خدا میسر نشود و چه باعث شده که میشود اینمحبت مجازیه جامع
جامع شود و حال آنکه ضد چگونه قنطره ضد میشود با آنکه
بعد از انس با و عمر الله تعالی خواهد بود و چرا کسانیکه اولیاء الله
بوده اند از انبیاء و اولیاء از اینگونه قناطر نداشته اند مجملا
غرض از اشاره باین ابیات از محبت اینست که آدمی بهوش آمده
جسمی بمال و حقیقت محبت و محبت حقیقیه از از عوالم التفات

هم محبات شود و محبت حقیقیه نشود کرم

کند وتا ان محبت از این شؤون مختلفه نظر نداشته باشد ادعاء اورا
اورا نکنند زیرا اکر عالم شهود وامثله حسیه در درک عالم حقیقت
واذعان بمراتب معرفت دخیلست وشاید این کلام مشهور که
المجاز قنطرة الحقیقة اکر از صاحب معرفتی صادر شده باشد
ناظر باینمقام باشد پس اکر طالب محبت حقیقیه دید که دوست از
برای دوست مرده خود هم بقطع علایق حاجت نمیرد واز داغ دوری
متجافی شود ومو بمو اقبل ان غوغا را بیاد آورد واکر شنید که
دوستی بیاد دوست سر ازپا نشناخت ودست از ترنج یا بتریا
کچه وکفکیر خود هم درمقام تذکر ویاد حبیب چنان باشد چنانچه
سید اولیاء علیه الصلوة والسلم نصال وپیکانها را که در حروب وجود
بدن مبارکش داخل شده بود در وقت نماز که احساس الم اورا
نمیفرمود بجهة انکه دلش بعالم قدس مشغول بود بیرون میکردند
واکر فهمید که نتوانند شد که دوست مجازی نتواند مشاهده جمال
تعالی محبوب نماید بجهة این محبت خسیسه دنیه کجا توانند بود
که با دعوی محبت خالق عالم مصور بنی ادم خداوند واهب النعم
اثری از آثار ملک وجبروت را بعین بصیرت مشاهده کند وخود را
نماید چنانچه حضرت موسی علیه السلم با انکه میدانست که خدا منزه از
صفات جسمانیه واز مکان وزمان وجهت وجهه اوهام وعقول را
در ساحت عز وجلال کنه ذات مقدسش راهی نیست چه جای انکه

انکه برؤیهٔ بصریه ادراک شود بجهة اصرار قوم رب ارنی کفت وجواب
لن ترانی شنیدن بمشاهده اثری مدهوش افتاده چنانچه در قران مجید
وخر موسی صعقا وبر این سیاق از عالم شهود توانند بود که متذکر
عالم حقیقت شود وانچه در کلام منظوم بامستورا در باب معرفت و
بصیرت درباب محبت آمده اکرچه بظاهر در محبت مجازیه است لیکن
منظور تذکر مقام محبت خداوند ودوستان خدا است چنانچه شیخ بهاء
الدین عاملی ره کفته * کل من لم یعشق الوجه الحسن * قرب الجل الیه
والرسن * وبفارسیه فرموده * دل که خالی شد ز عشق نکار *
سنک استنجای شیطانش شمار * سینه خالی ز مهر کلرخان
کهنه انبانی بود پر استخوان * وبدانکه بسیاری از ضعفاء العقول
ولچه رویا ها چنین خیال کرده اند که از خلص اهل محبتند وهرچه
از ایشان صادر میشود از لوازم محبت است وحال انکه از محبت
اصلا بلکه از شرع ودین طرفی استشمام نکرده اند ضوابط و
قواعد ظاهریه وباطنیه شرع انور را از عبادات ووظایف و
تهذیب اخلاق وتطهیر نفوس وقلوب از دست داده اند بآراء
فاسده واهواء کاسده خود بهر سیاق که طباع حمقاء مردم از عوام
وابناء ثروت ومکنت کالانعام مایل باشد بعبادتی جعل و
اختراع کرده اهانت اهل دین وشرع را سرمایه عزت ودینویه خود
پنداشته وبا عین محبت دنیا در نظرها خود را با وضاع دیکر می

واگر کسی حماقت نداشته ایام کهی با اینقوم بسر برده میفهمد که جز اظهار
شیطان و نفس و علاقه شدیده بدنیا و مخالفت خدا بلکه عدم اعتقاد
بروز جزا بلکه مطلق حلال و حرام و شرایع چیزی ندارند و تفصیل
احوال بیجماعت و اعمال و افعال خبیثه صادره از ایشان و ائمه نجبه
از اهل بیت اطهار رد و ذم و لوم و تبری از ایشان وارد شده این
اوراق گنجایش ایراد برخی از او ندارد پس ای برادر عزیز ای
جان عزیز از همه کس دعوی محبت خدا شنیدن غلط بلکه مدعی را در
ادعاء با عدم عصمت شاهد عزیز و بینه در کار است اگرچه تکذیب
او نشود در ظاهر و قول او تا ممکن باشد باحسن وجه حمل شود پس
اگر مدعی محبت ضوابط شرع و آداب دین از هر باب سیما تهذیب اخلاق
و تطهیر قلب از امراض مهلکه و اغراض نفسانیه که در اخبار از آفات
دین با اصول کفر شمرده شده فی الجمله چون حسد و کبر و فخر و حرص
و غضب و امثال اینها ملازم شد از اهل محبت است و شدت
و ضعف و وجود و عدم آثار و علامات گذشته مراتب حب او
متفاوت است و از اینجا است که اکل طیبات منافاتی با محبت
خدا ندارد چنانچه فرموده یا ایها الرسل کلوا من الطیبات و
اعملوا صالحا و دیگر فرموده احل لکم الطیبات بلکه محبت اکل و
شرب و ملبس و مسکن اگر در او غرض جز اطاعت خالق بقوت و صلاح
بدن نباشد راجع بمحبت خدا است و باز ناظر است دعاء نبوی

نبوی صلی الله علیه و آله اللهم انی اعوذ بک من جوع یضجع علی الفراش
و یشغلنی عن طاعتک و همچنین محبت زوجات بسبب تعفف و تکثیر نسل
و نحو اینها چنانچه منقولست که سلیمان بن داود علیه السلم با خود در بساط
هزار زن منکوحه بر صیاغت هفتصد کنیز و سیصد حره و بعضی گفته‌اند
که چنین بود که دریکشب همه طوف میکرد و از فخر انبیاء و رسل صلی الله
علیه و آله محبت زن معروف تا آنکه فرموده که از دنیای شما سه چیز را
دوست میدارم طیب و زنها و قرة العین من یعنی سرور چشم در نماز
و این حدیث وجوهی دارد و بعضی میشود چون اولا از دنیا سه چیز فرموده
و ثانیا که از آنها هم امور اخرویه است و از خوبیان فرموده با تغییر اسلوب و
از مقام مجال عطف تمام کلام را انداده محمد و محبت آن جناب صلی الله علیه و آله
با این و آن راجع بجهة نفسانیه نیست و البته بآن نحو محبوب خدا است و
همچنین از سایر ائمه علیهم السلم و نحو آن محبت اولاد بجهة فواید منکثره
دینیه بر وجود ایشان چنانچه اشاره بآن شد یا محبت مال بجهة صیانت
و تعفف و حفظ عرض خود یا اداء دیون خود یا توسعه بعیال یا اعانت
محاویج و بر با رحام و صله ایشان و بناء خیرات از مساجد و مدارس و
نحو اینها نه بجهة حظوظ نفسانیه راجع بمحبت خدا است و اخبار بسیار
در این باب وارد شده منقولست که امام جعفر صادق علیه السلم استفسار
از حال بعض شیعیان خود فرموده عرض کردند یا بن رسول الله قد تخلی
عن الدنیا و اقبل علی العبادة یعنی از دنیا اعراض و رو بعبادت کرده

حضرت فرمود فمن این یأکل یعنی پس از کجا امرار او میکند گفتند له اخ
یعوله فقال ان ثواب ذلک الاخ اکثر من ثوابه مع عبادته یعنی برادری
دارد که باو عطا میکند حضرت فرمود که ثواب آن برادر بیش از ثواب برادر
او است با عبادت او و بسا باشد که توسعه در مأکول و ملبوس و مسکن
باعتبار عوارض خارجه و مصالح طاریه در ازمنه و امکنه بشدت
مطلوب شود چنانچه از جناب امام حسن و امام جعفر صادق و امام
رضا علیهم السلام منقول است اگرچه دیگران سیما جناب بزرگوار ایشان
سید اولیا علیه السلام بان نحو سلوک میفرمودند مجمل کلام آنکه آنچه واقع
میشود لله اگرچه محبت اموال و اولاد باشد منافات با محبت خدا ندارد
بلی اگر اشتغال بآنچه متصل باغراض فاسده دنیه دنیویه خواهد با محبت
خدا جمع نمیشود و اما محبت ولد و امثال آن نه بجهة آن بلکه بجهة
اقتضای طبیعت بشریه ظاهر اینست که منافی با محبت خدا باشد
چنانچه بعضی از اجله تصریح باو کرده و نسبت بصریح اخبار داده و
میتوان استفاده از بعض اخبار گذشته نمود بلی توان گفت که مقام
بلند در محبت اینست که از هم بنا شد و او بوجود راه ندهد مگر
لله در قصه برخ اسود که حضرت موسی علیه السلام باو استسقاء نمود
بامر خدا چنین حکایت شده که خدا وحی بموسی فرمود که ان برخا نعم
العبد الا ان فیه عیبا قال یا رب و ما ذاک قال یعجبه نسیم الاسحار
ومن احبنی لا یسکن الی شیء ولا یأنس بشیء یعنی بدرستیکه برخ خوب

خوب بنده ایست مگر آنکه در او عیبی هست موسی علیه السلام عرض کرد که
ای پروردگار من چیست آن عیب وحی باو شد که خوش میاید او را
نسیم سحرها و کسیکه مرا دوست دارد ساکن و مطمئن بچیزی نمیشود
و انس بچیزی نمیگیرد و بدانکه محبت خدا است اساس مراتب قبول
اعمال ظاهره و باطنه است منقول است که جبرئیل تحفه بعد از آنکه آیه
انما ولیکم الله نازل شد در شان ولی خدا جناب امیر المؤمنین علیه السلام بجهة
تصدق بخاتم در حال رکوع نازل شد گفت که انگشترهای بسیار
تصدق کردم و هیچ آیه از برای من نازل نشد و برای آنچه نازل شد بعلی
ابن ابی طالب علیه السلام پس نازل شد و مقام بلند محبت فی الجمله
ظاهر است آنچه در اخبار فریقین آمده که ضربة علی یوم الخندق افضل
من عبادة الثقلین و در سر خصوصیت فضل نه بر تمام اعمال
فریقین وجهی منقول است فایده ثالثه در رضا و تسلیم است
بدانکه از ثمرات و علامات محبت رضا بفعل محبوب است چنانچه
گذشت و هم چنین سطری از اخبار متعلقه باین مقام در مطاوی اخبار
سابقه مذکور شد و در اینمقام بایراد بعضی از اخبار و سطری
از آثار آنچه بنابر اختصار اقتصار میشود مخفی نماند که رضای
خدا از بزرگترین لذات بهشت و لب ثمر و اصل جوهر است چنانچه در
قرآن مجید بعد از ذکر جنات تجری من تحتها الانهار فرموده و رضوان
من الله اکبر و عارف بقواعد علم بلاغت از نسق این جمله میفهمد

که رضا را چه علو مقام در کار است از جناب مقدس نبوی مرویست
که فرمود چون روز قیامت شود میرویاند خدا از برای طایفه از امت
من بالهائی چند پس پرواز میکنند از قبرهای خود بسوی بهشت پس سیر
میکنند در بهشت بدون مانعی و متنعم میشوند بهرچه خواهند و ملائکه
با ایشان گویند آیا حساب را دیدید گویند حسابی ندیدیم میپرسند آیا از
صراط گذشتید گویند صراطی ندیدیم میپرسند آیا جهنم را دیدید گویند
چیزی ندیدیم ملائکه گویند شما از امت کدام پیغمبرید میگویند از امت
محمد صلی الله علیه و آله گویند شما را بخدا تعالی قسم میدهیم که چه
بود عملهای شاد در دار دنیا گویند دو خصلت در ما بود پس خدا ما را
باین منزله بفضل رحمت خود رسانید ملائکه میپرسند چه بود آن خصلتها
گویند ما وقتیکه در خلوت بودیم حیا میکردیم که او را معصیت
کنیم و بکم و بیش از آنچه از برای ما مقدر فرموده بود راضی بودیم
ملائکه گویند حقست از برای شما اینمقام مؤلف گوید که مراد از ندیدن
صراط تواند بود که مشاق و آلام او باشد تا آنکه با آیه شریفه و ان
منکم الا واردها و آنچه مضمون اوست منافات نداشته باشد و
تواند شد که مراد چیز دیگر باشد والله العالم دیگر از رسول خدا صلی الله علیه
مرویست که فرمود اعطوا الله الرضا من قلوبکم تظفروا بثواب الله
یوم فقرکم و فاقتکم والافلاس یعنی بدل از خدا راضی شوید تا آنکه
ظفر یابید بثواب خدا تعالی در روز فقر و احتیاج و افلاس خود مرویست

مرویست که آنحضرت موسی علیه السلام سؤال کرد که از پروردگار
خود سؤال کن چیزی را که اگر ما او را بجا آوریم از ما بان سبب راضی
شود پس خدا تعالی وحی باو فرمود بگو با ایشان راضی شوید از من
تا من از ایشان راضی شوم و نظیر این از جناب نبی صلی الله علیه و آله
مرویست که فرمود من احب ان یعلم ماله عند الله عز و جل فلینظر
ما لله عز و جل عنده فان الله ینزل العبد منه حیث انزله العبد
من نفسه یعنی کسیکه دوست دارد که بداند که چه از برای او نزد خدای
عز و جل هست پس نظر کند چه عمل و کار از برای خدا در نزد خود
او هست پس بدرستیکه خدا نازل می کند بنده را از خود مکانی
که نازل کند او را بنده از نفس خود و از این قبیل است آنچه در
حدیث وارد شده که هر کس راضی شود از خدا بکمی از رزق راضی
میشود خدا از او بکمی از عمل و منقولست که بعضی از انبیاء در مناجات
خود گفت ای رب ای خلقک احب الیک قال من اذا اخذت
حبیبه سالمنی قال فای خلقک انت علیه ساخطا قال من یستخیرنی
فی الامر فاذا قضیت سخط قضائی یعنی ای پروردگار من کدام
خلق تو دوستر است بسوی تو فرمود کسیکه آنچه محبوب او است بگیرم منقاد
و راضی از من باشد گفت کدام خلق خود را بر او غضب کننده
فرمود کسیکه طلب خیر خود را در امر از من میکند پس چون قضا و حکم کنم
قضاء مرا کراهت داشته باشد مرویست که موسی علیه السلم گفت یا رب

دلنی علی امر فیه رضاك حتی اعمله فاوحی الله تعالی ان رضای فی
كرهك ولنت ما تصبر علی ما تكره قال یا رب دلنی علیه قال فان
رضای فی رضاك بقضائی یعنی ای پروردگار من هدایت کن
مرا بامری که در او رضای تست تا او را بعمل آورم پس خدا یتعالی
باو وحی نمود که بدرستیکه رضای من در کراهت تست و تو صبر نمیکنی
بر آنچه نا خوش داری و او در بعض نسخ سقیمه که نقل حدیث شده
لفظ ما ساقط است باین نحو و انت تصبر علی ما تکره بنابراین ظاهر مراد
آنکه رضای من در کره تست و اینکه بر مکروه صابر باشی گفت
پروردگارا مرا باو هدایت کن فرمود پس بدرستیکه رضای من
در رضای تو است بقضای من منقول است که در اخبار داود است
ما لاولیائی والهم بالدنیا ان الهم یذهب حلاوة مناجاتی من
قلوبهم یا داود ان محبتی من اولیائی ان یکونوا روحانیین لا یغتمون
یعنی دوستان مرا با هم و حزن در امور دنیا چه کار بدرستیکه هم
می برد شیرینی مناجات مرا از دلهای ایشان ای داود بگو بدوستان من
ان اولیاء من که روحانی باشند و غم بخود راه نهند و در نهج البلاغه
از جناب امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود طوبی لمن ذکر المعاد
و عمل للحساب و قنع بالکفاف و رضی عن الله سبحانه خوشا حال برای
کسیکه یاد کند معاد را و عمل کند برای حساب و قانع شود بقدر کفاف
و راضی شود از خدای سبحانه بسند صحیح از ابی حمزه ثمالی از جناب سید

سجاد علیه السلام مرویست که فرمود الصبر والرضا عن الله رأس طاعة الله
و من صبر و رضی عن الله فیما قضی علیه فیما احب او کره لم یقض الله
عز و جل له فیما احب او کره الا ما هو خیر له یعنی صبر و رضای از خدا
سر و جزء عمده طاعت خداست و کسیکه صبر کند و راضی شود از خدا
در آنچه خدا بر او حکم و تقدیر فرموده در آنچه محبوب باشد یا مکروه
خداوند عز و جل قضا و حکم نمیکند از برای او در آنچه دوست دارد یا
کراهت دارد او را مگر چیزیکه از برای او خیر باشد و نیز بسند قوی
از آنجناب مستطاب علیه السلام مرویست که فرمود الزهد عشرة اجزاء
اعلی درجة الزهد ادنی درجة الورع و اعلی درجة الورع ادنی درجة
الیقین و اعلی درجة الیقین ادنی درجة الرضا یعنی زهد و بی میلی
بدنیا ده جزء است بالاترین درجه زهد پست ترین درجه ورع و پرهیزکاریست
و بالاترین درجه ورع پست ترین درجه یقین است و بالاترین درجه یقین
پست ترین درجه رضا است و ایضاً بسند قوی از جناب امام محمد باقر
علیه السلام منقول است که فرمود احق خلق الله ان یسلم قضاء الله عز و جل
من عرف الله عز و جل و من رضی بالقضاء اتی علیه القضاء و عظم الله
اجره و من سخط القضاء مضی علیه القضاء و احبط الله اجره یعنی
سزاوارترین مخلوق خدا باینکه تسلیم کند قضای خدای عز و جل را
کسیست که خدای عز و جل را بشناسد و کسیکه راضی بقضا باشد قضا
بر او نازل می شود و خدا بزرگ میکند اجر او را و کسیکه قضا را ناخوش دارد

قضا بر او نازل میشود و باطل می‌کند خدا اجل او را و بسند صحیح
از لیث مرادی از جناب امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که فرمود
انّ اعلم الناس بالله ارضاهم بقضاء الله عزّ و جلّ یعنی بدرستیکه
داناترین مردم بخدا راضی‌ترین ایشانست بقضاء خدای عزّ و جلّ
و در حدیث معتبر از آنحضرت علیه السلام مرویست که فرمود راس طاعة الله
الصبر و الرضا عن الله فیما احبّ العبد او کره و لا یرضی العبد
عن الله فیما احبّ او کره الا کان خیرا له فیما احبّ او کره و ترجمه
اینحدیث از حدیث سابق بجای ظاهر است و در خبر معتبر مرویست که از
آنحضرت علیه السلام سؤال کردند بچه دانسته میشود ایمان مؤمن فرمود
بالتسلیم لله و الرضا فیما ورد علیه من سرور او سخط یعنی
بانقیاد از برای خدا و رضا بانچه بر او وارد شود از خوشحالی و ناخوشی
و در روایت موثقه عبد الله بن ابی یعفور از جناب بزرگوار علیه السلام فرمود
لم یکن رسول الله صلی الله علیه و آله یقول لشیء قد مضی لو کان غیره
یعنی چنین نبود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که بفرماید در چیزی که گذشته
باشد اگر غیر این بود یعنی بهتر بود یا بر طبق خواهش بود و در حدیث دیگر
از آنحضرت علیه السلام مرویست که فرمود لقی الحسن بن علی علیهما السلام
عبد الله بن جعفر فقال یا عبد الله کیف یکون المؤمن مؤمنا و هو
یسخط قسمه و یحقر منزلته و الحاکم علیه و انا الضامن لمن لم یهجس فی قلبه
الا الرضا ان یدعو الله فیستجاب له یعنی ملاقات فرمود جناب

امام حسن علیه السلام با عبد الله بن جعفر پس فرمود ای عبد الله چه
گونه مؤمن مؤمن میباشد و حال آنکه او ناراضی بقسمت و غضب خود
و پست کننده منزلت خود است و تواند بود که ضمیر قسم مجازا راجع
و ضمیر منزله بقسمت راجع و ضمیر علیه باشد پس با این حال چگونه مؤمن است
و حال آنکه حکم کننده بر او خداست و من ضامنم از برای کسیکه خطور
نکند در دل خود مگر رضا را اینکه بخواند خدا را پس مستجاب شود
دعای او و از ابو حمزه ثمالی مرویست که گفت سمعت ابا عبد الله
علیه السلام یقول العبد بین ثلاث بلاء و قضاء و نعمة فعلیه للبلاء
من الله الصبر فریضة و علیه للقضاء من الله التسلیم فریضة
و علیه للنعمة من الله الشکر فریضة محصل معنی اینکه بنده از
این سه چیز منفک نیست بلا و قضا و نعمت صبر نزد بلا و تسلیم
و رضا نزد قضا و شکر از برای نعمت خدا فریضه است بر او
و در مصباح الشریعه از همین مصباح شریعت غرا روایت شده
که فرمود صفة الرضا ان یرضی المحبوب و المکروه و الرضا شعاع
نور المعرفة و الراضی فان جمیع اختیاره و الراضی حقیقة هو المرضی
عنه و الرضا اسم یجتمع فیه معانی العبودیة و تفسیر الرضا سرور القلب
سمعت ابی محمد الباقر علیه السلام یقول تعلق القلب بالموجود شرک
و بالمفقود کفر و هما خارجان عن سنة الرضا و العجب ممن یدعی العبودیة
لله کیف ینازعه فی مقدوراته حاشا الراضین العارفین عن ذلک

یعنی صفت رضا اینست که به پسند دخوش و ناخوش را و رضا شعاع
نور معرفت است و راضی از جمیع احتیار خود فانیست یعنی تسلیم
محض است و راضی در حقیقت راضی کردیده شده از او است و رضا
اسمی ست که جمع شده است در او معانی بنده که از برای خدا و
نفس معنی رضا نخوی اوست و شنیدم از پدرم امام محمد باقر
علیه السلام که میفرمود دل بستگی بانچه هست شرکست و بانچه نیست
کفر است و ایند و از طریقه رضا بیرون هستند و عجب است از کسیکه
دعوی بندکی از برای خدا میکند چگونه با خدا منازعه میکند در
تقدیرات خدا مکر اهل رضا و معرفت که از این منازعه مبرا شده
و باین جمع اخیر ناظر است انچه در اخبار آمده که خدا وند عزت و جل
میفرماید انا الله لا اله الا انا من لم یصبر علی بلائی و لم یرض
بقضائی فلیتخذ ربا سوائی یعنی منم خدا غیر از من خدائی نیست هرکه
صبر بر بلاء من نکند و رضا بقضاء من نباشد پس خدائی غیر از من
اخذ کند و این حدیث یکی از آنهاست که مخفی و پوشیده نیست مجملا
مراتب رضا مراتب سامیه عالیاست شیخ سعید شهید ثانی
طاب ثراه میفرماید مرتبه رضا حقا بلندتر است از مرتبه صبر بلکه
نسبت صبر برضاء در نزد اهل حقیقت نسبت معصیت بطاعتست
بجهت انکه محبت مقتضی لذت بردن از بلاء است چون در بلاء محبوب
دیدار او است قرب و اصل او زیاد می شود و صبر مقتضی ناخوش

داشتن بلا و سختی شمردن او است و کراهت با انس منافات دارد پس
محبت و صبر متنافی خواهند بود و دیگر انکه صبر اظهار تجلد است و
تجلد در مذهب محبت از اشد منکرات و اظهر علامات عداوت است
چنانچه کفته شده و یحسن اظهار التجلد للعدی ویقبح الا التعجز عند
الاحبة و از اینجا است که اهل حقیقت کفته اند الصبر من اصعب
المنازل علی العامة و اوحشها فی طریق المحبة و انکرها فی طریق التوحید
و از برای رضا سه درجه است درجه اولی و او درجه متقین نامند
اینست که ادراک موقع بلا و احساس الم او را نموده و اکرچه بطبع آن
او کاره لکن بعقل دل او راضی باشد بجهت طلب ثواب نظیر طالب فصد
و حجامت از طبیبی که علم بتفاصیل مرض او دارد زیرا که با ادراک الم
رغبت با و میکند نظر بصلاح حال خود و باز و سیله منت فصاد و
حجام را میکشد و همچنین کسیکه بجهت طلب حج مسافرت میکند اگر
چه مشاق سفر را ادراک میکند لکن محبت ثمر سفر او را راغب بتحمل
مشاق نموده درجه دویم و او مرتبه مقربین نامند اینست
که ادراک الم را بهمین نحو میکند لکن این الم را بجهت دوست و خواسته
و مطلوب محبوب او ست دوست میدارد و با و راضیست چنانچه
اهل عشق مجازی جمیع مراد و مطلوب ایشان در هوای محبوب ایشانست
و در نظم و نثر ایشان مصدق این معنی بسیار است درجه سیم
اینست که احساس الم را بهیچ وجه نکند بلکه چنانکه در بحر محبت فرو رفته

که حواس اولنا احساس الم ان کار افتاده چنانچه مشاهد میشود که در مقام حرب

معرکه قتال ... باشند بجاع بطلر اجراحت واسیب میرسد ومطلع نه

میشود مگر بعد از انطفاء نائره حرب وتقضی قتال ویا مشاهده دم چنانچه

منقولست که جناب امیر المؤمنین علیه السلم حرب ایشان بدن خود مباشر

میشدند تا انکه جناب امام حسن علیه السلم در باب پوشیدن زره با انحضرت تکلم

کردند فرمودند یا بنی والله لا یبالی ابوک اعلی الموت وقع ام وقع الموت

علیه والله لابن ابی طالب انس بالموت من الطفل بثدی امه یعنی ای فرزند

قسم بخدا که باک ندارد پدر تو که بر مرگ واقع شود یا مرگ بر او واقع شود

قسم بخدا هر اینه پسر ابیطالب مانوس تر است بمرگ از طفل بپستان مادرش

ولذا بر قبیل بسا باشد که برای طالب علم ومعرفت اتفاق بیافتد که هرگاه

شوق بمرتبه که باشد بمقصد نرسد شدت درک الم علی مقدار الشوق

غلبشود چنانچه فرموده که ان در بحر زخارف دنیا هم نه انفس را الم از

جوع وعطش وسرما وگرما ومخوا بیفاده تحصیل متاع اداند که توان و صف

کرد الا انکه بجهت شدت شوق بسا باشد که ادراک الم نکنند وایمرا بتدا

رضا هم مرا تبیست مختلفه در شدت وضعف واز معالی ایمرا بتدا ثبیت

کرده بعض کلمات ماثوره از جناب امیر المؤمنین علیه السلم اشاره باشد

الهی لو ادخلتنی نارک لم اقل انها نار ولقول انها جنتی لان جنتی

رضاک فاین ما التر لتی اعرف ان رضاک فیه یعنی ای خدای من اگر داخل

کنی مرا در اتش عنکویم که ان اتشست ومیگویم که ان بهشت منست بجهت ... رضای

رضای تو در اوست ومقامات رضا وتسلیم این بزرگوار وهم چنین

سایر ارباب عصمت وطهارت علیهم السلم امری نیست که محتاج به

بیان باشد واما انچه از طایفه احادیث بظاهر استفاده میشود که از

اهل بیت عصمت سلام الله علیهم فی الجمله جزع واقع میشده پس

امری نبوده که منافات با رضا داشته باشد بلکه شکی از انحال موجبه

باید حمل شود چنانچه کلینی ره در کافی بسند متصل بقتیبه اعشی

روایت کرده که گفت اتیت اباعبد الله علیه السلم اعود ابناله فوجدته

علی الباب فاذا هو مهتم حزین فقلت له جعلت فداک کیف الصبی فقال

والله انه لما به ثم دخل فمکث ساعة ثم خرج الینا وقد اسفر وجهه

وذهب التغیر والحزن قال فطمعت ان یکون قد صلح الصبی فقلت

کیف الصبی جعلت فداک فقال قد مضی لسبیله فقلت جعلت فداک

لقد کنت وهو حی مهتما حزینا وقد رایت حالک الساعة وقد مات

غیر تلک الحال فکیف هذا فقال انا اهل بیت نجزع قبل المصیبة فاذا وقع

امر الله رضینا بقضائه وسلمنا لامره محصل معنی انکه بعیادت

پسری از برای جناب صادق علیه السلم رفتم انجناب علیه السلم را در در خانه

مهموم ومحزون یافتم گفتم فدای تو شوم طفل چونست معلوم شد از ان

حال و داخل شد پس از ساعتی بیرون امد بی تغیر وحزن من با این جمیع

که صبی خوب شده خبر گرفتم فرمود در گذشت گفتم فدایت شوم تا زنده

بود مهموم بودی وحال اینحالکه مرده بغیر انحالی فرمود ما اهل بیتیم هستیم

که جزع میکنیم پیش از مصیبت و چون امر خدا واقع شود راضی هستیم به
قضاء او و منقاد امر او هستیم و در کمال صدوق ره بسند متصل از محمد
بن عبدالله کوفی روایت شده که گفت چون وفات اسمعیل پسر جناب صادق
علیه السلم رسید آنحضرت جزع کرد جزع شدیدی و چون آنکه چشم او
بست پیرهن شسته یا تازه طلبید و پوشید و شانه زد و بیرون
آمد و مشغول امور خود شد بعضی عرض کردند که ما گمان کردیم که در اینها
انتفاع نتوانیم شد بجهة جزعی که دیدیم فرمود انا اهل بیت
نجزع مالم تنزل المصیبة فاذا نزلت صبرنا و در کافی بسند متصل
از علاء بن کامل روایت کرده که گفت کنت جالسا عند ابی عبدالله
علیه السلم فصرخت الصارخة من الدار فقام ابو عبدالله علیه السلم ثم جلس
فاسترجع وعاد فی حدیثه حتی فرغ منه ثم قال انا لنحب ان نعافی
فی انفسنا واولادنا واموالنا فاذا وقع القضاء فلیس لنا ان نحب مالم
یحب الله لنا یعنی حضرت جناب صادق علیه السلم نشسته بودم پس
صدای نالی از خانه بلند شد حضرت برخواست پس نشست و مشغول
سخنی که در او بود شد تا آنکه از او فارغ شد پس فرمود بدرستیکه
ما هر آینه دوست میداریم عافیت در نفسها و اولاد و اموال را پس
بعد از وقوع قضا از برای ما نیست که دوست داریم چیزی را که خدا از
برای ما دوست نداشته باشد و قریب باین مضمون از جناب امام
محمد باقر علیه السلم در رساله یونس بن یعقوب وارد شده و شیخ

طوسی ره بسند متصل از زراره روایت کرده که گفت پسری از امام جعفر
علیه السلم مریض بود و مستولی شد و ابو جعفر علیه السلم نشسته بود در اخر
حدیث فرمود چون پسر وفات کرد آنحضرت فرمود لنا ان نجزع مالم ینزل
امر الله فاذا انزل امر الله فلیس لنا الا التسلیم پس روغن طلبید و مالید
و سرمه کشید و طعام طلبید و با آنکه با او بودند تناول فرمود پس فرمود هذا
هو الصبر الجمیل پس امر بغسل او فرمود و جبه خز و عمامه خز پوشید و
بیرون آمد و بر او نماز کرد و میشود که مراد از جزع در این اخبار شدت
اهتمام در توجه با امر علاج کرد مبادا از مراتب عالیه حقوق ایشان چیزی
کم شود با آنکه جزع بر کردن با امر بکه ناظر بمحبت عافیت باشد چنانچه در
خبر علا و یونس مذکور بود که مقصود امری دیگر باشد و الا این جزع
ناشی از ضعف بعد از وقوع واقع اولی بوقوعست و چگونه چنین امری
بجویند در حق مثل ایشان شود با وجود اخبار وارده در مذمت جزع
و علو مقام ایشان و در عیون الاخبار بسند متصل از جناب امام محمد تقی
از پدر بزرگوارش و او هم از والد ماجدش جناب امام موسی علیه السلم
روایت کرده که چون خبر وفات اسمعیل که اکبر اولاد بود بجناب امام
جعفر صادق علیه السلم رسید حضرت اراده اکل داشت و ندماء او جمع شده
بودند حضرت تبسم کرد و طعام را طلبید بعادت ما خود نشسته و بهتر
از سایر ایام اکل کرد و ندما را ترغیب میکرد و طعام پیش روی ایشان
میگذاشت و ایشان متعجب بودند که اثر حزن در روی مبارک او

چون فارغ شد گفتند یا ابن رسول الله عجب است که با مصیبت این پسر
با این حالت فرمود و مالی لا اکون کما ترون وقد جاء فی خبر اصدق الصادقین
انّی میّت وانبئکم ان قوماً عرضوا الموت فلم ینکروا ما یخطفه الموت منهم
وسلّموا لامر خالقهم عزّ وجلّ یعنی چرا چنین نباشم وحال آنکه امری آمد
مرا خبر راستگوترین کسان که من و شما همه میمیریم بدرستیکه قومی شناختند
مرگ را پس انکار نکردند آنچه را که مرگ میرباید از ایشان و تسلیم کردند امر
امر خالق خود عزّ وجلّ الخ حال امر در مراتب رضا و تسلیم اهل بیت نبوّت
واضح‌تر از آنست که حاجت ببیان داشته باشد همه چیزی که عاطف
تمام محبت و محرک سلسله شوقست تتبع آثار دیگران از رجال و نسوان
وقف بر تعدیه مقام تسلیم و رضا بیشادنست و در مطاوی عوائد گذشته
حال جمعی از ارباب همت آن زمره که از حذاق الخلد در سلک تحریر منسلک
شد و بملاحظه کتب سیر و مشاهده احوال نادری از خواص من یدّ اطلاع
حاصل میتوان که حضرت یونس علیه السلام بجبرئیل گفت بنما بر عبادت کننده‌ترین
اهل زمین پس باو نمود مردی را که بمرض جذام دستها و پاهای او قطع شده
بود و چشم و گوش نابود شده و او میگفت الهی متّعتنی بها ما شئت و
سلبتنی ما شئت وابقیت لی فیک الامل یا برّ یا وصول یعنی ای خدا
من مرا ممتّع و تمتّع دادی بآن نعمتها که دادی بقدری که خواستی و از من
گرفتی بقدری که خواستی و آرزوی مرا قطع نکردی از خود ای نیکی کننده
و ای بنسبت نوازش کننده از شخصی حکایتست که گفت قصد عبادان

عبادان از اول امر خود کردم ناگاه مردی را دیدم که نابینا بود و مرض جذام
داشت بیهوش افتاده بود و مورچان گوشت او را میخوردند سر او را
برداشتم و در دامن خود گذاشتم و با خود سخن میگفتم چون بهوش آمد
گفت من هذا الفضولی الذی یدخل بینی وبین ربی فوحقه لو قطعنی
اربا اربا ما ازددت له الا حبا یعنی کیست این فضولی که این بین
خود را داخل کرده مرا با خدای خود عتاب میکند پس قسم بحق خدا اگر جدا کند
مرا اندام اندام زیاده نکنم از برای او مگر دوستی را منقولست که
شخصی مریض در مدت شصت سال بر او مستولی بود چون شدت کرد
دوا و ان شدت اولاد او با او گفتند آیا اراده مردن نداری تا ما از زحمت
حاصل شود از آنچه بود راحت هستی گفت نه گفتند چرا اراده داری گفت
اینست و جز این نیست که من بنده ام و اراده در امر بنده با سید و
آقای اوست و حکم حکم اوست گویند فتح موصلی را مرض شدید
عارض شد و با مرض فقر و شدت هم باو رو کرد پس گفت الهی و سیدی
ابتلیتنی بالمرض والفقر وهذه فعالک بالانبیاء والرسل فکیف لی ان
اؤدی شکر ما انعمت علی یعنی ای خدای من و سید من مبتلا کردی
مرا بمرض و فقر پس این سلوکی است که با پیغمبرهای خود
میکردی پس من چگونه تمام شکر این نعمت را بجا آورم از رابعه
عدویه پرسیدند کیف شوقک الی الجنة فقالت الجار ثم الدار
یعنی چگونه است شوق تو به بهشت گفت اول همسایه است بعد خانه

دیگر از او سؤال شد چه وقت بنده راضی از خدا میشود گفت وقتیکه
خوشحالی او بمصیبت مثل خوشحالی او بنعمت باشد منقولست
که عابدی زمان طویل بعبادت خدا بسر برده پس در خواب دید که
باو گفته شد که فلانه زن رفیقهٔ تست در بهشت پس عابد او را
سه مرتبه ضیافت نمود که عمل او را مطلع شود و خود شب را بپا
میداشت و آن زن میخوابید و عابد روزه میگرفت و آن زن
افطار میکرد تا آنکه با آن زن گفت غیر از آنچه من دیده ام آیا عملی دیگر
از برای تو نیست گفت نه و بخدا چیزی غیر از این اطلاع ندارم
عابد پیوسته باو میگفت بخاطر بیاور تا آنکه زن گفت خصلة
واحدة هی یعنی یک صفة محقرة هست که نیست و این خصلت عظیمه
که بندگان از آن عاجز مانده اند منقولست که عمران بن حصین رض
که از صحابه رسول خدا بود مستسقی شد و مدت سی سال بحکم
بزمین افتاد و قادر بایستادن و نشستن نبود و از برای قضاء
حاجت سوراخی در سریر او کرده بودند روزی برادر او علا
بر او داخل شد و گریست عمران گفت چرا گریه میکنی علا گفت بجهت
آنکه ترا باین حالت عظیمه می بینم گفت گریه مکن که آنچه را خدا خواسته
دوست میدارم پس گفت خبر دهم ترا بچیزی شاید خدا ترا بآن نفع بخشد
لکن تا من نمرده ام از من بروز مده بدرستیکه ملائکه مرا زیارت میکنند و من
انس بایشان میگیرم و سلام بر من میکنند و من کلام ایشانرا می شنوم

و آن اینست که اگر در سختی باشم از روی رضا و راحت نیکم و اگر در مرض باشم از روی صحت نیکم و اگر در افلاس باشم از روی توانگری نیکم عابد هر دو دست خود را بر سر زد و گفت آیا این خصلة محقره است صح

میشنوم و انا بجا بدان که این بلاء عقوبت نیست چون سبب این نعمت
بزرگ شده پس کسیکه چنین چیز را در بلاء خود مشاهده کند چگونه
بآن بلاء راضی نمیشود از شخصی حکایت شده که گفت از همه مقامی
بحالی رسیدم مگر از رضا بقضاء که از او غیر از بوی چیزی ندارم
و همین بو اگر همه خلق را داخل بهشت کنند و مرا در آتش راضی هستم
منقولست که از بعض عارفین سؤال شد که آیا به منتهای رضا
رسیده گفت منتهی پس نه ولکن باین مقام از او رسیده ام که اگر
مرا جسر جهنم کند و خلق بر من عبور کنند بسوی بهشت بعد از آن
جهنم را از من پر کنند هر آینه دوست میدارم این یعنی را از حکم او
و راضی هستم باین از قسمت او از شخصی منقولست که گفت داخل
شدیم بر سوید بن شعبه [illegible] که در ثوبی افتاده و کان نکرده
که در دنیا کسی باشد تا آنکه بعد که ظاهر شد که سوید است دیدیم
زوجه او باو گفت فدای تو باد اهل من نه طعامی بتو رسیده و نه آبی
سوید گفت خلوت طول کشید و حراقف یعنی استخوان سرین
ریش کرده و از فلان وقت که او را بایام چند معین کرده طعام
و شراب مانده ام و دوست نمیدارم اینکه بقدر ناخنی از این کم
شود منقولست که شقیق بن ابراهیم چون از خراسان آمد ابراهیم
بن ادهم از او پرسید که چگونه گذاشتی فقراء اصحاب خود را گفت
چنین گذاشتم ان اعطوا شکروا و اذا منعوا صبروا یعنی اگر عطا

بایشان رسد شکر میکنند و اگر نرسد صبر میکنند و گمان کرد که این فتوی تمام
مدحست ابراهیم گفت هکذا ترکت کلاب بلخ عندنا یعنی هم چنین است
حال سگهای بلخ در نزد ما شقیق پرسید فقرا نزد تو چونند ای ابا اسحق
گفت الفقراء عندنا ان منعوا شکروا واذا اعطوا اثروا یعنی فقراء
نزد ما اگر چیزی بایشان نرسد شکر میکنند و اگر برسد غیر را بر خود
اختیار میکنند پس سر او را بوسه داد و گفت راست گفتی ای استاد
خاتمه کتاب در اجر تسلیه مصابست بدانکه تسلی دادن مصیبت
زده گان و بفعل یا بقول اهتمام نمودن در دفع و یا تقلیل هم و غم
و حزن ایشان از مستحبات موکده در ملت بیضاء و از اهم مهام
در شریعت غراء است مثل اینکه بلوغ از اجر را خدای عز و جل
از برای صابرین مقرر فرموده و اینکه اجر مستند بخداوند مالک
الملک است و نحو اینها از انچه در این رساله اشاره بان شد و مثل
دعا کردن از برای میت و ذکر محاسن او و بعض فقهاء متاخرین
تصریح فرموده اند بجواز تسلی دادن بدروغ هم مثل اینکه بعضا
بگوید که این مصیبت اختصاص بتو ندارد بلکه من هم با تو در اندوه
و حزن شریک هستم و تسلی بعد از دفن میت و قبل از دفن
هر دو مستحب است **چنانچه** مشایخ ثلاثه رضوان الله علیهم
باسانید صحیحه خود از هشام بن الحکم روایت کرده اند که گفت دیدم
موسی بن جعفر علیه السلام که تعزیه میداد پیش از دفن و بعد از آن

ازان **و اینچه** در مرسل ابن ابی عمیر از جناب صادق علیه السلام امده که تعزیه اهل
مصیبت بعد از دفنست محمول بر انکه استحباب این وقت اشد است مثل مرسل
صدوق از انجناب که فرمود التعزیة الواجبة بعد الدفن و اما انچه در
کافی از اسحق بن عمار از ان بزرگوار نقل کرده که فرمود لیس التعزیة
الا عند القبر ثم ینصرفون لا یحدث فی المیت حدث فیسمعون الصوت
پس محمول بر اینست که تعزیه بمجرد اجتماع نزد قبر حاصل میشود پس
سزاوار است که بعد از دفن زود بر گردند و برای تعزیه در انجا
نمانند مبادا عذاب و صیحه از قبر بشنوند و فزع کنند مجملا مراد حصر
تعزیه باین وقت نیست بلکه میتوان گفت که قبل از دفن و بعد از او
در مصیبت واحده هر دو مستحب باشد **و خبر** موسوی علیه السلام
هم ناظر باین باشد و بدانکه در تعزیه مجرد دیدن صاحب مصیبت
کفایت میکند چنانچه **مرسل** صدوق از جناب صادق علیه السلام که فرمود
کفاک من التعزیة ان یراک صاحب المصیبة بان ناطق است بلکه
عمومات تسلی هم شاهد است خصوصا از بعض ناس و تعزیه از برای زن
و مرد در حق هر یک از ان و مرد ثابت است و نسبت بهمگی تاکید
او بیشتر است و همچنین نسبت بیتیم **و بدانکه** جمعی از اجله اصحاب نشستن
برای تعزیه را تحدید کرده اند بعضی بسه روز و بعضی بدو یا سه
و شیخ طوسی ره ادعای اجماع بر کراهت نشستن کرده و محمد بن ادریس
حلی ره ایمطلب را باشد انکار منع فرموده و نقل حلی از بعضی اختیار

کرده اند نظر بعمومات مگر آنکه موجب تذکر و اندوه فراموش شده گردد
و تفصیل مقام بنقض و ابرام بکتب فروع الیق است و لجا در باب
تسلیه بنیاد است در خبر وهب مروی در کافی از جناب صادق ع
از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود من عزّی مصابا
کان له مثل اجره من غیر ان ینتقص من اجر المصاب شیء و ترجمه این خبر
چون ترجمه صدر خبر ذیلست از جابر بن عبد الله انصاری رض
منقولست که گفت قال رسول الله صلی الله علیه و آله من عزّی مصابا
کان له مثل اجره من غیر ان ینقصه الله من اجره شیئا و من کفن مسلما
کساه الله من سندس و استبرق و حریر و من حفر قبرا لمسلم بنی الله
عز و جل له بیتا فی الجنة و من انظر معسرا اظله الله فی ظله یوم لا
ظل الا ظله یعنی فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که هر که تسلی
دهد مصیبت زده را میباشد از برای او تسلی دهنده مثل اجر
مصیبت زده بدون اینکه خدا از اجر مصیبت زده چیزی کم کند
و کسیکه کفن مسلمانی کند میپوشاند خدا او را از سندس و استبرق
و حریر و کسیکه بکند قبر مسلمانی را بنا میکند خدای عز و جل از برای
او خانه در بهشت و کسیکه مهلت دهد بیچیز را جا میدهد خدا او را
در سایه رحمت خود در روزی که سایه جز سایه رحمت او نیست
و در مرفوعه جابر آمده من عزّی حزینا البسه الله عز و جل من لباس
التقوی و صلی علی روحه فی الارواح یعنی کسیکه تسلی دهد محزون

محزون و اندوهناک را میپوشاند خدای عز و جل او را از لباس پرهیزکاری و
رحمت میفرستد بروح او در میان روحها و نیز از ابن مسعود منقولست
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود من عزّی مصابا فله مثل اجره
یعنی هر که تسلی دهد مصیبت زده را پس از برای اوست مثل اجر آن مصاب از عمرو
بن شعیب از پدرش از جدش منقولست که رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود اتدرون ما حق الجار قالوا لا قال ان استغاثک اغثته و ان
استقرضک اقرضته و ان افتقر عدت علیه و ان اصابه خیر هنّاته
و ان مرض عدته و ان اصابته مصیبة عزّیته و ان مات تبعت
جنازته و لا تستطیل علیه بالبناء فتحجب عنه الریح الا باذنه و اذا
اشتریت فاکهة فاهد له فان لم تفعل فادخلها سرا و لا یخرج بها ولدک
یغیظ بها ولده و لا تؤذه بریح قدرک الا ان تغرف له منها یعنی
آیا میدانید که چیست حق همسایه گفتند نه فرمود اینست که اگر پناه بتو
برد پناه دهی او را و اگر از تو قرض خواهد باو بدهی و اگر محتاج شود
برو بذل کنی و اگر خیری باو برسد او را تهنیت و مبارکباد گوئی و
اگر مریض شود بعیادت و دیدن او بروی و اگر مصیبتی باو برسد
او را تسلی دهی و اگر بمیرد از عقب جنازه او بروی و بنا و خانه خود را
بنحوی طولانی نکنی که باو ضرر رساند و حایل نسیم از او بشود مگر باذن
او و اگر میوه بخری نصیبی هم از برای او مهیا کنی و اگر نمیکنی پس میوه را
مخفی از اهل خانه کن و ولد تو میوه را بیرون نبرد که مثل او را

ولد او صیل کند و غبطه باو برد یا آنکه فرمود که ولد او در غیظ رود
و اذیت نکن همسایه را ببوی دیگ خود مگر آنکه بهره از آن او برای او بر
داری از بهز بن حکیم بن معاویه بن حیده قشیری از پدرش از جدش
رض منقولست که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردم چیست
حق همسایه من بر من فرمود ان مرضت عدته و ... حدیث اول الذکر مروی
از عبد الله بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم از پدرش از جدش رض
از رسول خدا منقولست که فرمود من عاد مریضا فلا یزال فی
الرحمة حتی اذا قعد عنده استنقع فیها ثم اذا قام من عنده فلا یزال
یخوض فیها حتی یرجع من حیث خرج ومن عزی اخاه المؤمن
من مصیبة کساه الله عز وجل من حلل الکرامة یوم القیمة یعنی هر که
عیادت کند مریضی را پس پیوسته در رحمت تا آنکه وقتیکه نزد
او نشیند فرو میرود در رحمت پس چون بپا میشود از نزد مریض
پیوسته فرو رفته در رحمت تا آنکه برگردد از جائیکه بیرون رفته
بود و کسیکه تسلی دهد برادر مومن خود را از مصیبتی میپوشاند
خدای عز وجل او را از حلهای کرامت در روز قیامت دیگر از آن
سرور صلی الله علیه و آله مرویست که بعد از سوال از نصائح
در تعزیه فرمود هو سکن للمومن و من عزی مصابا فله اجره یعنی
نصائح آرام و ثبات نیست از برای مومن و کسیکه تسلی دهد مصاب را پس
برای اوست مثل اجر او محتمل است که بنا باشد این نصائح مطلوب

مطلوب مرجوح بالعوض شود چنانچه در بلاد عجم که این اوقات متعارف
نیست میشود که موجب کرب قلب مصاب بعض خیالات شود و با
حال ترک آن سزاوارتر است و در خبر ابی برزه از آن سید عالم صلی الله
علیه و آله مرویست که فرمود من عزی ثکلی کسی بردا فی الجنة یعنی
کسیکه تسلی دهد زن فرزند مرده را میپوشد برد را در بهشت
کلینی در کافی بسند خود از جناب امیر المومنین علیه السلام روایت
کرده که فرمود من عزی الثکلی اظله الله فی ظل عرشه یوم لا ظل
الا ظله یعنی کسیکه تسلی دهد ثکلی را جا میدهد خدا او را در سایه
عرش خود در روزی که سایه نیست مگر سایه او صدوق ره
در فقیه مرسلا و در ثواب الاعمال مسندا از رسول خدا صلی الله
علیه و آله روایت کرده که فرمود التعزیة تورث الجنة یعنی تسلی
دادن موجب دخول بهشت است و در خبر انس از آن سرور صلی الله
علیه و آله فرمود من عزی اخاه المومن من مصیبة کساه الله عز
وجل حلة خضراء یحبر بها یوم القیمة قیل یا رسول الله ما یحبر بها
قال یغبط بها محصل آنکه کسیکه تسلی دهد برادر مومن خود را
از مصیبت او میپوشاند او را خدای عز وجل حله سبزی که غبطه باو
برده میشود در روز قیامت و بدانکه غبطه آنست که کسی تمنا و
آرزو کند مثل نعمتی را که کسی دارد نه اینکه از او زایل شود بخلاف
حسد که در آن زوال آن (آرزوی) ماخوذ است و غبطه در امر مباح مباح است و در واجب

ومستحب راجحست وهمچنین در هر جوع مرجوحست **و در کافی** بسند
خود از سکونی از جناب امام جعفر صادق علیه السلم از رسول خدا صلی الله
علیه وآله روایت کرده که فرمود که من عزی حزینا کسی فی الموقف حلة
یحبر بها **و در ثواب الاعمال** همین حدیث را بسند دیگر از سکونی روایت کرده بلفظ
یحبر **و در کافی** هم بسند دیگر از اسمعیل جزری از جناب صادق علیه السلم
از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت شده الا آنکه در این خبر یحبا
بدل یحبر وارد شده و در مقنع نیز اول از جناب صادق علیه السلم روایت
کرده و مومنا بدل حزینا ذکر کرده مرویست که حضرت داود علیه السلم
گفت یا الهی ما جزاء من یعزی الحزین والمصاب ابتغاء مرضاتک
قال جزاؤه ان اکسوه رداء من اردیة الایمان استره به من النار وادخله
به الجنة قال یا الهی فما جزاء من شیع الجنائز ابتغاء مرضاتک قال
جزاؤه ان تشیعه الملائکة یوم یموت الی قبره وان اصلی علی روحه فی
الارواح یعنی ای خدای من چیست ثواب کسیکه تسلی میدهد محزون و
مصیبت زده را بجهة طلب رضای تو گفت جزای او اینست که بپوشانم
او را ردائی از ردا های ایمان که ستر کنم او را بان رداء از آتش و داخل
کنم او را بسبب آن در بهشت گفت خدایا چیست جزای کسیکه تشییع
جنازه ها کند بجهة طلب رضای تو فرمود جزای او اینست که مشایعت
کنند او را ملائکه در روزیکه میمیرد تا بقبر او و اینکه صلوات و رحمت
بفرستم بروح او در میان روحها **مرویست** که حضرت موسی علیه السلم

از خداوند عالی اعلی سؤال کرد ما للعائد المریض من الاجر قال بعث
له عند موته ملائکة یشیعونه الی قبره ویؤانسونه الی المحشر قال یا رب
فما للمعزی الثکلی من الاجر قال اظله تحت ظلی ای ظل العرش یوم لا
ظل الا ظلی یعنی چیست از برای عیادت کننده مریض از اجر فرمود که
میفرستم از برای او در وقت مردن او ملائکه چند را که مشایعت
کنند او را تا قبر او و با او انس گیرند تا محشر پاسخ عرض کرد ای
پروردگار من پس چیست از برای تسلی دهنده زن فرزند مرده از
اجر فرمود جا میدهم او را در زیر سایه عرش روزی که دیگر سایه نیست
جز این سایه رحمت وباین جزء اخیر ناظر است آنچه در کافی بسند خود
از ابی الجارود از جناب امام ابی جعفر الباقر علیه السلم روایت کرده که
فرمود کان فیما ناجی به موسی ربه قال یا رب ما لمن عزی الثکلی
قال اظله فی ظلی یوم لا ظل الا ظلی **و در ثواب الاعمال** بسند دیگر هم روایت
شده مرویست که حضرت ابراهیم علیه السلم گفت ای رب ما جزاء من بل
الدمع وجهه من خشیتک قال صلواتی ورضوانی قال فما جزاء من
یصبر الحزناء ابتغاء لوجهک قال اکسوه ثیابا من الایمان یتبوأ بها
الجنة ویتقی بها النار قال فما جزاء من سدد الارملة ابتغاء لوجهک قال
اقیمه فی ظلی وادخله جنتی قال فما جزاء من یتبع الجنازة ابتغاء وجهک
قال تصلی ملائکتی علی جسده وتشیع روحه یعنی ای پروردگار من
چیست جزای کسیکه تر کند اشک روی او را از خوف تو فرمود رحمت من

ورضای من جزای او است گفت پس چیست جزاء آنکه بصبر وا دارد اهل
حزن واندوه را بجهة طلب رضای تو فرمود میپوشانم او را لباسی چند
از ایمان که جا کرد بسبب آن در بهشت وحفظ کند خود را بآن از آتش گفت
پس چیست جزای آنکه زنان بی شوهر را نوحه وتسلی کند فرمود مقام او را در
سایه رحمت خود قرار میدهم وداخل میکنم او را در بهشت خود گفت پس
چیست جزای آنکه در عقب جنازه رود بجهة طلب رضای تو فرمود
صلوات میفرستند ملائکه بر جسد او ومشایعت میکنند روح او را
وشیخ صدوق ره از جناب صادق علیه السلام مرسلا روایت کرده که فرمود
اذا بكى اليتيم اهتز له العرش فيقول الله تبارك وتعالى من هذا الذي
ابكى عبدي الذي سلبته ابويه في صغره فوعزتي وجلالي وعلو مكاني
في مكاني لا يسكته عبد مؤمن الا وجبت له الجنة يعنى هرگاه گریه
کند یتیم عرش بحرکت آید پس خدا تعالی میفرماید با اینکه خود دانا است
کیست آنکه بگریه انداخت بنده مرا که پدر ومادر او را در طفولیت
او گرفته‌ام پس قسم بعزت وجلال ورفعت خودم که ساکت نمیکند او را بنده
مؤمنی مگر اینکه بهشت برای او واجب میشود واحادیث دیگر در این باب
مرسلا روایت فرموده بعضی باین مضمون که هر بنده که دست کشد بر سر
یتیمی ترحما بهر موئی خدای عز وجل در روز قیامت نوری عطا میکند
باو ودر بعضی بعدد هر موئی که دست بر او کشیده حسنه نوشته میشود
ودر بعضی آمده که قرینی ووصل گفت باو مسح سر او را لازم وتفاوت

وتفاوت او را بطرف میکنند ودر بعضی دیگر نشان او بر خوان
ومسح سر او را لازم میکنند وبدانکه احادیث عامه در فضیلت تفریج
هم وتنفیس کرب مؤمن وادخال سرور بر او بسیار است ومیتوان یک
مجلد از آنها جمع وتالیف نمود از آنجمله سید رضی رضی الله عنه در
نهج البلاغه از جناب امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام روایت کرده که
فرمود من كفارات الذنوب العظام اغاثة الملهوف والتنفيس عن
المكروب یعنی از جمله چیزهائی که کفاره گناهان بزرگست پناه دادن
مظلوم پناه برنده ونایل کردن کرب واندوه صاحب حزن است
شیخ صدوق ره از جناب امام جعفر صادق علیه السلام از پدران
طاهرین خود از رسول خدا صلی الله علیه وآله در جمله حدیث مناهی روایت
کرده که فرمود ومن فرج عن مؤمن كربة فرج الله عنه اثنتين وسبعين كربة من كرب الآخرة واثنين وسبعين كربة من كرب الدنيا
اهونها المغص یعنی کسیکه تفریج کند وبرطرف کند اندوه مؤمن که به
واندوه را تفریج میکند خدا از او هفتاد ودو کربه از هموم آخرت و
هفتاد ودو کربه از کربه وهمهای دنیا که آسانتر آنها مغص است
ومغص بعین معجمه ساکنه وصاد مهمله وبسین هم گفته شود چنانچه
عامه غیر او فخر میدهند هیج وتقطیع است در امعاء ومطلق مشقت
هم تواند مراد بود وممکنست که بعین مهمله وضاد معجمه وار تشدید باشد
یعنی امر شاقست ومحتملست که بمهملتین مفتوحتین باشد چنانچه از
بعض نسخ حدیث نقل شده وان سستی است که در عصب پا عارض

میشود چون آنکه کربیاد راه رود از جناب امام رضا علیه السلام مرویست
که فرمود من فرّج عن مؤمن کربة فرّج الله عنه قلبه یوم القیمة یعنی
کسیکه تفریج کند از مؤمنی اندوه او را یا اندوهی از او تفریج می کند
خدا از دل او را در روز قیامت ونیز از جناب امام رضا علیه السلام
از جد بزرگوارش جناب امام جعفر صادق علیه السلام مرویست
که فرمود اوحی الله الی داود علیه السلام ان العبد من عبادی لیأتینی
بالحسنة فاحکمه الجنة قال یا رب وما تلک الحسنة قال یفرج عن المؤمن
کربته ولو بتمرة فقال داود یا رب حق لمن عرفک ان لا یقطع رجائه
منک یعنی وحی فرمود خدا بداود که بدرستیکه بنده از بندگان
من هر اینه حسنه میکند پس داخل میکنم او را در بهشت داود گفت
ای پروردگار من چیست الحسنه فرمود تفریج میکند از مؤمن کربه را
اگرچه بنیم خرمائی باشد پس داود گفت ای پروردگار سزاوار است
از برای کسیکه ترا بشناسد اینکه امید خود را از تو قطع نکند و بدانکه
از اموریکه در این مقام مدلول عمومات نقلیه و مشمول این اخبار عامه
تفریجیه و مصرح به در نصوص خاصه است اتخاذ طعام از برای
اهل مصیبت است پس اقارب وجیران و دیگران سزاوار است که در ایام
عزا طعام از برای اهل مصیبت بفرستند و احادیث بسیار در این باب وارد
شده کلینی به سند حسن با براهیم بن هاشم بلکه صحیح علی المختار از جناب صادق
علیه السلام روایت کرده که فرمود چون جعفر بن ابی طالب کشته شد رسول

خدا ص ع واله امر فرمود فاطمه ع را که طعامی از برای اسماء بنت عمیس
اخذ و مهیا کند تا سه روز و نزد او و زنان برود و سه روز بماند
پس جناب صادق علیه السلام فرمود فجرت بذلک السنة ان یصنع لاهل
المصیبة طعاما ثلاثا یعنی پس جاری شد سنت باین که از برای اهل
مصیبت طعامی عمل آورند تا سه روز و ابو بصیر از آنجناب علیه السلام
روایت کرده که فرمود ینبغی لجیران صاحب المصیبة ان یطعموا الطعام
عنه ثلثة ایام یعنی سزاوار است از برای همسایگان صاحب مصیبت
اینکه اطعام طعام کنند از جانب او در سه روز و بسند صحیح از
زراره از جناب امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود یصنع
للمیت الطعام للمأتم ثلاثة ایام بیوم مات فیه یعنی عمل آورده
میشود از برای میت طعام از برای ماتم سه روز با روزیکه در
او وفات کرده تا از آخر و بقرینه من یوم مات در حدیث دیگر
زراره و فرق ببعض وجوه بر متأمل ظاهر است و لفظ ماتم را جوهری
بزنان مجتمع شده تفسیر کرده و گفته است که نزد عامه بمعنی مصیبت
و بعضی علما تفسیر کرده اند و از محاسن برقی بسند متصل از امام
مرویست که گفت شنیدم از جناب صادق علیه السلام که فرمود چون جعفر
بن ابی طالب کشته شد رسول خدا صلی الله علیه و آله با سماء بنت عمیس
داخل شد تا آنجا که فرمود فقال اجعلوا لاهل جعفر طعاما فجرت
السنة الی الیوم یعنی قرار دهید از برای اهل جعفر طعامی پس جاری

شد سنت تا ابن یعنی در خبر دیگر رسول خدا صلعم و آله فرمود
ابعثوا الی اهل جعفر طعاما فجرت السنة وظاهر این اخبار منافات
با رجحان اتخاذ خود اهل مصیبت طعام ماتم ندارد چنانچه از عمر بن علی
بن الحسین علیه السلام منقولست که چون حسین بن علی علیهما السلام کشته شد
زنان بنی هاشم سیاه و مسوح یعنی پوستها پوشیدند و از گرما
و سرما شکوه میکردند و علی ابن الحسین علیهما السلام طعام ماتم از برای
ایشان بعمل میآورد و بعضی امر باطعام اقارب و جیران را مقید
کرده اند بفرضی که میت وصیت باین مصرف نکرده باشد از مال خود
والا ساقط دانسته اند و بدانکه از برای میت این وصیت مستحبست
چنانچه در کافی بسند صحیح علی الظاهر از حریز از زراره یا غیر او روایت
کرده که جناب امام محمد باقر علیه السلام وصیت فرمود که هشتصد درهم
از برای ماتم خود داده گوید وکان یری ذلك من السنة لان رسول الله
صلی الله علیه وآله قال اتخذوا لآل جعفر طعاما فقد شغلوا یعنی
الجناب این معنی را از سنت پیغمبر صلی الله علیه وآله میدانست بجهت
اینکه رسول خدا صلعم وآله فرمود اتخاذ کنید از برای اهل جعفر طعامی
پس بتحقیق که مشغول شده اند یعنی بحزن و اندوه و اولی تفویض این
وصیت بغیر اهل مصیبت است نظر باشتغال ایشان و بدانکه اکل
در نزد اهل مصیبت مکروهست تنزیها و صدوق ره در فقیه فرموده
قال الصادق علیه السلام الاکل عند اهل المصیبة من عمل اهل الجاهلیة

الجاهلیة والسنة البعث الیهم بالطعام کما امر به النبی صلعم و آله فی آل
جعفر بن ابی طالب لما جاء نعیه و بعضی عنوان مسئله را اکل از طعام اهل
مصیبت کرده اند و باین خبر استدلال کرده اند و اورا مقید کرده اند
بطعامی که خود مهیا کرده باشند نه انچه هدیة فرستاده شده باشد
وظاهر خبر کراهت اکل در نزد ایشانست اگرچه از طعام هدیه یا غیر او
باشد نه منع از طعام ایشان مطلقا اگرچه در نزد ایشان نباشد لکن
از کراهت مطلقه تا مجالی که بیست تا مرتبه ظاهری باشد و بدانکه
علامه ره در منتهی باین خبر و باشتغال اصحاب بمصیبت خود استدلال
کرده بر عدم استحباب اصطناع خود اهل مصیبت طعام را از برای
اجتماع مردم و حزازت تاملست مخفی نماند که از عموم ادله و خصوص تعلیل
فقد شغلوا در حدیث زراره رجحان اهتمام در جمیع امور مقصود
از مصاب واضح میشود پس اولی است که خادم خود را برای خدمت
او بفرستند و خود هم در اسباب فرش آن ساعی باشند مثلا اینکه محفل عزای اورا
فرش نمایند و قهوه و تنباکو و آب و نحو آن حاضر کنند و همچنین و اما
افعالی که در نزد تسلی گفته میشود پس از جناب امیر المؤمنین علیه السلام مرویست
که هرگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله تعزیه و تسلیه میداد میفرمود
آجرکم الله ورحمکم الله و اگر تهنیت میداد میفرمود بارك الله لکم و بارک
علیکم و در مقام تسلی مثل جبر الله وهنکم و عظم الله اجرکم ورحم الله
متوفکم واحسن الله لکم العزاء و نحو اینها اظهر اینکه باشد همه خوبست

از ذیل خبر زراره باشد تقیید نمیشود
[illegible]

و معاذ عمومیت اگرچه بالفاظ خاصه وارد شده بهتر باشد روایت که چون
خبر وفات پسر معاذ بن جبل به فخر کاینات صلی الله علیه و آله رسید
باو نوشتند بسم الله الرحمن الرحیم من محمد رسول الله صلی الله علیه و آله
الی معاذ سلام علیک فانی احمد الله الیک الله الذی لا اله الا هو
اما بعد فعظم الله لک الاجر و الهمک الصبر و رزقنا و ایاک الشکر ان
انفسنا و اهالینا و اموالنا و اولادنا من مواهب الله الهنیئة
و عواریه المستودعة متعک الله به فی غبطة و سرور و قبضه منک باجر
کثیر الصلوة و الرحمة و الهدی ان صبرت و احتسبت فلا یجمعن علیک
مصیبتین فیحبط لک اجرک و تندم علی ما فاتک فلو قدمت علی ثواب
مصیبتک علمت ان المصیبة قد قصرت فی جنب الله عن الثواب فتنجز من الله موعوده
ولیذهب اسفک علی ما هو نازل بک فکان قد و السلام در اخبار
اهل بیت اطهار علیهم السلام آمده که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات فرمود
و غیب بر روی او کشیده شده بود در خانه جناب امیر المؤمنین علیه السلام
و سبطین امامین حسن و حسین علیهم السلام بودند که جبرئیل ع آمد و گفت
السلام علیکم یا اهل بیت الرحمة کل نفس ذائقة الموت و انما توفون اجورکم
یوم القیمة فمن زحزح عن النار و ادخل الجنة فقد فاز و ما الحیوة الدنیا
الا متاع الغرور ان فی الله عز و جل عزاء من کل مصیبة و خلفا من کل
هالک و درکا لما فات فبالله عز و جل فثقوا و ایاه فارجوا فان المصاب
من حرم الثواب هذا آخر وطئی من الدنیا از جابر بن عبد الله منقول

منقولست که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات فرمود ملائکه اهل البیت
علیهم السلام را تعزیه میگفتند و از ایشان شنیده میشد و شخص دیده
نمیشد و چنین میگفتند السلام علیکم یا اهل بیت الرحمة و رحمة الله و برکاته
ان فی الله عز و جل عزاء من کل مصیبة و خلفا من کل فائت فبالله
فثقوا و ایاه فارجوا فانما المحروم من حرم الثواب و السلام علیکم و
رحمة الله و برکاته از بیهقی در دلایل منقولست که چون رسول
خدا صلی الله علیه و آله وفات کرد اصحاب دور او جمع آمده میگریستند که
مردی با ریش سفید عظیم الجثه با صباحت نیاد داخل شد
گام برداشته از گردنهای مردم تجاوز میکرد و میگریست پس ملتفت
باصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله شد و گفت ان فی الله عزاء من کل مصیبة
و عوضا من کل فائت و خلفا من کل هالک فالی الله فانیبوا
و الیه فارغبوا و نظره الیکم فی البلاء فانظروا فان المصاب من لم
یجبره این بگفت و برگردید صحابه بعضی از بعضی پرسیدند آیا اینمرد را
میشناسید علی علیه السلام گفت بلی این برادر رسول خدا صلی الله علیه
و آله الخضر علیه السلام است در کافی بسند خود از یونس بن یعقوب روایت
کرده که گفت امرنی ابو عبد الله علیه السلام ان آتی المفضل و اعزیه باسمعیل
و قال اقرء المفضل السلام و قل له انا قد اصبنا باسمعیل فصبرنا فاصبر
کما صبرنا انا اردنا امرا و اراد الله عز و جل امرا فسلمنا لامر الله عز
و جل شیخ صدوق ره روایت کرده فرموده که جناب صادق علیه السلام

تنتهی بها الی اجل معلوم و تقبض لوقت معدود ثم افترض علینا الشکر اذا اعطانا و الصبر اذا ابتلانا و کان ابنک من مواهب الله الهنیئة و عواریه المستودعة

بگفتند توقع که مصیبت نده بوده‌اند پس فرمود جبر الله وهنکم واحسن
عزاکم ورحم متوفاکم پس برگردید در رساله دعائم مرویه در کافی از ابن
مرویست که مردی برادر مصیبت پسر او تسلی داد پس فرمود الله خیر لابنک
منک وثواب الله خیر لک من ابنک یعنی خدا بهتر است از برای پسر تو از
تو وثواب خدا بهتر است از برای تو از پسر تو پس چون شنید جزع او بعد
بانحضرت رسید عوض عباو کرد و فرمود باو قد مات رسول الله فما لک
به اسوة فقال انه کان راهقا وفی بعض النسخ مرهقا فقال انه کان
امامه ثلث خصال شهادة ان لا اله الا الله ورحمة الله وبرکاته وشفاعة
رسول الله فلن تفوته واحدة منهن ان شاء الله وایضا در کافی بسند
خود از ابن مهران روایت کرده که گفت کتب ابو جعفر الثانی علیه السلام
الی رجل ذکرت مصیبتک بعلی ابنک وذکرت انه کان احب
ولدک الیک وکذلک الله عز وجل انما یاخذ من الوالد وغیره
ما عند اهله لیعظم به اجر المصاب بالمصیبة فاعظم الله اجرک واحسن
عزاک وربط علی قلبک انه قدیر وعجل الله علیک بالخلف وارجو
ان یکون الله قد فعل ان شاء الله شیخ ابی جعفر طوسی ره بسند خود
از اسحق بن عمار روایت کرده که گفت جناب امام جعفر صادق علیه السلام بعبد الله
بن الحسن در وقتیکه او و اهل بیت او را گرفته بودند بوجه تعزیه و تسلیه
نوشت بسم الله الرحمن الرحیم الی الخلف الصالح والذریة الطیبة من ولد
اخیه وابن عمه اما بعد فان کنت قد تفردت انت واهل بیتک ممن حمل

حمل معک بما اصابکم ما انفردت بالحزن والغیظ والکابة والیم وجع
القلب دونی ولقد نالنی من ذلک من الجزع والقلق وحر المصیبة
مثل ما نالک ولکن رجعت الی ما امر الله جل وعز به المتقین من
الصبر وحسن العزاء حین یقول لنبیه صلی الله علیه وآله الطیبین
فاصبر لحکم ربک فانک باعیننا وحین یقول لنبیه ع [illegible]
بحزه وان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به ولئن صبرتم لهو خیر للصابرین
فصبر رسول الله صلی الله علیه وآله ولم یعاقب وحین یقول وأمر
اهلک بالصلوة واصطبر علیها لا نسئلک رزقا نحن نرزقک و
العاقبة للتقوی وحین یقول الذین اذا اصابتهم الی المهتدون و
حین یقول انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب وحین یقول لقمان
لابنه واصبر علی ما اصابک ان ذلک من عزم الامور وحین یقول
عن موسی ع وقال موسی لقومه استعینوا بالله واصبروا ان الارض
لله یورثها من یشاء من عباده والعاقبة للمتقین وحین یقول الذین
یقول الذین امنوا وعملوا الصالحات وتواصوا بالحق وتواصوا بالصبر
وحین یقول ولنبلونکم بشیء من الخوف والجوع ونقص من الاموال
والانفس والثمرات وبشر الصابرین وحین یقول والصابرین والصابرات
وحین یقول واصبر حتی یحکم الله وهو خیر الحاکمین وامثال ذلک من
القرآن کثیر واعلم ای عم وابن عم ان الله جل وعز لم یبال بضر الدنیا
لولیه ساعة قط ولولا ذلک ما کان اعداؤه یقتلون اولیاءه ویخوفونهم

وبقعودهم واعداؤه آمنون مطمئنون عالون ظاهرون ولولا ذلك لما
قتل زكريا ويحيى بن زكريا ظلماً وعدواناً في بغي من البغايا ولولا ذلك
ما قتل جدك علي بن ابي طالب عليه السلام لما قام بامر الله جل وعز ظلماً وعمك
الحسين بن فاطمة اضطهاداً وعدواناً ولولا ذلك ما قال الله جل وعز في
كتابه ولولا ان يكون الناس امة واحدة لجعلنا لمن يكفر بالرحمن لبيوتهم
سقفاً من فضة ومعارج عليها يظهرون ولولا ذلك لما قال في كتابه
ايحسبون انما نمدهم به من مال وبنين نسارع لهم في الخيرات بل لا يشعرون
ولولا ذلك لما جاء في الحديث لولا ان يحزن المؤمن لجعلت للكافر عصابة
من حديد فلا يصدع رأسه ابداً ولولا ذلك لما جاء في الحديث ان الدنيا
لا تساوي عند الله عز وجل جناح بعوضة ولولا ذلك ما سقى كافراً منها
شربة ماء ولولا ذلك لما جاء في الحديث لو ان مؤمناً على قلة جبل لابتعث الله
له كافراً او منافقاً يؤذيه ولولا ذلك لما جاء في الحديث انه اذا احب الله
قوماً او احب عبداً صب عليه البلاء صباً فلا يخرج من غم الا وقع
في غم ولولا ذلك لما جاء في الحديث ما من جرعتين احب الى الله عز وجل
ان يجرعهما عبده المؤمن في الدنيا من جرعة غيظ كظم عليها وجرعة حزن
عند مصيبة صبر عليها بحسن عزاء واحتساب ولولا ذلك لما كان اصحاب
رسول الله صلعم يدعون على من ظلمهم بطول العمر وصحة البدن وكثرة
المال والولد ولولا ذلك ما بلغنا ان رسول الله صلعم كان اذا خص
رجلاً بالترحم عليه والاستغفار استشهد فعليكم يا عم وابن عم وبني عمومتي

عمومتي واخوتي بالصبر والرضا والتسليم والتفويض الى الله جل وعز
والرضا والصبر على قضائه والتمسك بطاعته والنزول عند امره
افرغ الله علينا وعليكم الصبر وختم لنا ولكم بالسعادة وانقذنا و
اياكم من كل هلكة بحوله وقوته انه سميع قريب وصلى الله على صفوته
من خلقه محمد النبي واهل بيته صلوات الله عليهم اجمعين وبتبيين قضايا
این تسلیات بنحو اجمال بیت که در مطاوی مباحث سابقه مذکور شد
با آنچه بر جمله هر یک مفصلاً مذکور گشت با اینکه میل طباع با خصوص
و ایجاز در غالب بیشتر از اطاله و اطناب است وبدانکه تسلی دهنده را
رعایت مناسب مقام و مقتضای حال در افراد الصادره از انواع افعال
چه متعلق مربوط بتسلی و چه منوط بخارج از این مجال ضرور و حتم است
پس بسا باشد در خصوصیت مقام آنچه را او تسلی فهمد اگر چه نه اقوی
امر یا حدیث باشد منتج خلاف مقصود شود یا آنکه اثری اصلاً نکند یا
درباره مسلی موهم بعض خیالات گردد و یا اکثار کلام در تسلی مناسب
مقام نباشد از جهات داخله یا خارجه و بسا باشد که کلمات خارجه از
مقام تسلی اگر چه بحث در مباحث علمیه باشد موجب کسر قلب مصیبت
زده شود چون مشعر بعدم اعتناء و مبالات بمصیبت و اندوه او است
چنانکه در این زمانها ملاحظه میکنی که کثیری از منتحلین علم و ادبا عجم
که صیت و شهرة از ثمرات علم بلکه فی الحقیقة از خود علم ندارند مجالس مصیبت
مردم را مجلس جدل و قال و داد و فریاد خود میکنند از رسوم و آداب شرعیه و عرفیه

خارجست و بنا باشد که این قیل و قال را در عقب جنازه میکنند که جای تنگی
مضمون اذا حملت جنازة فکر کانک المحمول است و مقام بر زبان راندن
هذا ما وعدنا الله ورسوله وصدق الله ورسوله اللهم زدنا ایمانا
وتسلیما وتنبه قلب بنحو اینها است و بنا باشد که در محفل عزا تلاوت
ایات کتاب خدا میشود و مع هذا قاری را مجالی نمیدهند و استماع
ایات را که عقلا و نقلا مطلوب اکیده و وجوب نمود از دست میدهند
با اینکه در کتاب مجید امده انما المؤمنون الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم
واذا تلیت علیهم ایاته زادتهم ایمانا وعلی ربهم یتوکلون و دیگر امده واذا
قرئ القران فاستمعوا له وانصتوا اگرچه مفسرین بسکوت خلف الامام باشد
و با این وقاحت و بیشرمی خود را از اهل علم و کمال میدانند و بنا باشد
که منظور شان بحث نمودن [illegible] مراء و جدال و اظهار فضل و کمال
در مجالس بحال چنانچه در حضرت جعفر علیه السلام اشاره بصفات صنفی از طلبه
علوم باین نحو شده بود بمار متعرض للمقال فی اندیة الرجال یتذاکر العلم
وصفة الحلم قد تسربل بالخشوع وتخلی من الورع و با ایشان نفرین فرموده
فکاه باشد که میدانند که صاحب مصیبت باین کونه مجلس و این نحو
مقال راضی نیست مع هذا مبالات نمیکنند مجملا تسلی دهنده وظایف
شرعیه را باید التفات نموده مراعات کند و بسبب یک مستحب خود را در
چنین معصیت بیندازد بلکه در مقامیکه سکوت مناسبست سکوت
کند و اگر مجال تکلم است از ایات و احادیث مرغبه در اجر و ثواب یا

و ثواب یا مفرحه هم و غم و همچنین از اخبار عبادی دنیا و فنای آن و انچه بر
سر کافران خدا گذشته و نحو اینها از انچه در این رساله مندرج شده باشد
بمقتضای حال و مقام چیزی بر مصاب بخواند و اگر در مزاح و مطایبات
تسلی و تفریح همی از برای مصاب حاصل شود باکی ندارد که از قبیل
حکایات در میان اورد ولکن اگر موجب ضحک و قهقهه دیگران شود
که مصاب را بتبدیل مجلس عزا ببزم شادی کراهت باشد یا او خوش نیاید
که مزاح کننده مایل در اینمقام بمطایبه داشته باشد البته ترک کند و
مناسبتر کلامی که در اینمقام از تسلی دهنده مناسب است بیاد اوردن دواهی
کبری و مصیبت عظمی که عبارتست از نعوذ خدا و شداید سخط و عذاب
خدا و همچنین عقبات برزخیه که اهون و ایسر انها مرگست پس در این
باب انچه میسر شود از ایات قرانیه واحادیث معصومیه تلاوت
نماید که موجب تسهیل مصیبت و تسلی مصاب خواهد شد در عیون اخبار
بسند متصل از جناب امام محمد جواد از والد ماجدش جناب امام علی بن موسی
الرضا علیه التحیة والثناء از پدر بزرگوارش علیه السلام مرویست که فرمود رای الصادق
رجلا قد اشتد جزعه علی ولده فقال یا هذا جزعت للمصیبة الصغری و
غفلت عن المصیبة الکبری لو کنت لما صار الیه ولدک مستعدا لما اشتد
علیه جزعک فمصابک بترک الاستعداد له اعظم من مصابک بولدک
یعنی جناب صادق علیه السلام مردی را دید که سخت جزع در مصیبت ولد خود
میکرد با او فرمود ای مرد جزع میکنی از برای مصیبت کوچک و غافل

از مصیبت بزرگ اگر غافل مانده و مهیای آنچه بوده نمیرسید باغم و
این جزع تو با او شدید میشود پس مصیبت تو بسبب مهیا داشتن آن
برای مرا بزرگتر است از مصیبت تو بوده تو و همچنین از اهم و انسب
امور برای تسلی دهنده بیان مصایب و غرایبیست که بر انبیا و اولیا
رو داده خصوصا آنچه در زمین کربلا و در روز عاشورا بر جگر گوشه
رسول و شفیع روز جزا خامس اصحاب کسا مهر سماء تسلیم و رضا الذی
بکی فی مصیبته الارض والسماء والحوت فی البحر والطیر فی الهواء
سید الشهداء ابی عبد الله علیه و علی اولاده و اصحابه ارواح التحیة و
الثناء واقع شد و آنچه قبل از این و بعد از این بر صبایا و حرم محترم
رسول خدا صلی الله علیه و آله و مخدرات سرادق عصمت و طهارت
رو داد از نهب اموال و گرداندن ببلاد و حاضر نمودن در مجالس
اهل کفر و عناد از آل ابی سفیان و آل زیاد ضاعف الله علیهم و علی
اشیاعهم اللعن والعذاب الالیم ابدا پس مصاب بهر مصیبتی که مصاب
متذکر شده باشد متسلی شود از صدوق در علل مسندا از ابی بصیر از
جناب صادق علیه السلام منقولست که فرمود [illegible] بدرستیکه اسمعیل رسول
و پیغمبر بود مسلط کرد خدا بر او قوم او را پس خراشیدند پوست روی و فرق
سر او را پس رسولی از خدا و رب العالمین نزد او آمد و گفت پروردگارت
ترا سلام میرساند و میفرماید که بتحقیق دیدم آنچه بتو شد و مرا بطاعت
تو امر کرده بهرچه خواهی مرا امر کن گفت مرا بحسین علیه السلام پیروی

پیروی و اقتدا است و پر واضح است که یاد آوردن هر نوع نوع یا صنف
صنف و تخصیص شخص این مصایب معروفه بنوعی فوج هموم و غموم دیگر و
که مصایب دیگر را از دل و از نظر اعتبار ساقط و از مقام مبالات
هابط میکند پس هم را از مقام مصیبت خود منصرف نموده زمام التوجه و
بآن سمت منعطف نماید تا آنکه با این هم خود داخل در مصداق بمضمون
نفس المهموم لظلمنا تسبیح محسوب و اگر گریه کند یا بگریه اندازد در نظم
من بکی علی الحسین او ابکی او تباکی وجبت له الجنة منتظم و منسلک
گردد پس تسلی دهنده اگر تذکر این مصیبت عظمی و داهیه کبری را
سبب تسلی قرار دهد هم اجر ذکر این مصیبت یابد و هم ثواب تسلی
دادن او حاصل خواهد شد و قد بقائده ثامنه انفا بحرا اولی گذشت که
مناسب خود مصاب هم تذکر باین نتیجه عام و مصیبت تامه است پس
هرچه را شاید که مصایب زمانه را هرچه باشد از یاد ببرند و این مصیبت
کبری الدهور منسی و فراموش نمی شود بیاد آورده و آورده اند

حزن طویل الی ان یجلی ابدا | حتی یقوم بامر الله قائمه | لم انسه
حزنیست طویل که ابدا از برطرف نمیشود | تا اینکه جناب قائم آل محمد [illegible] | فراموش نمیکنم
اذ بیادی بالطفاف وقد | تجمعوا حوله الکلاب معه | ترجون جدی
حسین را در روز [illegible] ندا میکرد در کنار فرات | و بتحقیق جمع آمده بودند گرداگرد او همه سگان | [illegible]
شفیعا و هو خصمکم | ویل لمن خصمه بالحشر شافعه | مهما انبیت
[illegible] و او خصم شماست | وای از آنکه شفیع او در روز قیامت خصم او باشد | [illegible]

فلا انسى الحسين وقد كرت على قتله الاعوج والزمر كم قام

پس فراموش نمی کنم حسین را و بتحقیق ... ثابت مانده هر گشتن او و جها ...

فيهم خطيبا منذرا وتلا ايا فما نفعت الايات والنذر

در میان ایشان ... و پند داد و ترسانید و در آیات خواند پس نفع نبخشید آیات ...

قال انسبوني وجدي احمد وسلوا ما قال في فلم يكذبكم الخبر

... که ...

دعوتموني بنصر ان نصركم واين ملحظ الاقلام والزبر

خواندید مرا ...

حبستموا عن الماء المباح وقد اضحت تناوله الاوغاد والحمر

... که ...

هل من مغيث يغيث الال من ظماء بشربة من مياه ماله خطر

آیا ...

هل راحم يرحم الطفل الصغير فقد جف الرضاع وما للطفل مصطبر

آیا رحم کننده ... که طفل صغیر ...

هل من نصير محامي والخ حيث يرعى النبي فما حاموا ولا نصروا

آیا یاری کننده ...

يا ويلهم من رسول الله كم ذبحوا له اولادا وكريمات له اسروا

ای وای بر ایشان از حضرت رسول خدا ...

ما ظنهم برسول الله لو نظرت عيناه ما صنعوا الا انهم نظروا

آیا چه گمان ...

فما بدلوا الود في القربى ببغضهم كانما ودهم في الال كبغضاء

... که ...

كان قربهم من جدهم سبب للبعد عنه وان القرب يبعدهم

گویا ... ایشان ...

لو انهم امروا بالبغض ما صنعوا فوق الذي صنعوا لو جد جدهم

اگر ایشان مامور ...

اوصى النبي بعقد الال امته فاستاصلوهم فبئس العهد عهدهم

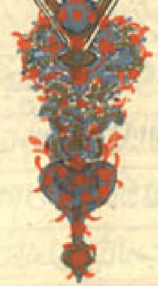
... پس استاصل کردند ...

وانتقد بلغ تمام الكلام بتأييد القادر العلام وبركات امنائه عليهم السلام
الى هذا المقام فبالحري بمقام الايجاز وقلة الاطالة ان نختم هذه الرسالة
حامدا لله مصليا على خاتم الرسالة وآله الاطايب الاماجد ارباب العصمة
والجلالة واصحاب الشرف والعلو والنبالة متبريا الى الله تعالى من اعدائهم
الضالين الغاوين المتمادين في الغي والضلالة وكتب جامعه الراجي من
سيده ومولاه جميع ما يرجوه ويتمناه من مواهبه وعطاياه في نظام امر دينه و
صلاح دنياه في يوم الاربعاء تاسع شهر محرم الحرام شهر الكابة والحزن و
البكاء على سيد الانام عليه وعلى آله الصلوة والسلم وعلى اعدائهم لعنة الله
باشد السخط والانتقام المنتظم في سلك شهور سنة سبع وخمسين بعد الالف ۱۲۵۷
والمائتين من الهجرة النبوية حامدا مصليا مسلما متوقع از برادران و محبان
خصوصا منتفعين از فوايد اين كتاب آنكه مولف ضعيف را در حيات و ممات

۱۴۴ پر



از دعای خیر انیاد ننهند و اناهدا ثواب بعض آیات یا سوره قرآن
بروح مفارق ان بدهند مضایقه نفرمایند ختم الله
لنا ولکم بالحسنی والحمد لله رب العالمین
وصلی الله علی جمیع من اجتباه من
خلقه سیما علی خیرهم واکملهم محمد
و آله الطاهرین ولعنة الله
علی اعدائهم اجمعین



کتابخانه
جعفر سلطان القرائی
تبریز ۱۳۶۵ قمری